

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سید احمد مرآن خیر کہ خاطر بخیر است، آخر آمد پس بروہ تقدیر پدید

فیصل رحمانی اندام و روانی یائیں بی

(☆ حصہ پنجم و قمر اول ☆)

کتاب الف و الف ثانی

حضرت محمد و الف ثانی
الشیخ احمد سرہندی قدس

بانتہام و صحیح خاکسار احمد عفا اللہ عنہ لیسری ثم لیسری

مطبع دیوبند و الف ثانی

فہرست جدید کتاب مستطاب مکتوبات قدسی آیات حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی حصہ پنجم

صفحہ	مضمون کتاب	صفحہ	مضمون کتاب	صفحہ	مضمون کتاب
۲	کتاب دوست و صفت و نعم و در غیب برآفت	۱۳	رد و عیان کہ درین نشا برویت لبر می تاملند	۲۳	کثرت دارد - ۲۳ - مع مولانا احمد برک رحمت اللہ علیہ
۳	رسانیدن باعدای دین و تخریب و توہین اکہم	۱۴	واشبات کلام و نکالہ با حق تعالی مینامند - ۱۴ - اشکات	۲۴	مکتوب دوست و مہتا و پنجم در جواب مقتضای
۳	باطلہ این بدو لسان و اظہار تشائے خود باین	۱۵	علما در رویت انس و در شب معراج حق را غریب	۲۵	و در تحریف تعلیم علوم شرعیہ و نشر احکام فقہیہ
۳	اعظمیم - ۲ - مکتوب دوست و مہتا و	۱۵	تحقیق کلام لفظی نفسی بودن ہر یک کلام حق	۲۵	از عدم اطلاع باحوال خود و احوال یاران خود در
۳	در بیان ترجیح بعضی محبتہا بر عزالت -	۱۵	جل و علا و کفر نکات - ۱۵ - باید دانست وجود دیگر	۲۵	آرا را بنامند و از ارباب علم حیا سلی نہ اند
۳	کتاب دوست و مہتا و دویم در حل مقتضای	۱۶	نکات اثبات سیکم وجود است ضعیف در رنگ	۲۵	قد اول درین راہ است کہ غیر حق را بیچند
۳	کتاب دوست و مہتا و دوم در بیان ایمان	۱۶	سائر صفات ممکن الخ - ۱۶ - انبیا در سیر از احکام	۲۵	و اینجا لت معبر قیامت ۲۵ - مکتوب دوست
۳	غیب و ایمان شہودی و فصل ایمان غیب بیا	۱۶	در رنگ علم زندگانی سیکم الخ - ۱۶ - نقل است کہ	۲۵	و مہتا و ششم در بیان حکمت و تشاہات قرآن
۳	توحید شہودی و وجودی و بیان انکادول	۱۶	چون یکے از دو ندان فریاد شکر گنج سے مرو میگفت	۲۵	در بیان علم از حقین و کالات ایشان
۳	تصحیح کنندہ آن صاحب فتوحات است مہتا	۱۶	کہ سگ بچہ مرده است و چون فرزند بید البشر	۲۵	لب کتاب تشاہات آمد و حکمت کتاب نشر
۳	شایخ ناقد مہتا اند و در حصول ثناء توحید شہودی	۱۶	فوت کرد بر دے گیر کہ زندہ الخ - ۱۶ - ایمان انبیا	۲۵	آن لب - ۲۶ - علما و نشر و نشر خرسند و نکات
۵	در کار است - وجودی ۵ فرق میان جمع	۱۶	و اصحاب و ادبیک الخ بحساب اند بعد از شہود و	۲۶	الکف منوہ الخ - ۲۶ - مکتوبان خام و صمد
۶	و توحید و فضیلت اول بر ثانی - ۶ - بیان مراد از	۱۶	فیبت ترار یافته است - ایمان علما آخرت ہر چند حبیب	۲۶	آفتکہ کہ گرد ہنای خور از رافقہ شریف برارند
۶	کبریا مولادول و الآخر الخ و درایت الخ و ان الذین	۱۶	است ان این غیب بر اسطہ نورنا لت انبیا علم	۲۶	و بیان معنی و اعتبار بک حتی باینک الیقین -
۶	بیان یک الخ - ۶ - الزام بر قائلان بک وجود	۱۶	حدس پیدا کردہ است و ایمان بغیب عامہ و نشان	۲۶	عارفان بعبادت محتاج تر از نیست بمبتیان
۶	سوال در جواب متعلق بدینی - ۹ - شیخ الکبریت	۱۶	بہترین اقسام و ایمانے است کہ بتقلید انبیا و سب	۲۶	علما و ظاہر بقتل شہادت کفایت نمونہ اند و علما
۶	کہ فاقم الشبوت بعضی از علوم از فاقم الولایۃ اخذ	۱۶	سوال علما فرمودہ اند ایمان استدلال بہتر است از	۲۶	را حقین نشر البلب جمع ساخته - ۲۸ - تاہ تھا
۶	سیکندہ و بیان توحید آن - ۱۰ - سیر حضرت مجاہد	۱۶	ایمان تقلیدی الخ جواب آن - ۱۸ - و کبر صاحب	۲۶	این فقیر تاویل تشاہات بامفہوم علم حق نیست
۶	برہ توحید و وجودی افتادہ و از علوم آن خط وافر	۱۶	استدلال کر ایمان را بحد و استدلال حاصل نماید تقلید	۲۶	آخر کار چون حضرت حق بجنس فضل شہاد تاویلات
۶	یافتہ اما چون غایت خداوندی الخ	۱۶	انبیا نماید - مکتوب دوست و مہتا و سوم	۲۶	کتاب دوست و مہتا و مہتمم در بیان علم
۶	تفسیر بعضی وجودی بانکہ انس و بعد از حصول کلمات	۱۶	در بیان انکاد است بکہ کہ لہم طریق شیخ خود	۲۶	الیقین عین الیقین و حق الیقین و این از
۶	نبوت و مقام شہود و وحدت و کثرت بودہ و تشاہات	۱۶	و بطریق شایخ دیگر التفات کنند و اگر قائل بر خلاف	۲۶	علوم سابقہ است الخ - ۲۹ - تفسیر علم الیقین -
۶	کبریا اعطیانک الکثر - ۱۱ - توان حضرت خواجہ بزرگ	۱۶	آن رود ہند صاحب کتاب است - ۱۹ - جواب از انکہ	۲۶	قول خواجہ صبیحہ کہ سیر و نوع است مستطیل
۶	ہر دیرہ شدہ و شنیدہ شدہ و دانستہ شدہ ہر غیر است	۱۶	یا از آن و قائل آن سرور دیدہ اند کہ ازین ہر کہ	۲۶	و ستدیر الخ - ۳۰ - تفسیر عین الیقین -
۶	و نیز قول شان معرفت خدا بہما و الدین حر است	۱۶	مولود بسیار مہنی اند - ۱۹ - سوال در جواب متعلق باین	۲۶	تفسیر حق الیقین ۳۱ فرق میان تجلی صوری
۶	اگر کتاب را و انتہا را باین نہ بنامند و بیان قول شان	۱۶	مضمون و بیان عدم تشبہ شیطان بعورت آن	۲۶	و میان حق الیقین -
۶	مانانیت را در برایت بوجہ سیکندہ - ۱۲ - جامعہ کہ	۲۰	سر علیہ السلام - ۲۰ - روز سید البشر بحسب	۲۶	کتاب دوست و مہتا و ششم در بیان انکہ
۶	ایمان بہ تفسیر یہ صرف تاہم و در مشاہدہ عقلی	۲۰	و مہتا و صفات و تدویرش آنگاہ حاضر بود نہ انس و سورہ	۲۶	ہر کہے بعد از تصحیح عقائد و عمل مقتضای شہادت
۶	باہر و کہ تاہم استند از فاضلہ اند - ۱۲ - زہار بر اثر	۲۱	و پنجم در بیان انکہ الخ - ۲۱ - مع از مخالفت حق	۲۶	سلامتی قلب لازم است از غیر حق تعالی و داتی
۶	معروفیت بزرگ - ۱۲ - این بجا بر اسطہ جمال اگر	۲۱	خواہ آن مخالفت بسبب و نقص بود خواہ مولود	۲۶	طریقہ تہذیب - یہ و در تحریف برادر ہا مہتمم -
۶	مہتمم و از انبیا مقام انبیا انانہ ماچہ معلوم کنند	۲۱	و شہر توانی چہ و معلوم بطلب خاص این طریق ترک	۲۶	سلامتی قلب و نفس مسیر شود کہ در قلب ماسوا
۶	تقلید علم بجنبت باہر کہ و سہ مہتمم و چاہدہ	۲۱	این بوسہ است - قول خواجہ بزرگ مانہ این کار سیکندہ	۲۶	حق نفسی مخطور کنند اگر وقتاً ہزار سال نیات
۶	آرامہ عجزت بزرگ و گوشتی بعد از ان نباید کرد و	۲۱	و انکہ سیکندہ و بیان مراد از ان -	۲۶	و فاکند الخ - ۳۲ - اقرب طرف از بار صواب
۶	بجز نظر از اظہار ایشان لب باید است	۲۱	کتاب دوست و مہتا و چہارم در بیان مہتا	۲۶	

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۳۳	این دولت عظمی در قیام تقیبنده است بدین برهنگاران الخ ۳۳۰ - فان ایتیه کالفریق	۳۹	کتب نیست شش و پنج در بیان احکام مطاع و وجود و نقص و بعضی اشعار که بر جملی دارند	۳۸	در استنباط نهاده انکار از مطلق علماء نمودن همه را مطعون ساختن سبب انصافی محض است الخ
۳۴	نقطه و نحوه تقیمن و در طایفه اواخر از حدیث مکتوب و در دست و بنقشه برهم و را در شکر	۴۰	جاءه که بقلب احبال منصف اندام و در بیان این است و در باب تعلیمات و ادبیه و بیاض	۴۸	استعداده معیه با آفرین همین معتقدات علماء الخ است اگر چه بعضی صوفیه را در آنجا را و الخ -
۳۵	نعت و دلائل کردن ما حسن بر طریقه تقیبنده و انظار شکر نعم خداوندی جل جلاله	۴۰	و در حدیث ۴۰ - آری که قسم از منتیابان اند که سماع با وجود و تکرار وقت ایشان نیز نایب است	۴۸	از جمله مخالفات بعضی از مطلقان حکم بحدوث و وجود و احاطه و قرب و حدیث ذاتی و انکار از وجود و صفات
۳۶	مکتوب و در دست و در بیان اگر چه ایضا تقیمن بر سادات است و بر کلا این نعت	۴۱	سؤال جواب و بیان حق قول انشیرلی مع وقت الخ ۴۰ - سؤال جواب و بیان حدیث	۴۹	در سراج بر جود و زاید ۴۹ - و از جمله مخالفات ان بعض حکم بعضی است که مستلزم ایجاد واجب است
۳۷	مشیت سادات و در بیان و در کلام و در کلام استقامت و در دست و در دست و در دست	۴۱	قرع عیسى فی الصلوة ۴۱ حدیث ابراهیم الصلوة فی الصلوة ۴۱ انکار از دوم	۴۹	بیکه اذان انور حکم ایشان است که حق تعالی تا در است بقدرت یعنی انشاء فعل ان لم یکن
۳۸	در شکر نعمت انساب سادات تقیبنده و انکه درین برین راه کلمات نبوت بیعت میکشاند و در	۴۲	وقت علامت ماسائی است ۴۲ این نوع اکمال ممکن بسیار عزیز الوجود است اگر چه از قرون	۴۹	لم یفعل اما شرطیه اولی را واجب الصدق میداند و ثانیه را امتنع الصدق - ۴۹ و ۵۰ - و از جمله
۳۹	در شکر نعمت انساب سادات تقیبنده و انکه درین برین راه کلمات نبوت بیعت میکشاند و در	۴۲	متطاوله و از منتهای عده بطور آیه بر منقسم است عالمی از دست منور گردان ۴۲ منتهای	۴۹	آن امور بیان ایشان است و تحقیق مسئله قضای که ظاهرش اینجاست است و امثال اینها از مخالفات
۴۰	در شکر نعمت انساب سادات تقیبنده و انکه درین برین راه کلمات نبوت بیعت میکشاند و در	۴۲	سماع و در بیان و در بیان و در بیان	۴۹	بسیار است که در علم بعد از امکان الهی و تقیمن بقدم ارجاع الکامل - ۵۰ پس لکن باید که پیش
۴۱	در شکر نعمت انساب سادات تقیبنده و انکه درین برین راه کلمات نبوت بیعت میکشاند و در	۴۲	بشرط انظار واقع شود ۴۲ با کلام سماع منوط است واقع است و قسم از منتیابان را - ۴۲ - سماع	۴۹	از وصول تحقیق کار با وجود مخالفات کشف خود تقلید علماء الخ حق را لازم دانده الخ - ۵۰ - و بعضی
۴۲	در شکر نعمت انساب سادات تقیبنده و انکه درین برین راه کلمات نبوت بیعت میکشاند و در	۴۲	و قسم از منتیابان را - ۴۲ - سماع است لیکن ایشان الخ ۴۲ مراد از آنکه	۴۹	چنانکه اعتقاد بموجب کتاب نیست مذهب است علی محققان ان بر وجهیکه آمده مجتهدین از کتاب
۴۳	در شکر نعمت انساب سادات تقیبنده و انکه درین برین راه کلمات نبوت بیعت میکشاند و در	۴۲	گفته اند که سیر فی الدرر انبیا نیست و معنی بسیار است ان سیر است الخ ۴۵ - بیان	۴۹	و نیست اخذ نموده اند نیز ضروری است - مقلد را نیز میسر که خلاف رائی مجتهدان کتاب است
۴۴	در شکر نعمت انساب سادات تقیبنده و انکه درین برین راه کلمات نبوت بیعت میکشاند و در	۴۲	تتمیمه فوق العرش برین آن کشف از عالم ارواح و وجود عالم ارواح و عالم حرام	۴۹	احکام اخذ کنند بر آن عامل باشد و در عمل قول مختار را اختیار کنند و همه امکان و جمیع
۴۵	در شکر نعمت انساب سادات تقیبنده و انکه درین برین راه کلمات نبوت بیعت میکشاند و در	۴۲	و سادات نسبت روح با جمیع اکنه - با کلام روح هر چند نسبت به المرحوم نیست اما نظر	۴۹	کردن اقوال مجتهدین حق نماید و بعد از حصول این دو جنس اعتقادی و عملی متوجه عروج مدارج
۴۶	در شکر نعمت انساب سادات تقیبنده و انکه درین برین راه کلمات نبوت بیعت میکشاند و در	۴۲	به پیچیدن حقیقی در داخل آنکه چو کشت گویا بر رخ است میان عالم چون و میان حق جل و علا	۴۹	ترب ایزدی گردد لیکن بدانکه این قطع منازل وابسته به توجیه کمال ممکن راه دان راه بین
۴۷	در شکر نعمت انساب سادات تقیبنده و انکه درین برین راه کلمات نبوت بیعت میکشاند و در	۴۲	مطابق است و در بیان و در بیان و در بیان	۴۹	راه نماست الخ - ۵۱ قول شیخ الاسلام هروی الهی حسیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که
۴۸	در شکر نعمت انساب سادات تقیبنده و انکه درین برین راه کلمات نبوت بیعت میکشاند و در	۴۲	و در بیان و در بیان و در بیان	۴۹	ایشان را شناخت تر یافت و تا از این یافت ایشان را شناخت ۵۱ اگر چه فضل خداوندی
۴۹	در شکر نعمت انساب سادات تقیبنده و انکه درین برین راه کلمات نبوت بیعت میکشاند و در	۴۲	مکتوب و در دست و در بیان و در بیان	۴۹	شیخ بابا و انما تداخیر خود را بالکلیه و اختیار او گم کند الخ ۵۱ و اگر شریف این چنین شیخ
۵۰	در شکر نعمت انساب سادات تقیبنده و انکه درین برین راه کلمات نبوت بیعت میکشاند و در	۴۲	مکتوب و در دست و در بیان و در بیان	۴۹	مشت نشاند الخ ۵۱ انما از محرم صورت شنبه از مضمون مباحات اجتناب نکند -

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب
۹۲	باین احوال خودی بصورتی آورده و بحیثیت برین	۱۰۰	یاد و این هر دو این شهر و جبهه پرده را برقی	۹۲	باین احوال خودی بصورتی آورده و بحیثیت برین
۹۳	در وقت معلوم گردانیدند که این شهر و این	۱۰۱	گفته اند ۱۰۰ یعنی نسبت و نهایت مراتب آن	۹۳	در وقت معلوم گردانیدند که این شهر و این
۹۳	و این متنزه ذات حق است ۹۳ و جاعه که حضرت	۱۰۱	و نهایتاً خصوصیت آن بشان این طریق	۹۳	و این متنزه ذات حق است ۹۳ و جاعه که حضرت
۹۳	ایشان از آنکه توحید وجودی میدانند ۹۴ چون	۱۰۱	شیخ ابوسعید از استاد خود پرسید که این حدیث	۹۳	ایشان از آنکه توحید وجودی میدانند ۹۴ چون
۹۳	حضرت خواجه مرا که این مشکل را نه از بهایت تعلیم	۱۰۱	را نمی باشد استاد گوید بنام شیخ باز پرسید	۹۳	حضرت خواجه مرا که این مشکل را نه از بهایت تعلیم
۹۳	طریق فرمودند از ۹۵ بدانکه حاصل طریق این	۱۰۱	و بیان جواب می یابد از ۱۰۰ بیان آنکه نهایت	۹۳	طریق فرمودند از ۹۵ بدانکه حاصل طریق این
۹۳	حضرت اتفاقاً الی منت است و اتباع است	۱۰۱	مطلق و راه و راه است و بیان حیرت کبریه	۹۳	حضرت اتفاقاً الی منت است و اتباع است
۹۳	اصطفا و در اجتناب از بدعت و عمل بحیثیت	۱۰۱	و مقام معرفت و حصول ایان حقیقی بعد از کفر	۹۳	اصطفا و در اجتناب از بدعت و عمل بحیثیت
۹۳	و اعتزاز و عمل بخصیص و تهلیل و تهلیل	۱۰۱	حقیقی و مقام دعوت و کمال متابعت آن بشر	۹۳	و اعتزاز و عمل بخصیص و تهلیل و تهلیل
۹۳	اولاً و حقیقت جذبه - ۹۵ - بیان عدم وجود	۱۰۱	جذبه این عزیزان و نوع است نوع اول آنحضرت	۹۳	اولاً و حقیقت جذبه - ۹۵ - بیان عدم وجود
۹۳	عدم وجود فنا در اصطلاح این حضرت -	۱۰۱	صدیقی رسیده است نوع دوم که سبب ظهور آن	۹۳	عدم وجود فنا در اصطلاح این حضرت -
۹۳	قول حضرت خواجه بزرگ که وجود عدم وجود بشر	۱۰۲	درین طریق حضرت خواجه نقشبنده اند ۱۰۲ سلوک	۹۳	قول حضرت خواجه بزرگ که وجود عدم وجود بشر
۹۳	عزیز میکند اما وجود فنا وجود بشریت هرگز عدم	۱۰۲	بعد از حصول این جذبه حضرت صدیق است هم	۹۳	عزیز میکند اما وجود فنا وجود بشریت هرگز عدم
۹۳	نمی کند - ۹۵ صاحب وجود عدم وجود در	۱۰۲	و نوع است بلکه انواع است - ۱۰۲ قول امام	۹۳	نمی کند - ۹۵ صاحب وجود عدم وجود در
۹۳	راه است اما از نهایت کار آگاه است	۱۰۲	جعفر صادق و از فرائض کج و مرتین ۱۰۲ و جود	۹۳	راه است اما از نهایت کار آگاه است
۹۳	اطلاق فنا و بقا و تنجی ذاتی و شهود ذاتی نزد	۱۰۲	حضرت امیر باب مدینه و پیدا کردن حضرت صدیق	۹۳	اطلاق فنا و بقا و تنجی ذاتی و شهود ذاتی نزد
۹۳	بعضی از شیخ - ۹۶ این قبیل است فنا و بقا	۱۰۲	قابلیت فلت - ۱۰۲ لیکن متخلف از خلیلا	۹۳	بعضی از شیخ - ۹۶ این قبیل است فنا و بقا
۹۳	و تنجی ذاتی و شهود ذاتی و وصل و باور داشت کرد	۱۰۳	لا تخذلت ابابک خلیلا - ۱۰۳ رسیدن این	۹۳	و تنجی ذاتی و شهود ذاتی و وصل و باور داشت کرد
۹۳	کتاب فقرات حضرت خواجه احرار واقع است -	۱۰۳	نسبت مرکبه از امام بتدریج با آن که خواجسه	۹۳	کتاب فقرات حضرت خواجه احرار واقع است -
۹۳	و نیز از این قبیل است رساله سلسله الاحرار که بطریق	۱۰۳	عبدالحق غفرانی است ۱۰۳ باز ظهور آن	۹۳	و نیز از این قبیل است رساله سلسله الاحرار که بطریق
۹۳	کلام خواجه احرار است در بابیات شهره است	۱۱۱	نسبت بوقت خواجه نقشبنده ندس سره و رسیدن آن	۹۳	کلام خواجه احرار است در بابیات شهره است
۹۳	که خواجیه با محمد باقی نوشته اند ۹۴ بیان بعضی	۱۱۱	بخلفاء و ایشان - ۱۰۴ تفصیل اقسام نسبت	۹۳	که خواجیه با محمد باقی نوشته اند ۹۴ بیان بعضی
۹۳	از اصطلاحات مخصوصه حضرت خواجه احرار -	۱۱۱	فزیت و بیان آنکه نسبت طلبیت حضرت جعید	۹۳	از اصطلاحات مخصوصه حضرت خواجه احرار -
۹۳	قول خواجه احرار است زبان امرات و دست	۱۱۱	را از شیخ سمری سقطی رسیده است و نسبت نسبت	۹۳	قول خواجه احرار است زبان امرات و دست
۹۳	و دل امرات روح و روح امرات حقیقت انسانی	۱۱۱	از شیخ محمد تصاب ۱۰۴ بعد از خلفاء خواجه	۹۳	و دل امرات روح و روح امرات حقیقت انسانی
۹۳	و حقیقت انسانی امرات حق ۹۴ و نیز قول خواجه	۱۱۱	نقشبند چنانچه این فائز از خواجه احرار بودند -	۹۳	و حقیقت انسانی امرات حق ۹۴ و نیز قول خواجه
۹۳	احرار است اولاً ذات بعضی اکابر و دیگر است	۱۱۲	بیان تفاوت علوم حضرت خواجه احرار بواسطه	۹۳	احرار است اولاً ذات بعضی اکابر و دیگر است
۹۳	کردن سیکه آنکه هر چه نویسم جدید بود و دیگر چه	۱۱۲	تغایر چنین ۱۰۵ حضرت خواجه احرار نسبت از آبا	۹۳	کردن سیکه آنکه هر چه نویسم جدید بود و دیگر چه
۹۳	گویم مقبول بود - ۹۸ - بعضی را اگر حق تعالی	۱۱۲	مادری خود نیز حاصل کرده اند و از مقام انقلاب	۹۳	گویم مقبول بود - ۹۸ - بعضی را اگر حق تعالی
۹۳	عباده حصول جذبه سلوک مشرف گردانند بعد	۱۱۲	اشنا عشر حضرت خواجه را نصیب وافر است -	۹۳	عباده حصول جذبه سلوک مشرف گردانند بعد
۹۳	جذبه ساقی بنجاه هر ساله را باندک مدت تواند	۱۱۲	بعد از ایشان احیای طریقت این بزرگواران	۹۳	جذبه ساقی بنجاه هر ساله را باندک مدت تواند
۹۳	قطع نمود - ۹۸ بیان معنی سیرالی و سیرانی احد	۱۱۳	در ملک هندوستان بطریق ارشاد پناهی خود	۹۳	قطع نمود - ۹۸ بیان معنی سیرالی و سیرانی احد
۹۳	و معنی ثابته - ۹۸ فرق میان و مصلان سائر	۱۱۳	صحیح باقی است ۱۰۶ مکتوب و وصود و نود و یکم	۹۳	و معنی ثابته - ۹۸ فرق میان و مصلان سائر
۹۳	ارباب سلوک و اکابر این فائز از و بزرگ	۱۱۳	در بیان مراتب توحید وجودی و شهودی و محارث	۹۳	ارباب سلوک و اکابر این فائز از و بزرگ
۹۳	سوال و جواب متعلق بمضمون سابق - ۹۹	۱۱۳	متعلق آنها ۱۰۶ بیان منشأ اول توحید وجودی	۹۳	سوال و جواب متعلق بمضمون سابق - ۹۹
۹۳	شهود و امرات صورت است یا در امرات معنی	۱۱۳	که ماست مراقبات توحید است و ظهور این توحید	۹۳	شهود و امرات صورت است یا در امرات معنی

صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب								
۱۱۴	بر فضیله و فضیلت یک پسر از بنو سبط بنو منصور اگر چه در واقع بیش از یک فیضی از مشایخ و کرامت بعضی از بزرگان را می رسد که در بعضی از امور الهامی	۱۲۵	محمد است و یکی دیگر آن در روزه صغائر ۱۲۵ سوال و جواب متعلق به شهود انبیاء و دیگر اولیاء است بحمد بیان در شهود انبیاء و دیگر وصول آن در شهود علی سید الترقی و عدم تحقق آن مضاف ۱۲۵ بیان نگاه	۱۲۵	مکتوب دوصد و نود و بیستم و در جواب سوال حدیث فی حم الله وقت و نیز از قول شیخ الطائف جیلانی - تدریس علمه قبحی کل ولی الله	۱۲۵	حق تعالی و علا و نفی تعدد تعلق آن با شیاء و آنکه این معرفت در یک طریقه عقلی است باب مقبول این معنی را هرگز تجویز نمی نماید و بیان مثال آن در حروفات و سوال جواب متعلق بآن	۱۲۵	و اما است روحی است جسمی -	۱۲۵	در بیان مراد ازین قول حضرت شیخ - ۱۱۹ جمیع از بزرگان حضرت شیخ عبدالقادر قدس سره در حق حضرت شیخ سیاف غلامی نمایند و حضرت شیخ را از جمیع اولیاء مقدم و ناما افضل سید و خیر الانبیاء و دیگر بر معلوم نیست که بر شیخ فضل میدهند این از افراد محبت ایشان است	۱۲۵	در بیان مراد ازین قول حضرت شیخ - ۱۱۹ جمیع از بزرگان حضرت شیخ عبدالقادر قدس سره در حق حضرت شیخ سیاف غلامی نمایند و حضرت شیخ را از جمیع اولیاء مقدم و ناما افضل سید و خیر الانبیاء و دیگر بر معلوم نیست که بر شیخ فضل میدهند این از افراد محبت ایشان است	۱۲۵	در بیان مراد ازین قول حضرت شیخ - ۱۱۹ جمیع از بزرگان حضرت شیخ عبدالقادر قدس سره در حق حضرت شیخ سیاف غلامی نمایند و حضرت شیخ را از جمیع اولیاء مقدم و ناما افضل سید و خیر الانبیاء و دیگر بر معلوم نیست که بر شیخ فضل میدهند این از افراد محبت ایشان است

ردیف	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب	صفحه	مضمون کتاب	صفحه
۱۳۱	انصاف است بعضی از قصاصات که بر نبوت تعلّق دارد و ولایت عبارت از قرب آتی است -	۱۵۲	تسبیح زیان مامون حق جل و علا ۱۵ سوال و جواب	۱۵۲	و کیفیت اشار و واثبات منطرب و نفس اشار	
۱۳۲	نوعی سیاحت حصول حصول بیان آنکه نوعی روکشی است	۱۵۳	تسلیق بحکایت علم مامون حق با علم حق جل و علا	۱۶۵	سوال و جواب متعلق بکلیه حق و حجت همین الیه و ایام	
۱۳۳	نوعی سیاحت و ولایت و بقا و دوگانی بنام مرتبه	۱۵۴	در یک وقت و بیان تسبیح بدون اول بعلم حصول	۱۶۵	بیان هر دو از قول امام عظیمه و اگر حدیثی مخالف	
۱۳۴	نبوت ۱۴۵ نبوت و اول اصل ولایت چاره نبوت	۱۵۵	و ثانی بحکایت ۱۵۵ مکتوبی صدر و مضمون در بیان	۱۶۶	قول من بیاید قول مرا ترک کنید ۱۶۶ اگر گویند	
۱۳۵	و حجت و قرآن بیان ماه و اعتبار راه انبیا و قول حضرت	۱۵۶	کلیه سیاحت و بیان آنکه ۱۵۵ و چهار مرتبه در بیان	۱۶۷	عدها و تنفیذ بر چهار اشارت نیز فتوی و ادله اند که	
۱۳۶	خواه نشکند و انصاف ۱۴۶ و مقام ولایت است	۱۵۷	و عبادت بلکه در عالم تحقیق بشود راجع بحجاب نفس او	۱۶۸	اگر تعارض در چهار و عدم حوائز ۱۶۸ بیان بیان	
۱۳۷	و بنیاد آخرت با شریعت ۱۴۷ بیان آنکه در دنیا	۱۵۸	تعالی بر هر چه از منبر تصور و عبادت است بلکه در تصور		این چهار در رفع برین که احادیث رفع و عدم رفع	
۱۳۸	کلمات نبوت گرفته اندی آخرت و در آن اگر چه	۱۵۹	در عالم همه حاکم نفس و دایره ممکنات است - ۱۵۶		متعارض اند باقیاس این احادیث عدم رفع در مرتبه	
۱۳۹	و اما آنکه در احوال آن محمول است آنکه در توسط	۱۶۰	سوال و جواب متعلق آنکه حدیث آمده است بجهان	۱۶۹	سیار یک مبنای صدف و رسکون است -	
۱۴۰	و اول مقام نشانسان از بنیاد آخرت و بر سر گرد	۱۶۱	و بجهت حد و حلقه و زمانه و در عرشه و در احوال نه -	۱۷۰	مکتوب سه صدر و سینه و دم و در اول سوره شکیکا که	
۱۴۱	نوعی تسبیح را با شیخ و بنای هیچ مناسب نیست	۱۶۲	مکتوبی صدر و مضمون در بیان منی حدیث کلمات خفیه		محمّد با ششم و بیان مراعات ادب و ادب پیروان و مأموران	
۱۴۲	و تحقیق نیست نتیجه تسبیح آنکه ۱۴۸ بیان آنکه تسبیح	۱۶۳	علا لسان فیلسان فی المیزان حیثیت الی الرحمن		حضرت ایشان که ختم این دفتر به همین مکتوب	
۱۴۳	کلمات تسبیحی و بجهت بیان احد مکتوب حروف و اصوات	۱۶۴	سبحان الله و بحمد الله العظیم ۱۵۸ مکتوب صدر		سازند که در حق عدم در سالان و اولی در است	
۱۴۴	منتهج ساخته اند و بر پشت آن کلمات را در کتب	۱۶۵	نظم در بیان محاسبه یومی که می کرد و حساب و اقبال	۱۶۵	سوال اول متعلق به فنا و بقا و اسباب کرام در	
۱۴۵	آخرت تسبیح میفرمایند ۱۴۸ مکتوب سه صدر و سینه	۱۶۶	از احتساب ۱۵۸ بیان طریقه محاسبه و در شیخ نهج	۱۶۸	سوال دوم متعلق بر احوالات و عبادات آنکه در	
۱۴۶	و بیان معانی کلمات از آن ۱۴۹ مکتوب صدر	۱۶۷	کرده اند و طریقه که حضرت ایشان را اختیار نموده اند با بیان		الصلوات و التسلیات و منع نمودن از آن در	
۱۴۷	و چهارم در بیان احوال سال که در کتب آنها و قرآنی	۱۶۸	شریعت این طریقه حضرت ایشان ۱۵۹ مکتوب صدر		تسبیح به با وجود التذام سنت اند برین طریقه	
۱۴۸	و در آن احوال است و در آن است و در آن	۱۶۹	و دوم در بیان جامعیت انسان با نفس و اسرار	۱۷۰	آن - ۱۷۰ اصحاب کرام بر کتب معجزات	
۱۴۹	اداسه شک و در بیان بعضی از معانی و در سار نماز -	۱۷۰	که تعلق با این مقام دارد و در بیان هر خلافات انسان		خفیه گرسنگی مامون بودند و دیگران را از این	
۱۵۰	مرا و از اعمال سالکان و بیان هر چه در اسلام	۱۷۱	و روزی و از قد و مسموم ۱۷۰ بر تاول و عجل بودن تشابه		میسر نیست و بیان و ایضاح آن -	
۱۵۱	بیان ۱۵۰ بیان هر چه در اسلام و بجهت انتقال	۱۷۲	و آنی و ازین علم فیسیع عطا نمودن بکار و سخن	۱۷۱	سوال سوم متعلق بخصیص نیست این از اهل	
۱۵۲	و تسبیح کرم و وجود و تسبیح تسبیح و تسبیح	۱۷۳	علم یک به مخصوص با و ست بجهت تسبیح و تسبیح		بحضرت صدر بن و اختلاف سائر طرق و جواب	
۱۵۳	که در آن از نفس صدر و مامون است - ۱۵۱	۱۷۴	مطلب ساختن و در حدیث بودن صفات حق جل	۱۷۱	سوال چهارم متعلق بخواص و تنافض و قول حضرت	
۱۵۴	مکتوب صدر و مضمون در بیان امر نماز و فرق در بیان	۱۷۵	و علاجه تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح		ایشان قدس سره و جواب آن - ۱۷۱	
۱۵۵	نوعی تسبیح و تسبیح ۱۵۲ عمل را با عارف و بنابر	۱۷۶	مکتوب صدر و مضمون در بیان امر نماز و تسبیح	۱۷۱	سوال پنجم متعلق به تسبیح و تسبیح و تسبیح	
۱۵۶	عمل اخلاص مرید است ۱۵۳ حدیث حدیثی	۱۷۷	نادره لطیف و مژده اشارت این اسرار و مرقعات	۱۷۲	و بطریق حلقه و جواب آن و قول فیصل اندرین	
۱۵۷	حضرت پیغمبر و بنابر خود و تسبیح طلب و تسبیح	۱۷۸	قرآنی تعلق دارد که از تشابهات قرآنی است که	۱۷۳	سوال ششم آنکه از تشابهات و جواب طالع این طرز	
۱۵۸	ایضا بجهت ۱۵۴ و تسبیح که کلماتی و در آن وقت	۱۷۹	علماء و سخن را از تاول آن اطلاع داده اند -	۱۷۴	با حدیث حرف است با یکدیگر و اثبات تسبیح	
۱۵۹	و تسبیح قرآنی و تسبیح و تسبیح و تسبیح	۱۸۰	مکتوب سه صدر و مضمون در جواب سوال که میفرماید	۱۷۵	که در نفسی و تسبیح تسبیح است جواب آنکه	
۱۶۰	و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	۱۸۱	نوعی تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	۱۷۶	سوال هفتم و جواب آن تسبیح و تسبیح و تسبیح	
۱۶۱	و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	۱۸۲	سوال و جواب تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	۱۷۷	این طریقه سه قائل است و در آن تسبیح و تسبیح	
۱۶۲	و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	۱۸۳	نوعی تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	۱۷۸	این تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	
۱۶۳	و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	۱۸۴	نوعی تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	۱۷۹	بیان ادب پیروان و مأموران و تسبیح و تسبیح	
۱۶۴	و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	۱۸۵	نوعی تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	۱۸۰	عزیزان اول و مضمون و تسبیح و تسبیح و تسبیح	
۱۶۵	و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	۱۸۶	نوعی تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	۱۸۱	عزیزان دوم و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح	

عَلَيْهِ سَلَامٌ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بِإِذْنِ رِوَايَاتِ
فَضْلِ حَامِدِ

صَبِيح

مَلِكِي

مَلِكِي



بِإِذْنِ رِوَايَاتِ
فَضْلِ حَامِدِ

مَطْبَعَةُ دُرِّيَّةِ أَمْرَتِ مُشْرِقِ مَطْبُوعَاتِ

در حدیثی که میسر شود و تحقیق یکتا

و هر قدر که میسر شود و تحقیق یکتا در تخریب این جامعه باید کوشید و انواع ایمات بآن بت تراشیده
ناتراشیده باید رسانید امید است که بعضی از مذهبها که واقع شده است باین عل تلافی آنها نماید
و گفته سازند ضعف بدن و شدت سرما مانع است و الا بخدمت ایشان رسیده ترغیب این امر میسر
و باین تقریب یکبار نفی بر آن سنگ می انداخت و از اسرار میسوات میساخت زیاده چنانکه تا آنکه

۱۲ سطر

عنه گفت بالضم آب و بن و لفظ
افکن در وزن و کرون مثل ۱۲

مکتوب دوست و مقام (۲۵۰)

شیخ نور محمد صدور یافت و بر بیان ترجیح بعضی صحبتها بر عزالت احوال
اصطفا اخوی شیخ نور محمد و راقده گان را بر نهی فراموش ساخته اند که بسلام و پیام هم یار
نمیکنند متمنا شماعزلت و از او بوده که میسر شد اما بعضی از صحبتها هست که بر عزالت می تواند
قیاس از حال و کس قمری نماید که چون عزالت اختیار کرد و صحبت خیر البشر علی علیه السلام
و التسلیمات نرسید از کمالات صحبت بهره نیافت و از تابعین گشت و از خیریت پایه اولی بدرجه
دوم رسید یعنی آنکه سبحانه صحبت هر روز بطریقی است من استوی فی ماله و عیال و عیال
و السلام علیکم و علی سائرین اشبه الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه السلام و التمسوا النجاة

مکتوب دوست و مقام (۲۵۱)

عنه یعنی یاران را ترمیمی بخش است
و موجب عروج ۱۱

شیخ حسن برکی صدور یافته و محل استفسار واقع که دیده بود
اصطفا مکتوب شریف اخوی شیخ حسن احسن الله سبحانه حاله و وصله الی کماله
رسید و آنچه روشن که روداده بود و نوشته بودند بوضوح انجامید امیدوار باشد و یا آنچه مامور اند و اینها
آن بجان کوشند و هر معنی از ایشان احکام شرعیة تجاوز تجویز نکند و معتقدات حلال
سنت و جماعت متجلی باشند کار این است و غیر این همه هیچ اگر والدین شما تجویز نکند

در حدیثی که میسر شود و تحقیق یکتا
در تخریب این جامعه باید کوشید و انواع ایمات بآن بت تراشیده
ناتراشیده باید رسانید امید است که بعضی از مذهبها که واقع شده است باین عل تلافی آنها نماید
و گفته سازند ضعف بدن و شدت سرما مانع است و الا بخدمت ایشان رسیده ترغیب این امر میسر
و باین تقریب یکبار نفی بر آن سنگ می انداخت و از اسرار میسوات میساخت زیاده چنانکه تا آنکه
۱۲ سطر
عنه گفت بالضم آب و بن و لفظ
افکن در وزن و کرون مثل ۱۲
شیخ نور محمد صدور یافت و بر بیان ترجیح بعضی صحبتها بر عزالت احوال
اصطفا اخوی شیخ نور محمد و راقده گان را بر نهی فراموش ساخته اند که بسلام و پیام هم یار
نمیکنند متمنا شماعزلت و از او بوده که میسر شد اما بعضی از صحبتها هست که بر عزالت می تواند
قیاس از حال و کس قمری نماید که چون عزالت اختیار کرد و صحبت خیر البشر علی علیه السلام
و التسلیمات نرسید از کمالات صحبت بهره نیافت و از تابعین گشت و از خیریت پایه اولی بدرجه
دوم رسید یعنی آنکه سبحانه صحبت هر روز بطریقی است من استوی فی ماله و عیال و عیال
و السلام علیکم و علی سائرین اشبه الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه السلام و التمسوا النجاة
شیخ حسن برکی صدور یافته و محل استفسار واقع که دیده بود
اصطفا مکتوب شریف اخوی شیخ حسن احسن الله سبحانه حاله و وصله الی کماله
رسید و آنچه روشن که روداده بود و نوشته بودند بوضوح انجامید امیدوار باشد و یا آنچه مامور اند و اینها
آن بجان کوشند و هر معنی از ایشان احکام شرعیة تجاوز تجویز نکند و معتقدات حلال
سنت و جماعت متجلی باشند کار این است و غیر این همه هیچ اگر والدین شما تجویز نکند

واخذوا رضی باشد سیریند وستان را مفتحتم شمرند والسلام

کتاب و نیت و مقادیر

بسمی سید محبت الله مانکپوری صدور یافته در بیان ایمان غیب و ایمان شهودی و بیان صحا
 ابر کلام و فضل اوان ایمان غیب را بر ایمان شهادت و در بیان توحید شهودی و توحید وجودی
 و آنچه در حصول فناء و کار است توحید شهودیست و توحید وجودی هیچ در کار نیست و در بیان آنکه
 اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده است و تصریح بآن کرده صاحب فتوحات مکیه است
 عبارات مشایخ ما تقدم هر چند از توحید اتحاد خیر سید هند اما محمول بر توحید شهودی اند و قاضی
 ذلک بعد الحمد و الصلوة سیادت پناه اخوی اعز می محبت الله معلوم فرماید که ایمان
 غیبی وجود واجب تعالی و سایر صفات او و تصیبات انبیاست و تصیبات اصحاب
 انبیاء علیهم الصلوات و الشکایات و تصیبات اولیاء که بکلیت مرجوع اند نسبت ایشان
 نسبت اصحاب است اگر چه اینها قلیل اند بل اقل و تصیبات علماء و تصیبات عامه مؤمنان و ایمان
 شهودی تصیبات عامه صوفیه است از آریاب عرسلت بودند یا از آریاب شریعت چه آریاب شریعت چه صوفیه
 اما بکلیت مرجوع نموده اند باطن ایشان همچنان نگران فوق است ظاهر خلق اند و باطن بحق
 جل سلطان پس همه وقت ایمان شهودی تصیبات شان است و انبیاء علیهم الصلوات و الشکایات
 چون بکلیت مرجوع و باطن و باطن متوجه دعوت خلق بحق جل علا لاجرم ایمان غیب تصیبات
 شان است و این فقیر و بعضی از رسایل خود تحقیق نموده است که با وجود مرجوع نگرانی فوق علامت
 نقص است و عدم وصول است بانجام کار و مرجوع بکلیت علامت وصول است به نهایت النهایه
 تصفیه کمال و جمع بین التوجه بین و استه اند و جامع تشبیه و تمیز به را از کمال شش
 م آن ایشانند و من پسیم یارب و انبیاء علیهم الصلوات و الشکایات چون از مقام دعوت فارغ

له نیت
نیت است
نیت کمالی

له نیت
نیت است
نیت کمالی

نیت کمالی
نیت است
نیت کمالی

میکردند و متوجه عالم بقا میشوند و مصلحت رجوع تمام می شود. بشوق تمام نداء القریق الاکمل
برآورده بکلیت متوجه حق جل شانده میگردد و در مراتب قرب تبحر مینمایند ^{بسیار} ^{بسیار}
لَا يَابُ النَّعِيمِ نَعِيمُهَا وَالْعَاشِقُ الْمُسْكِينِ مَا يَجْعَلُ تَرْفِيعُ كَمَالِ ان ست که در وقت
عروج کثرت بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که اشیاء و صفات نیز ملحوظ نباشند و چیز احدیت مجروره
هیچ مشهود نبود ^{بسیار} ^{بسیار} معاً ماعمل معاً و در وقت رجوع نظر تمام بکثرت افتد و غیر از خلق
در زنگ عامه مومنان امر دیگر مشهود او نبود و غیر از او اے طاعت و دعوت خلق بحق جل و علا
او را کار نباشد و چون امر دعوت تمام کند و عالم فانی را و اوع نماید بکلیت بجناب قدس متوجه شود
وخت از غیب بظهور کشف و معامله را از گوش به آغوش برود ^{بسیار} ^{بسیار} ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء
والله ذو الفضل العظیم تا قصه رجوع بکلیت انقص خیال کند و توحه باطن را که بحق است جل سلطان
بهتر از توحه باطن که برائست و عوت تکمیل ایشان است نداند زیرا که صاحب رجوع با اختیار خود و ارتفاع
رجوع پیاده است بلکه بر او حق جل سلطان از اعلی باسقل تنزل کرده است و از وصل به تبحر خود را
قرار داده پس صاحب رجوع قائم بر او حق است جل شانده و فانی از امر او خود و صاحب توحه بول و شهود
مخطوط است و به قرب و محبت شادان است و هجره که بود مرا محبوب است از وصل هزار بار خوشتر
سحر کافی فی الرضال عین نفسی و فی الجحان منی اللهم لی و شغلی بالحبیب بکل حال
کتاب الی الله من شغلی بکمالی و فضائل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توحه نسبت حبیب
رجوع قطره نسبت بدریا شحیط این رجوع از فضائل نبوت است و آن توحه از آثار ولایت
شأن ماکین است اما فهم هر کس به این کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء و الله
ذو الفضل العظیم ^{بسیار} ^{بسیار} از جامعان تنزیه و تشبیه گویند که ایمان به تنزیه همه مومنان حاصل است
عارف است که ایمان به تشبیه با آن جمع کند و خلق را ظهور خالق بیند و کثرت را کسوت وحدت
واند و سالن را در شمع مطالعه کند یا بجمله توحه تنزیه صفت نزد ایشان نقص است و شهود وحدت
بسیار ^{بسیار}

تغی

فعل اسن کرده ام نه تو این سخن هیچ دلالت نیست بر اتحاد فعل و نه بر اتحاد ذات حاشا و کلا
که فعل عیب مملوک عین فعل مالک مقتدر بود و یا ذات اعلی ذات او این جماعه مذاق انبیاء
علیهم الصلوٰۃ والسلام کفره فهمیده اند که مدار دعوت ایشان بر این نیست است و وجود غیر و غیریت
عبارات ایشان را بر توحید و اتحاد فرو آوردن از تکلفات پاره است اگر فی الحقیقت موجود
یک بود و ماسوائے او ظهورات او بودند و عبادت ماسوائے عبادت او باشد چنانچه این جماعه گمان
برده اند خیر انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام بمبالمع ذاکبده منع آن نمایند و عقوبت ابدی بر عبادت
ماسوائے مترتب سازند و عبادان آن را از دشمنان خدا گویند چون منشأ غلط ایشان را اطلاع نمیدهند
و وید غیرت را که از جهل ایشان ناشی شده است زائل نگردانند و عبادت ایشان اعلی عبادت
حق جل و علاه دانند بعضی از این جماعه گویند که پیغمبران علیهم الصلوٰۃ والسلام بواسطه قصور فهم
غوام اثر از توحید وجود را پوشیده بنات دعوت را بر غیر و غیریت کرده اند و وحدت را پوشیده
به کثرت دلالت نموده اند این سخن در رنگ تقییه شیعه ماسموع است پیغمبران علیهم الصلوٰۃ والسلام
اثنی اند بر تبلیغ آنچه نفس الامر است هر گاه نفس الامر موجود یک بود و عیب بر او را وجود نباشد چرا پوشیده
داشتند اظهار خلاف نفس امر نمایند علی الخصوص احکامی که بذات و صفات و افعال واجب الوجود
تعالی و تقدس تعلق داشته باشند باظهار و اعلان اثنی اند کونه نظران اگر چه در فهم آن قاصر بودند
نه بینی که تشابهات قرآنی و آنچه در احادیث آمده است از تشابهات چه جائے عموم که خواص
نیز و فهم آن عاجزند لکن در اظهار آن ممنوع نشدند و غلط عموم مانع اظهار آنها نگشت این جماعه
تسکین بدو وجود قائل است و عبادت ماسوائے او تعالی منزه می نماید و او را منسحق می نامند
و آنکه بیک وجود قائل است او را موحد می گویند اگر چه عبادت نیز از پیغمبر نباید تحصیل آنکه باطل و
حق اند و عبادت ایشان عبادت حق است نکات الصفا باید نمود که ازین دو وصف
مشکر که ام است و موحد که ام انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام باو وحدت وجود دعوت نه کرده اند و در وجود

ظاہر است کہ غالباً در این مضمون مشکوک است کائنات من کان و متی ما کان و انما یلاکون و توفی نفوس و دایره اوله مراد از

[illegible]

۱۱۰

1

کرده است و کلام خود را محکم ساخته است پس هرگاه در زبان حیات آن سرور علی علیه السلام
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ در حالت یقظه و در محضر صحابه شیطان لعین در کلام آن سرور علیه السلام
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ کلام باطل خود را القا نماید و هیچکس نمیکند بعد از وفات آن سرور علیه السلام
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ در حالت منام محل تعطل حواس است و جائز التباس اشتباه با وجود تنهایی این
او کجا معلوم شود که آن واقع از تصرف شیطان محفوظ است از یقین او مصون با آنکه گوئیم که چون
در آن وقت قصائد لغت خوانندگان و شنوندگان ممکن شده بود که آن سرور علیه السلام الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
ازین عمل راضی خواهند بود و چنانچه مدو جان از نادانان ره می اندازد این معنی و تمجید ایشان مقتضای
تواند بود که در واقع آن صورت تمجید خود را دیده باشند بے آنکه آن واقع را حقیقت باشد و مثل شیطان
بود و اینها واقعیات و رؤیاء و صا و قد گاهی محمول بر ظاهر اند و حقیقت آنها همانست که رآئی دیده است
مثلاً صورت زید را در خواب دیده است و مراد همان حقیقت زید است و گاهی محمول بر ظاهر
و محمول بر تعبیر مثلاً صورت زید را در خواب دیده است و مراد از آن عمرو و شمس باشد مثلاً بواسطه علقه
مناسبت که در میان عمرو و زید بوده است پس این وقایع یا ران از کجا معلوم شود که محمول بر ظاهر
و از ظاهر صرف نیست چه میتواند بود که مراد از آن وقایع تعبیرات بود و آن وقایع کنایات باشند از امور
و گویا بے آنکه مثل شیطان را گنجایش بود باجماع اعتبار بر وقایع نباید نهاد و اشیاء خارج موجودند سعی یا
نمود که اشیاء را یقظه به بیند که نمایان اعتماد است و گنجایش تعبیر آنچه در خواب و خیال دیده شود
خواب و خیال است یا ران آنجائی نیست که بوضع خود زندگانی نموده اند زیرا هم اختیار بدست ایشان
است آما میر محمد نعمان را غیر از انقیاء چه خاره است عیاذ الله سبحانه اگر چه بعد از منع توقف نماید
اگر قضا توقف کند که اضر خواب کرد و مبالغه فقیر در منع بواسطه مخالفت طریقت خود است مخالفت
طریق خواه بسامع و رقص بود خواه بمولود و شعر خوانی هر طریق را و معلوم است بطلب خاص و معلوم
نما صریح این طریق منوط ترک این امور است هر که اطلب بطلب این طریق بود باید که از مخالفت طریق

مطلب

در کلام آن سرور علیه السلام

بجای خود

در کلام آن سرور علیه السلام

در کلام آن سرور علیه السلام

در کلام آن سرور علیه السلام

در کلام آن سرور علیه السلام

در کلام آن سرور علیه السلام

در کلام آن سرور علیه السلام

در کلام آن سرور علیه السلام

در کلام آن سرور علیه السلام

در کلام آن سرور علیه السلام

[illegible]

معیننی حال مذکور را نهایت قوت و زادون از غلط فہم و شکایت اگر بعد اہل

که بحال اول شود و کم شدن کم کند یعنی بنده ام و خلقم و انت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بحال اول است و فوق احوال مذکوره است اما آنها دیگر است و نهایت ازان حال بر اهل بعد است هنوز ایوان استغناء بنده است و مراکز رسیدن نیست و مقصود از ذکر کلمه طیبیه لا اله الا الله که فقیر در مکتوب سابق بشما نوشته بود نفی این شهود بوده که کثرت تعلق داشت لله سبحانه و تعالی و اینکه که برکت این کلمه طیبیه این شهود و شمار اهل کثرت است بلند دارند و بخیر و میو نیز این راه اکتفا نمایند بر ان الله سبحانه و تعالی الهیم از کونین تک توحید بر آمده بشاه راه افتاده اند چه نعمتی است اگر بگذر احوال سابق نکند و یاد لذت های شهود کثرت آمیز نمایند و به استقامت عمری درین راه تگ و پو فرمایند بسیار از کونین باز آورده ایم که کونین را گذارسته اند و بر قبح آن فعل مطلع گشته اتفاقاً بعد از مذکوره که احوال کونین خوردن و یاد لذت های آن حالت نمودن باز ایشان را بحالت فقیه ایشان برده است محمد و ماشه و کبر ایام کثرت تعلق دارد لذت بخش است و شهود متمیزی که رنج و تحمل دارد و از التذات و کبر است نه مد و شیخ مقتدا به آن راه رفتن شکر است آخری است مولانا احمد بر کی که عوام او را از طهارت ظاهر میدانند و او نیز علم باحوال خود و احوال یاران خود دارد و میسرش است که باطن او مستوی شهود متمیزی است که موطن چل است و ایمان او در رنگ علما و ایمان بنیب است باطن او از بلند فطرتی اتفاقاً بشهود کثرت آمیز نه کرده است و ظاهر او بترکات صوفیه مقتون و مغرور گشته وجود شریف او در آن نواحی مستغرق است این حالت که شمار حصول آن خبر داده اید مولانا دیر است که باحوال متحقق است علی او که بعد از تزلزل فقره بار آن بقیع بر وجود مولانا است عجب است که بر اهل کثوف آن نواحی این معنی چگونه مخفی مانده است و در علم فقیر بزرگی مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر و باهر است زیاده چه قصد بیج و بد اتماس و عاف است و وار و کلسا که

۱۵. یمن بادچو دظهور آن در رنگ وجود آفتاب چه طور بر ایشان ظاهر نشده است ۱۲

[illegible]

في هذا القول على ما هو عليه
 في قوله تعالى والذين آمنوا
 في قوله تعالى والذين آمنوا
 في قوله تعالى والذين آمنوا
 في قوله تعالى والذين آمنوا
 في قوله تعالى والذين آمنوا
 في قوله تعالى والذين آمنوا
 في قوله تعالى والذين آمنوا
 في قوله تعالى والذين آمنوا

مذموم و قد تم و سابق و اصابع و انما لى که در قرآن و احادیث آمده است همه این تشابهات است
 و همچنین حروف مقطعات که در او اول سور قرآنی وارو شده اند نیز از تشابهات اند که بر او اول آنها ظاهر
 نداده اند مگر علماء و را سنجین را خیال نکند که تاویل عبارت از قدرت است که به تفسیر آن نموده
 و یا ذات است که بوجه آن را معجز ساخته بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که با تخصّص خویش اگر
 نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفی از ان حروف بحر است موج از اسرار خفیه
 عاشق و معشوق و در فریبت غامض از رمز و دقیقه محب و محبوب محکات هر چند آیهات کتاب اند
 اما نتائج و ثمرات آن که تشابهات اند از مقاصد کتاب اند آیهات از وسایل پیش نیست از برای
 حصول نتائج پس کتاب تشابهات آمد و محکات کتاب قیصر آن گب تشابهات اند که بر
 و اشاره بیان اصل بنیامینه و از حقیقت معامله آن مرتبه نشان میدهد بخلاف محکات تشابهات
 حقائق اند و محکات نسبت به تشابهات صورت آن حقائق عالم را شرح کس بود که کتاب قیصر تواند جمع
 ساخت و حقیقت را بصورت تواند نمود و او را در علم و قیصر قیصر سر نداند و محکات کتاب نموده و علماء
 را سنجین علم محکات را حاصل نموده از تاویل تشابهات خط و افر فرامیگیرند و جمع صوت و حقیقت که حکم
 و تشابه است بنیامینه اما کسیکه ب علم محکات و عمل بمقتضای آن محکات تاویل تشابهات جوید
 و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آنکس جاهل است که از جهل خود بجهل است و ضا است که از ضلالت
 خوب ب شعور نمیداند که این نشاء مرکب از صورت و حقیقت است تا این نشاء است هیچ حقیقت
 از صورت منفک نیست قال الله تعالى لا تعبدوا دینا یاتیک الیقین ای الموت کما
 قال المفسرون عبادت را تا زمان موت منتهی ساخت که منتهای این نشاء است که ان موت منتهی
 فقد قامت قیامت و در نشاء اخروی که ظهور حقائق است انفکاک صورت از حقائق انجا حاصل است
 پس حکم هر نشاء علاحد است خلط نکند یکی را ب دیگر مگر جاهل یا زندق که مقصودش ابطال
 شرائع است چه هر حکمی که شرعیت را بر بند نیست همان علم بر بند نیست عامه مومنان را تخصّص
 از انچه در سوره ١٢

این تشابهات را در قرآن و احادیث آمده است
 و همچنین حروف مقطعات که در او اول سور قرآنی وارو شده اند نیز از تشابهات اند که بر او اول آنها ظاهر
 نداده اند مگر علماء و را سنجین را خیال نکند که تاویل عبارت از قدرت است که به تفسیر آن نموده
 و یا ذات است که بوجه آن را معجز ساخته بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که با تخصّص خویش اگر
 نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفی از ان حروف بحر است موج از اسرار خفیه
 عاشق و معشوق و در فریبت غامض از رمز و دقیقه محب و محبوب محکات هر چند آیهات کتاب اند
 اما نتائج و ثمرات آن که تشابهات اند از مقاصد کتاب اند آیهات از وسایل پیش نیست از برای
 حصول نتائج پس کتاب تشابهات آمد و محکات کتاب قیصر آن گب تشابهات اند که بر
 و اشاره بیان اصل بنیامینه و از حقیقت معامله آن مرتبه نشان میدهد بخلاف محکات تشابهات
 حقائق اند و محکات نسبت به تشابهات صورت آن حقائق عالم را شرح کس بود که کتاب قیصر تواند جمع
 ساخت و حقیقت را بصورت تواند نمود و او را در علم و قیصر قیصر سر نداند و محکات کتاب نموده و علماء
 را سنجین علم محکات را حاصل نموده از تاویل تشابهات خط و افر فرامیگیرند و جمع صوت و حقیقت که حکم
 و تشابه است بنیامینه اما کسیکه ب علم محکات و عمل بمقتضای آن محکات تاویل تشابهات جوید
 و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آنکس جاهل است که از جهل خود بجهل است و ضا است که از ضلالت
 خوب ب شعور نمیداند که این نشاء مرکب از صورت و حقیقت است تا این نشاء است هیچ حقیقت
 از صورت منفک نیست قال الله تعالى لا تعبدوا دینا یاتیک الیقین ای الموت کما
 قال المفسرون عبادت را تا زمان موت منتهی ساخت که منتهای این نشاء است که ان موت منتهی
 فقد قامت قیامت و در نشاء اخروی که ظهور حقائق است انفکاک صورت از حقائق انجا حاصل است
 پس حکم هر نشاء علاحد است خلط نکند یکی را ب دیگر مگر جاهل یا زندق که مقصودش ابطال
 شرائع است چه هر حکمی که شرعیت را بر بند نیست همان علم بر بند نیست عامه مومنان را تخصّص
 از انچه در سوره ١٢

این تشابهات را در قرآن و احادیث آمده است
 و همچنین حروف مقطعات که در او اول سور قرآنی وارو شده اند نیز از تشابهات اند که بر او اول آنها ظاهر
 نداده اند مگر علماء و را سنجین را خیال نکند که تاویل عبارت از قدرت است که به تفسیر آن نموده
 و یا ذات است که بوجه آن را معجز ساخته بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که با تخصّص خویش اگر
 نموده اند از حروف مقطعات قرآنی چه نویسد که هر حرفی از ان حروف بحر است موج از اسرار خفیه
 عاشق و معشوق و در فریبت غامض از رمز و دقیقه محب و محبوب محکات هر چند آیهات کتاب اند
 اما نتائج و ثمرات آن که تشابهات اند از مقاصد کتاب اند آیهات از وسایل پیش نیست از برای
 حصول نتائج پس کتاب تشابهات آمد و محکات کتاب قیصر آن گب تشابهات اند که بر
 و اشاره بیان اصل بنیامینه و از حقیقت معامله آن مرتبه نشان میدهد بخلاف محکات تشابهات
 حقائق اند و محکات نسبت به تشابهات صورت آن حقائق عالم را شرح کس بود که کتاب قیصر تواند جمع
 ساخت و حقیقت را بصورت تواند نمود و او را در علم و قیصر قیصر سر نداند و محکات کتاب نموده و علماء
 را سنجین علم محکات را حاصل نموده از تاویل تشابهات خط و افر فرامیگیرند و جمع صوت و حقیقت که حکم
 و تشابه است بنیامینه اما کسیکه ب علم محکات و عمل بمقتضای آن محکات تاویل تشابهات جوید
 و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آنکس جاهل است که از جهل خود بجهل است و ضا است که از ضلالت
 خوب ب شعور نمیداند که این نشاء مرکب از صورت و حقیقت است تا این نشاء است هیچ حقیقت
 از صورت منفک نیست قال الله تعالى لا تعبدوا دینا یاتیک الیقین ای الموت کما
 قال المفسرون عبادت را تا زمان موت منتهی ساخت که منتهای این نشاء است که ان موت منتهی
 فقد قامت قیامت و در نشاء اخروی که ظهور حقائق است انفکاک صورت از حقائق انجا حاصل است
 پس حکم هر نشاء علاحد است خلط نکند یکی را ب دیگر مگر جاهل یا زندق که مقصودش ابطال
 شرائع است چه هر حکمی که شرعیت را بر بند نیست همان علم بر بند نیست عامه مومنان را تخصّص
 از انچه در سوره ١٢

عبد الله بن عبد الله بن داود الوائلي
في العلم والخط استشهد به في سنة ١٢٤٠ هـ

مكتوب دوليت وبقا دوامت

البركة والفضل على من كتبها

عنه وروايتش كه واوود الراسخون
في العلم و اعطف استنه تينان
فاخته

بیع پس و اطراف و بیرون و خارج از ارض و مشهور و انفس و افاق مشهور و دیگر اثبات فرموده اند ۱۲

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴																																																																																						

فان آن متشابهان
چنین قضایه و زمانه
لازم عشق و محبت
از تاویلات متشابه
بین کشاده گردانید و
لذی هدانا لهذا
سرت و قلع مسطور
بارف و بیکر جاری
نشیب الهدی و
سکونت التسلیم
مقام دوم
بین و حق یقین این
شهود و شهود نفسی
است و راء النفس و آفا
ن علوم و معارف و
الله تعالی که علم الیه
قدرت او تعالی و تقه
بهر نسبت و آن جزو
بیکر اثبات فرموده اند

[illegible]

۲۹
۴۴
نقد و جرح
تکمیل

راستقوض بعلم
سیر ۱۳
یافت و تاویل
آشمار که قابل
راز است ۱۴
گفته مثلاً از الف
آخر کار چون
ساخت و جد
نیز از تاویلات
الکلا آن هدا
حواله بر حضور
این تغییر
از معذور خواهد
است در اینست که او او را
و العلم را عطف است نه
نقش شهر دور
معنی از کتب
سبحانه و تعالی
را سیر افانی گویند
یعنی پس از نظر
پایان از نقد
باشد ۱۸
نقد و جرح

الْبَيْتِ الَّذِي حَصَلَ لَهُ فِي الْإِنْبَاءِ فَحَصَلَ لَنَا فِي النَّبِيِّ الصَّوْرِي الَّذِي هُوَ أَوَّلُ أَقْدَامِنَا
 وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَالسَّلَامُ

کتاب و دست و عقاد و شتم

بسم الله الرحمن الرحيم
 بعد از این که در بیان آنکه بر هر کس بعد از تصحیح عقاید و عمل بمقتضات شریعت
 اسلام است و داشتن قلب لازم است از اوون حق جل و علا که نیان ماسواست و مداحی طرفه
 علیه نقشبندیه و در تخریض بایاد او و اعانه مؤمنه و مایا اذ الشک الحمد لله و سلامه
 علی عبادہ الذین اصطفی الکتاب مغرب انوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتی که بیاران کرده
 میشود است که بعد از تصحیح عقاید بر وفق کتب کلامیه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
 میجویم و بعد از اینان احکام فقهیه از فرض و واجب و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبہ
 استیثال و انتہای سلامت داشتن قلب است اذ گرفتاری ماوون حق سبحانه و تعالی و سلامتی قلبی
 میشود که در قلب ماسوا حق جل و علا مخطویر نشود و فرضا اگر هر سال حیات و فاکند غیر حق سبحان
 و در دل مخطویر کند نه بان معنی که اشیاء در خاطر گذرند و آنها را غیر حق نداند جل سلطانه زیرا که این معنی
 و را تبار و اقربان توجیه را نیز میسر است بلکه بان معنی که اشیاء اصلا در دل مخطویر نکنند و این عدم مخطو
 مبتنی بر بیان قلب است ماوون حق را سبحانه بر نیجه که اگر تکلف اشیاء را بیا و او بدیند یاد
 نکند این دولت معتبر بقناء قلب است و قدیم اولست درین راه و سایر کمالات و لایست متفرع
 برین دولت اند که هیچ کس اتانہ گرد و او فنا نیست ره در بارگاه کبریا و اقرب طرق از برای
 وصول باین دولت عظمی طریقہ علیہ نقشبندیہ است قدس الله تعالی اسر که هم چه این بزرگواران
 ابتدا سیر از عالم امر نموده اند و از قلب بمقلب قلب راه جسته ایشان را بجای ریاضات و مجاہدات
 دیگر این التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجہ نقشبند قدس سره فرموده اند

این معنی در تفسیر این
 دو امر از توحید است
 بعد از این که در بیان
 داشتن قلب است

کتاب و دست و عقاد و شتم

موجب فرح و ان گشت سلامت باشد بقصد رفته بود این عبارت شیخ نجی الدین بن العزلی
 است که سبب تکتیب خلافتهم مدته اعمالهم که در کدام کتاب از مصنفات ایشان واقع شده است
 مخدوم فقیر این عبارت را نمیبست که در فتوحات مکتبه دیده بود و درین راه چپ لغزش کرد و تعیین آن موضع
 همیشه نشد اگر مقرر آن به نظر در آمد اعلام خواهد نمود و ان شاء الله تعالی و بجز فقیر و او را شکر نعمت است
 شما اعتراف بقصود و اردو در مکانات آن احسان شما معترف بحجرت این همه کار و بار مستثنی بران
 نعمت است و این همه دیده و در او در لوطیان احسان بحسن توسط شما آن داده اند که کم کس
 دیده است و بمن توکل شما آن بخشیده اند که کم کس چشیده است از خواص عطایا انقدر عطا
 اند که اکثر از عموم عطایا آن مقدار بیشتر شده است احوال و مقامات و اذواق و موجودات
 و علوم و معارف و تعلیقات و ظلمات همه را زینت های راه خروج ساخته به ارج قرب و ممتاز از اصل
 رسانیده اند لطف قرب و وصول از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است و الا فلا قرب نشسته
 ولا وصول ولا عیان ولا اشیاء ولا شهود ولا حائل ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا
 زمان ولا مکان ولا احاطه ولا سریان ولا علمه ولا معرفت ولا جهل ولا حیرت
 چه گویم با تو از مرغی نشانه که با عتقا بود هم آشیانه بد ز غنایست نامشیر مردم
 ز مرغی من بود آن نام هم گم چون اظهار این احسانها خداوندی جل سلطانه که در عالم
 اسباب ظهور آن خاصتر بران نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما نیز بوده است و بمن خدعه
 مندرج ساخته بقید کتابت در آورده بود که تحت از شکر آن نعمت شما او ایام السلام علیکم علی
 سائرین اتبع الهمم والذکر متابعت المصطفی علیه وعلیهم الصلوات والسلامات

مخدوم
 فقیر
 این
 عبارت
 را
 نمیبست
 که
 در
 فتوحات
 مکتبه
 دیده
 بود

مخدوم
 فقیر
 این
 عبارت
 را
 نمیبست
 که
 در
 فتوحات
 مکتبه
 دیده
 بود

کتاب اول در بیان

بمخاطب محمود و ریاضه در بیان آنکه محبت این طایفه سرایه سعادت است و هر کرا با این نعمت

سازند و منتقامت دهند چه چیز خواهند داد؟ بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات
میرساند که مکتوب شریف که بصاحب جناب مولانا مهد علی ارسال شده بود و در سید موجب فرحت
لله سبحانه و تعالی که محبت فکر که سر بایه سعادت و نبویه و اخرویة است تسوخ تمام دارد و تمام این
مقارفت تاثیر در آن کرده و چیز را محافظت لازم است متابعه علی شریعت علی
الله الصلوة والسلام و محبت و اخلاص با شیخ مقتدا باین دو چیز هر چه دهند نعمتی است اگر هیچ
ندهند و این دو چیز را سخ باشد غم نیست آخر خواهند داد و اگر عیاذ الله سبحانه در یکی از این دو چیز
خلل رفت مع ذلک احوال و اذواق بحال خود است آن را استدراج باید دانست و خرابی خود باید
انگاشت طریق انتقامت این است والله سبحانه الموفق والسلام

مکتوب و ایشیت تا دویم

بسیادت آپ میر محمد نعمان صد در یافت و شکر نعمت انساب بسید علیه تشبیه و آنکه درین طریق
راه بحالات نبوت بطریق تبعیت و وراثت میکشایند و هر که درین طریق بنا و اعتماد بر وقایع و مناسبات
خود سازد و خواست راجع امور محدثه نماید و مراعات آداب آن نکند خاسر غایب است و لکن آنکه
الحمد لله و السلام و علی عبادہ الذین اصطفی شک این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آرد که حضرت حق سبحا
و تعالی ما فخر را بعد از این عطا کند موجب آرزو صانیه المست و جماعه شکر الله تعالی سجد سجد
طریق علیه تشبیه به مشرق ساخت و از مردان و تشبیهان این خاندان بزرگ گردانیدند و این فقیر
یک گام درین طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر است را همیکه بحالات نبوت بطریق تبعیت
و وراثت کشاوه میشود و مخصوص باین طریق عالی است منتها به طرق دیگر تا نهایت بحالات و آلات
است از آنجا که بحالات نبوت کشاوه اند از آنجا است که این فقیر و کاتب و راسل خود و ایشیت
که طریق این بزرگواران طریق انتخاب کرام است علیهم السلام چنانچه انتخاب کرام بطریق وراثت

که از اجسام بوقوع می آید از ان ازواج ماضیه و رسیه یا بد از حرکات و سکنات جسمانی و طاعات
و عبادات پسیدی و برین اثبات رسید شد که شما نماز بهر باب امام شافعی ادا می نماید فرمودند
که ما بشمار نفع مکلف میسیم چون مہیات قطب مدار را یا مریوط ساخته اند و قطب مدار بر تہیب امام
شافعی است ما ہم در پس او نماز بهر مہیات شافعی ادا می نماییم در آن وقت معلوم شد کہ بر طاعات
ایشان جز آن مترتب نیست و راء طاعات موافقت با اہل طاعت می نمایند و طاعات صورت
عبادت می کنند و نیز معلوم شد کہ کمال ولایت را موافقت بفقہ شافعی است و کمالات بہت را
مستأبت بفقہ حنفی اگر فرضا درین امت پیغمبر سے بیعت می شد موافق فقہ حنفی عمل میکرد و در وقت
حقیقت سخن حضرت خواجہ محمد یار سابق ^{رحمۃ اللہ علیہ} سے معلوم شد کہ در فصول رشتہ نقل کرده اند کہ حضرت
عیسی علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام بعد از نزول بہر باب امام ابو حنیفہ ^{رحمۃ اللہ علیہ} رضی اللہ تعالیٰ عنہ
عمل فرمود کہ در آن وقت بخاطر رسید کہ این دو بزرگواران و در بوزہ نماید فرمودند کہ کسی را کہ عنایت
خداوندی جگہ شانه شامل حال او بود و او را راجحاً بخل باشد گویا خود را از میان کشیدند و حضرت
النبی علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام درین گفتگو هیچ نطق نہ فرمودند و اوست لہم

کتابت و تصحیف

بصوفی قربان بیگ صد در یافت و در بیان رویت حضرت رسالت خاتمیت علیه السلام
والتسلیحات و شرب معراج که آن در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده است پس
بودند که اجماع اهل سنت و جماعت است که رویت در دنیا واقع نیست حتی که اکثر علماء اهل سنت
منع رویت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی اله الصلوات و التسلیحات و شرب معراج
نموده اند قال حجة الاسلام والاعظم انة علیه الصلوة والسلام ما رأى ربه ليكن للعلاج
وتم در رسائل خود بوقوع رویت آن سرور علیه الصلوة والسلام در دنیا اعتراف نموده
حضرت محمد زاهد ۳۰۵ و ۳۰۶

توضیح کرده و شیخ نووی گفته راجع و مختار از دیگر علماء کبار است که حضرت دیر پرو و گانجور را چشم سر "شیخ عبدالحق دہلوی در "مصلح المسلمین العرفاء"

و چه آن چه باشد در جواب گوئیم که رویت آن سرور علی الصلوٰه و السلام در شب معراج در دنیا
 واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده زیرا که آن سرور علی الصلوٰه و السلام در آن شب
 چون از او اثره مکان و زمان بیرون جست و از تنگی مکان برآمد ازل و ابد را آن واحد یا
 بدایت و نهایت را در یک نقطه متحد دید آن بهشت را که بعد از چندین هزار سال بهشت خوا
 رفت و در بهشت دید عیسیٰ بن عوف که بعد از پانصد سال از فقر و صیحه به رضوان الله
 تعالی علیه آید بهشت خواهد رفت و دید که به بهشت بعد از هفتی آن مدت درآمد و به
 توقف را از وسع پر سید ندیس رویت که در آن موطن واقع شود و حل رویت آخرت خواهد
 بود و منافات با جماع بر عدم وقوع آن نخواهد داشت و آن رویت را رویت و نبوی گفتن
 محمول بر تجویر است و نبوی بر ظاهر والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها

لعمریه آنوقت عید
 الصدوق را در سبب این
 آدم از خانه مکان
 و آن را در عالم
 آن را در عالم
 سال از فقر و صیحه
 بعد از پانصد سال
 عیسی بن عوف
 بعد از هفتی
 آن مدت درآمد
 توقف را از وسع
 پر سید ندیس
 رویت که در آن
 موطن واقع شود
 و حل رویت آخرت
 خواهد بود و منافات
 با جماع بر عدم
 وقوع آن نخواهد
 داشت و آن رویت
 را رویت و نبوی
 گفتن محمول بر
 تجویر است و نبوی
 بر ظاهر والله
 سبحانه اعلم بحقائق
 الامور کلها

کتاب و سیب تا و چهارم

بما عیب الدعا و انبالی صده و ریانت و بیان آنکه احوال و موجد نصیب عالم امر است
 و علم احوال نصیب علم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقت معالیه آنست
 که در مکتوب حضرت مخدومزاده کلان علیه الرحمة و ربیان طریقت تحریر یافته است
 و آنکه انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر اوست و از عالم امر که باطن اوست احوال
 و موجد و مشاهدات و تجلیات که در ابتدا و توسط ظهور مینماید نصیب عالم امر انسان است
 و همچنان حیرت و جهالت و عجز و یاس که در انتها حاصل میشود نصیب عالم امر است که باطن
 انسانست ظاهر را حکم مضرع و کلامی من کاتس الکرام نصیب در وقت قوت وارد
 ازین ماجرا نصیب است هر چند ثبات و استقامت نیست اما نحو از انصاف سپید
 و با صال کار که بظاهر تعلق دارد و علم بان احوال است زیرا که باطن اصول احوال است نه علم

عالمی نصیب
 علم خلق این
 معرفت از معارف
 سابقه است حقیقت
 معالیه آنست
 که در مکتوب
 حضرت مخدومزاده
 کلان علیه الرحمة
 و ربیان طریقت
 تحریر یافته است
 و آنکه انسان
 مرکب است از عالم
 خلق که ظاهر اوست
 و از عالم امر که
 باطن اوست احوال
 و موجد و مشاهدات
 و تجلیات که در
 ابتدا و توسط
 ظهور مینماید
 نصیب عالم امر
 انسان است
 و همچنان حیرت
 و جهالت و عجز
 و یاس که در
 انتها حاصل
 میشود نصیب
 عالم امر است
 که باطن
 انسانست
 ظاهر را حکم
 مضرع و کلامی
 من کاتس الکرام
 نصیب در وقت
 قوت وارد
 ازین ماجرا
 نصیب است
 هر چند ثبات
 و استقامت
 نیست اما نحو
 از انصاف
 سپید و با
 صال کار که
 بظاهر تعلق
 دارد و علم
 بان احوال
 است زیرا که
 باطن اصول
 احوال است
 نه علم

لعمریه آنچه بر تلب ساکنان از طرف حق مل و ملا بر نیر و مشکف گردد

در این کتاب
 از معارف
 و احادیث
 و کلمات
 و اشعار
 و کلمات
 و اشعار
 و کلمات
 و اشعار

تترید یا نزد یک تر بودن بنده چه مرد در دکان خود در نماز هست و مسجد و کن یعنی نماز گذار و نزد یک شود.

وَالْيَا دُرَّ خَيْرُ سِتِّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِي الصَّلَاةِ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَالْحَمْدُ
وَاقْتَرِبْتُ وَشَكَرْتُ نَيْسَتْ كَمْ دَرْهَمٍ وَفِيكَ قُرْبُ الْهِىَ جَلَسْنَا بَشِيرًا اسْتَغْنَاءً غَيْرَ دِرْهَمٍ وَنَقْتُ
^{مُسْتَفَى} هَسْتِ بِزَنِ خَيْرِ زَيْنِ كَرِيمَةٍ مِفْهُومٌ مَيُشْوَدُ أَنْ وَقْتُ دِرْهَمِ اسْتِ لَيْلٍ بِرَأْسِهِ رَوْقَتِ دَوْمِ
^{دَوْرِ تَرَافُ}
وَصَلَ انْعَاقُ شَانِخِ اسْتِ قَالَ ذُو الثَّنَائِ الْمِصْرِىُّ مَا جَعَلَ مَنْ رَجَعَ الْأَمِينَ الطَّرِيقَ وَمَنْ وَصَلَ
^{بِرَأْسِ ١٢ آيَةِ ١٢ مَطْلُوبِ ١٢}
الْمَرْجِعِ وَيَادُوا اسْتِ كَمَا عِبَارَاتِ اَزْ دَوْمِ حُضُورِ اسْتِ بِحُبَابِ قُدْسِ خِدَاوندِى جَلَسْنَا طَائِفَةً
طَائِفَةُ حَضَرَاتِ خَوَاجِكَا نِ قُدْسِ اللَّهِ تَعَالَى اَمْرٌ وَاَحْمَدٌ اِمْرٌ مُقَرَّرٌ اسْتِ بِالْجُمْلَةِ اِنْكَارِ اَزْ دَوْمِ وَقْتُ عَلَامِ
نَارِ سَائِلِ اسْتِ وَشَرَفُهُ فُلِيدَةُ ارْشَادِ كَاثِنِ الْعَطَاءِ وَاَمَّا لَهُ كَهْ جَوَازِ رُجُوعِ وَاَهْلُ اِبْصَافِ بَشَرِيَّتِ
^{اَمْرٌ دَوْمِ مَطْلُوبِ ١٢}
قَائِلِ كَشْتِهْ اَنْدُوزِ اِنْجَا قَدَمِ دَوْمِ وَقْتُ مَفْهُومِ مَيُشْوَدُ خِلَافِ دِرْجَازِ رُجُوعِ دَارِنْدَنده در وقوع چه رجوع
البسته واقع نميست گنگلا يَنْفَخِي عَلَى الْكِبَايَةِ لِئِنْ اجْلَعْ شَانِخِ بَرْدَهُمْ رُجُوعِ وَاَهْلُ ثَابِتِ شَدْ خِلَافِ
بَعْضِ رَاجِعِ جَوَازِ رُجُوعِ كَشْتِ هَذَا طَائِفَةٌ اَزْ فَتَنِيَّانِ اَنْدُكِ بَعْدَ اَزْ وَصُولِ يَدْرِ جَوَازِ دُرْجَاتِ
^{بَعْدَ اَزْ اِيْنَ مَقْعُودِ دَرْجَتِ ١٢}
كَمَالِ حُصُولِ مُشَاهِدَةِ حَالِ لَا يُزِيلُ اِيْشَانَ رَا بُرُودِ قُوَّةِ دِسْتِ مَيُذْهَرُ تَسْلِيَةِ تَامَّةِ حَالِ مَيُشْوَدُ
كَمْ اَزْ عُرُوجِ بِنَا زِلِ وَصُولِ بَا زَمِيْدَارِ دُجْمَنَازِلِ وَصُولِ هُنُوزِ دُرْشِ دَارِنْدَنده ودر ارج قرب تاثير
مِنْقَطَعِ نَكَشْتِهْ اَنْدُ بَا وَجُوْدِ اِيْنَ بُرُودِ مَثَلِ عُرُوجِ دَارِنْدَنده اَزْ رُؤْيِ كَمَالِ قُرْبِ مَطْلُوبِ دَرِينِ صُورِ
^{سُورِ ١٢ قُبْحَةِ ١٢}
سَمَاعِ اِيْشَانَ رَا سُوْدَمَنْدِ اسْتِ وَحَرَارَتِ نَخْشِ هَرْ زَمَانِ بَدَدِ سَمَاعِ اِيْشَانَ رَا عُرُوجِ بِنَا زِلِ قُرْبِ
مَيُشْوَرِ شُوْدِ و بَعْدَ اَزْ تَسْكِيْنِ اِزَانِ مَنَا زِلِ فِرُودِ اَيْنَا رَنگِ اِزَانِ مَقَامَاتِ عُرُوجِ هَمْرَه
مِي آينْدِ و بَا نِ زَنگِ مُشْخَصِ مِيگر و پيا اِيْنَ و بَعْدَ اَزْ فَقْدِ نَيْسَتْ چُوْقَدِ و رَحَقِ اِيْشَانَ مَقْفُودِ اسْتِ
^{بَغِيْنِ ١٢ بَا نَيْسَتْ ١٢ اِيْشَانَ ١٢}
بَلَكَمْ بَا وَجُوْدِ دَوْمِ واصل اِزْ بَرَا ئِ تَرْقِيِ بِنَا زِلِ وَصُولِ اسْتِ اِزِينِ تَنْبِيْلِ اسْتِ سَمَاعِ و وَجُوْدِ مُنْظِيَا
^{اِيْنَ وَجُوْدِ ١٢}
و وَاِحْطَانِ اَزْ بَعْدَ اَزْ فَنَاءِ و لِقَا اِيْشَانَ رَا هَرْ چَنْدِ جَذْبَهُ عَطَا مَيُفْرَا يَنْدِ لَيْكِيْنِ چُونِ بُرُودِ قُوَّتِ
وَاَزْ وَجُوْدِ تَهْمَا وَ تَحْصِيْلِ تَرْقِيَاتِ مَنَا زِلِ عُرُوجِ كَفَايَةِ نِيكَنْدِ مَحْتَاجِ لِسَمَاعِ مِيگر و دِ طَائِفَةُ و يَكِيْرِ اَزْ شَانِخِ
اَنْدُ قُدْسِ اللَّهِ تَعَالَى اَسْكُرْهُمْ كَمْ بَعْدَ اَزْ وَصُولِ يَدْرِ جَوَازِ دَوْلَاتِ نُفُوسِ شَانِ وَ رَمَقَامِ بِنْدِگِيِ فِرُودِ
^{بِنْدِگِيِ ١٢}

[illegible]

نفسی
لحمی
سے اختیار کیا ہے
برداشت و انکار کا اعتبار
کفایت نہ کی کہ سیرت میں
ہو فی الجواز والاکمال
بہ اتفاق و اختلاف
محقق نیست قدم از قدم
و در زبان الفضل
یہی ماہر است و کل
عند و دام انوارات
اطاعات قابل
شکل بنی الحاصل
نفسی

یعنی بدین و گمراه چنانچه جبریه قدریه را غنیه خارجه دیگر و غیر خدا را

خلاف معانی مفهومه انشیا نیست از غیر اعتبار با قسط است زیرا که هر مقتدی وصال مقتداست ^{پیشواست مقتداوات ۱۲} خود را
کتاب نیست میداند ازده افهام ریکه خود ازان معانی غیر مطایفه میفرماید ^{نهیست ۱۲} ^{الکتاب و سنت ۱۲} ^{به کثرت و بجهت ۱۲} به کثرت و بجهت
کتاب او آنکه گفته که معانی مفهومه علماء اهل حق معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنا بر آن است که
آن معانی را از پنج ^{علماء اهل حق ۱۲} اصحابه و سلف صالحین ^{پیشوایان ۱۲} رسولان ^{پیغمبران ۱۲} الهی ^{خداوند ۱۲} تعالی ^{خداوند ۱۲} حکیم ^{حکیم ۱۲} و آججه ^{مجتهد ۱۲} و عجم ^{مجتهد ۱۲} اند و از
انوار انجم هدایت ^{انوار ۱۲} شان اقیاس ^{استقاره ۱۲} فرموده اند لهذا اشیاء ابدی ^{افری ۱۲} مخصوص ایشان گشت ^{خداوند ۱۲} و فلاح ^{خداوند ۱۲} بشری
نصیب ایشان آمد ^{نصیب ۱۲} و لیک ^{لکه ۱۲} حربه ^{حربه ۱۲} الله ^{خداوند ۱۲} الا ان ^{اما ۱۲} حربه ^{حربه ۱۲} الله ^{خداوند ۱۲} هم ^{هم ۱۲} المفلحون ^{المفلحون ۱۲} و اگر بعضی از علماء
با وجود حقیقت اعتقاد و در فرعیات ^{امثال ۱۲} مدامت ^{مدامت ۱۲} نمایند و مرکب ^{مرکب ۱۲} تفصیلات ^{تفصیلات ۱۲} باشند و علیات ^{علیات ۱۲} انکار از مطلق
علماء نمودن و همه را مطعون ساختن باین اقصای محض است و بیگانه صرف بلکه انکار است از اکثر
ضروریات دین چه ناقدان آن ضروریات ایشانند و ناقان ^{معا ۱۲} حیده ^{حیده ۱۲} آن را از رؤسایان ایشان اند
لکن لا انهم ^{لکن ۱۲} هکذا ^{هکذا ۱۲} یتیم ^{یتیم ۱۲} ما ^{ما ۱۲} اهدکنا ^{اهدکنا ۱۲} و کلا ^{و کلا ۱۲} تمیز ^{تمیز ۱۲} هم ^{هم ۱۲} الصواب ^{الصواب ۱۲} عن ^{عن ۱۲} الخطا ^{الخطا ۱۲} لغوینا ^{لغوینا ۱۲} و هم ^{و هم ۱۲} الذین ^{الذین ۱۲} بدو
تجهدهم ^{تجهدهم ۱۲} فی ^{فی ۱۲} احوال ^{احوال ۱۲} کل ^{کل ۱۲} الدین ^{الدین ۱۲} القویم ^{القویم ۱۲} و اسکوا ^{واسکوا ۱۲} اطوائف ^{اطوائف ۱۲} کثیره ^{کثیره ۱۲} من ^{من ۱۲} الناس ^{الناس ۱۲} علی ^{علی ۱۲} الصراط
المستقیم ^{المستقیم ۱۲} فمن ^{فمن ۱۲} تابعهم ^{تابعهم ۱۲} حجا ^{حجا ۱۲} و اقله ^{واقله ۱۲} و من ^{و من ۱۲} خالفهم ^{خالفهم ۱۲} و کلا ^{وکلا ۱۲} و فصل ^{و فصل ۱۲} باید دانست که مقتدا
صوفیه بالاخره یعنی بعد از تمامی تنازل سلوک و وصول با فضلی و درجات الوایه بهین مقتدات
علماء اهل حق است غایه مافی کتاب علماء را بنقل یا استلال است و صوفیه را بکشف یا باهام
اگر چه بعضی صوفیه را در اشیاء راه بود ^{میان ۱۲} وسطه ^{وسطه ۱۲} و کثرت ^{کثرت ۱۲} و غلبه ^{غلبه ۱۲} حال ^{حال ۱۲} امور مخالفه آن مقتدات ظاهر میشود
لیکن اگر او را ازان مقامات گذرانیده به نهایت کار رسانند آن مخالفت ^{مخالفت ۱۲} هب ^{هب ۱۲} متصور ^{متصور ۱۲} میگردد
و الا برهان مخالفت همانند اما امید است که او را بان مخالفت ^{مخالفت ۱۲} اخذ ^{اخذ ۱۲} نمیکند حکم ^{حکم ۱۲} او حکم ^{حکم ۱۲} مجتهد ^{مجتهد ۱۲} محضی است
مجتهد و مستند ^{مستند ۱۲} خطا ^{خطا ۱۲} نموده ^{نموده ۱۲} و او در کشف ^{کشف ۱۲} از جمله ^{از جمله ۱۲} مخالفت ^{مخالفت ۱۲} بعضی ازین طائفه حکم ^{حکم ۱۲} بوجدت ^{بوجدت ۱۲} و جودت
و احاطه ^{و احاطه ۱۲} و قرب ^{و قرب ۱۲} و معیت ^{و معیت ۱۲} ذاتی ^{ذاتی ۱۲} چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات ^{صفات ۱۲} بلعیه ^{بلعیه ۱۲} یا
و خارج ^{و خارج ۱۲} بوجود ^{بوجود ۱۲} و از بدو ^{و از بدو ۱۲} عتزل ^{عتزل ۱۲} طائفه ^{طائفه ۱۲} زیرا که علماء اهل سنت صفات را موجود میداند و در خارج ^{در خارج ۱۲} بوجود

اینست که مقتداست از غیر اعتبار با قسط است زیرا که هر مقتدی وصال مقتداست خود را کتاب نیست میداند ازده افهام ریکه خود ازان معانی غیر مطایفه میفرماید به کثرت و بجهت کتاب او آنکه گفته که معانی مفهومه علماء اهل حق معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنا بر آن است که آن معانی را از پنج اصحابه و سلف صالحین رسولان الهی تعالی حکیم و آججه و عجم اند و از انوار انجم هدایت شان اقیاس فرموده اند لهذا اشیاء ابدی مخصوص ایشان گشت و فلاح بشری نصیب ایشان آمد و لیک حربه الله الا ان حربه الله هم المفلحون و اگر بعضی از علماء با وجود حقیقت اعتقاد و در فرعیات مدامت نمایند و مرکب تفصیلات باشند و علیات انکار از مطلق علماء نمودن و همه را مطعون ساختن باین اقصای محض است و بیگانه صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات دین چه ناقدان آن ضروریات ایشانند و ناقان حیده آن را از رؤسایان ایشان اند لکن لا انهم هکذا یتیم ما اهدکنا و کلا تمیز هم الصواب عن الخطا لغوینا و هم الذین بدو تجهدهم فی احوال کل الدین القویم و اسکوا اطوائف کثیره من الناس علی الصراط المستقیم فمن تابعهم حجا و اقله و من خالفهم و کلا و فصل باید دانست که مقتدا صوفیه بالاخره یعنی بعد از تمامی تنازل سلوک و وصول با فضلی و درجات الوایه بهین مقتدات علماء اهل حق است غایه مافی کتاب علماء را بنقل یا استلال است و صوفیه را بکشف یا باهام اگر چه بعضی صوفیه را در اشیاء راه بود وسطه و کثرت و غلبه حال امور مخالفه آن مقتدات ظاهر میشود لیکن اگر او را ازان مقامات گذرانیده به نهایت کار رسانند آن مخالفت هب متصور میگردد و الا برهان مخالفت همانند اما امید است که او را بان مخالفت اخذ نمیکند حکم او حکم مجتهد محضی است مجتهد و مستند خطا نموده و او در کشف از جمله مخالفت بعضی ازین طائفه حکم بوجدت و جودت و احاطه و قرب و معیت ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات بلعیه یا و خارج بوجود و از بدو عتزل طائفه زیرا که علماء اهل سنت صفات را موجود میداند و در خارج بوجود

از یکا انجا که در کتب آمده است

از حق تعالی بقطره بکلیه صورت قطره از دریای سخنان بر شمع بلکه بصورت شمع قناعت کرده اند چون
 چون تصور کرده از یچون یچون آرام گرفته اند مانند رایجانه تخیل نموده از بے مانند باشند گریه مله
 احوال جامع که بتقلید ایمان می چون آورده اند و بے مانند را گریه از احوال این طالبان سلوک
 تمام کرده و تشنگان آرام بسیراب گرفته بمراتب بهتر است از محقق تا مبطل و امصیب تا مخطی
 فرق بسیار است و ای طالبان بطلب نرسیده که محدث را فدیهم میدانند و چون رایچون
 می انگارند اگر یکشف غیر صحیح ایشان را معذور ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند و بکافران
 ان تَسِينُوا وَاَكْثَرُ اَظْهَارِ اَشْهَادِ طَالِبِ كَعْبَةِ شَاد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقا
 در این راه خانه شنبه خانه کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال
 کرد که کعبه است و هاتجا متکف گشت و شخصی دیگر خواص کعبه از اوصدان کعبه معلوم ساخته
 تصدیق به کعبه کرد و این شخص هر چند گاهی از طلب براه کعبه نروده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی ندر که بهتر است از حال طالب
 باشد که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدم در راه
 طلب نروده است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه مطلوب و لو
 فاجمله کرده است پس عزیمت او را محقق باشد و طائف هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال و محقق
 خود را بسند شنی و اقتداء خلق کشیده اند و بعلت نقصان خویش استعداد بسیار است متعذر آن است
 راضا ع ساخته اند و بشوی برودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و صلا
 فاضل و افاضل و افاضل و این تخیل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 مجذوب نرسیده بشیر است زیرا که مبتدی و متحی در صورت جذب متشاکر کند و بظاهر و عشق و محبت
 متساوی اگر چه فی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم و گرجها است ع
 چه نسبت خاک را با عالم پاک نه در ابتدا هر چه هست معلول است و بر غرض محمول و در انتها چون

بجهت شمع از دریای سخنان بر شمع بلکه بصورت شمع قناعت کرده اند چون
 چون تصور کرده از یچون یچون آرام گرفته اند مانند رایجانه تخیل نموده از بے مانند باشند گریه مله
 احوال جامع که بتقلید ایمان می چون آورده اند و بے مانند را گریه از احوال این طالبان سلوک
 تمام کرده و تشنگان آرام بسیراب گرفته بمراتب بهتر است از محقق تا مبطل و امصیب تا مخطی
 فرق بسیار است و ای طالبان بطلب نرسیده که محدث را فدیهم میدانند و چون رایچون
 می انگارند اگر یکشف غیر صحیح ایشان را معذور ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند و بکافران
 ان تَسِينُوا وَاَكْثَرُ اَظْهَارِ اَشْهَادِ طَالِبِ كَعْبَةِ شَاد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقا
 در این راه خانه شنبه خانه کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال
 کرد که کعبه است و هاتجا متکف گشت و شخصی دیگر خواص کعبه از اوصدان کعبه معلوم ساخته
 تصدیق به کعبه کرد و این شخص هر چند گاهی از طلب براه کعبه نروده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی ندر که بهتر است از حال طالب
 باشد که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدم در راه
 طلب نروده است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه مطلوب و لو
 فاجمله کرده است پس عزیمت او را محقق باشد و طائف هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال و محقق
 خود را بسند شنی و اقتداء خلق کشیده اند و بعلت نقصان خویش استعداد بسیار است متعذر آن است
 راضا ع ساخته اند و بشوی برودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و صلا
 فاضل و افاضل و افاضل و این تخیل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 مجذوب نرسیده بشیر است زیرا که مبتدی و متحی در صورت جذب متشاکر کند و بظاهر و عشق و محبت
 متساوی اگر چه فی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم و گرجها است ع
 چه نسبت خاک را با عالم پاک نه در ابتدا هر چه هست معلول است و بر غرض محمول و در انتها چون

خصت بدو تا کار خود را از شیخ و دیگر با تمام رساند و خود را منتهی نداناند و باین حیل را از فی مردم کند و مثال
 این شراط که مناسب وقت و حال او و اندک و کور ساز و و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدو اما شیخی
 مرجوع و افاده و تکمیل محتاج باین میبود نیست چه او را بواسطه جامعیت جمیع طرق و استعدادات مناسبت
 هر کس از وی بقدر استعداد و مناسبت بهره تواند یافت هر چند تفاوت و رخصت و بطور بواسطه قوت
 مناسبت و ضعف آن و صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متصور است اما در اصل فایده مساوی اندک
 اند شیخ مقتدار در وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بکمال متین او حقوق المکره
 سبحانه فی ضمن هذا الاستظهار لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات
 حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده است و هیچ وقتی از اوقات در هر فعل از افعال از وی
 مشکوک نشود. ذلک فضل الله یؤتی به من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصود ثانی در
 بیان آنچه تعلق بسلوک و اردو بد آنکه طایفه چون بطریق سلوک متوجه فوق گردد اگر با سبک است
 برسد و در آن فانی و مستحکک گردد و اطلاق قنابر و دیرت می آید و بعد از بقا بآن اتم اطلاق بقا
 بروی سلم است و باین فنا و بقا بر تبه اولی از ولایت مشرف گردد لیکن اینجا تفصیل است که بسط
 سخن در آن ضرورت نیست که از ذات تعالی و تقدس میرسد و نوع است نوعی است که
 با نیاید و ابقا و تخلیق و ترزیق و احیاء و امات و امثال آنها تعلق دارد و نوع دیگر با بیان و معرفت بسیار
 کمالات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات و پس و نوع ثانی
 بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط شئیات و فرق در میان صفات و شئیات
 بسیار دقیق است لا یظهر الا علی اکابر من الاولیاء المحمدي المکرم و لکن یعلم انه نکانه لیک
 باجمه صفات خارج موجود و زائد بر ذات تعالی و تقدس و شئیات مجرد اعتبار است و ذات عرسلط
 این بحث بشناخته روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا به پایین فرو می آید این فعل طبعی و در اعتدال
 حیات و علم و قدرت و ارادت پیدای کند چه از باب علم بواسطه فعل خود بمقتضات علم خود از بالا به پایین

این شراط که مناسب وقت و حال او و اندک و کور ساز و و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدو اما شیخی
 مرجوع و افاده و تکمیل محتاج باین میبود نیست چه او را بواسطه جامعیت جمیع طرق و استعدادات مناسبت
 هر کس از وی بقدر استعداد و مناسبت بهره تواند یافت هر چند تفاوت و رخصت و بطور بواسطه قوت
 مناسبت و ضعف آن و صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متصور است اما در اصل فایده مساوی اندک
 اند شیخ مقتدار در وقت افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بکمال متین او حقوق المکره
 سبحانه فی ضمن هذا الاستظهار لازم است و این التجا چه درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات
 حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده است و هیچ وقتی از اوقات در هر فعل از افعال از وی
 مشکوک نشود. ذلک فضل الله یؤتی به من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصود ثانی در
 بیان آنچه تعلق بسلوک و اردو بد آنکه طایفه چون بطریق سلوک متوجه فوق گردد اگر با سبک است
 برسد و در آن فانی و مستحکک گردد و اطلاق قنابر و دیرت می آید و بعد از بقا بآن اتم اطلاق بقا
 بروی سلم است و باین فنا و بقا بر تبه اولی از ولایت مشرف گردد لیکن اینجا تفصیل است که بسط
 سخن در آن ضرورت نیست که از ذات تعالی و تقدس میرسد و نوع است نوعی است که
 با نیاید و ابقا و تخلیق و ترزیق و احیاء و امات و امثال آنها تعلق دارد و نوع دیگر با بیان و معرفت بسیار
 کمالات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات و پس و نوع ثانی
 بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط شئیات و فرق در میان صفات و شئیات
 بسیار دقیق است لا یظهر الا علی اکابر من الاولیاء المحمدي المکرم و لکن یعلم انه نکانه لیک
 باجمه صفات خارج موجود و زائد بر ذات تعالی و تقدس و شئیات مجرد اعتبار است و ذات عرسلط
 این بحث بشناخته روشن گردد آب مثلاً بالطبع از بالا به پایین فرو می آید این فعل طبعی و در اعتدال
 حیات و علم و قدرت و ارادت پیدای کند چه از باب علم بواسطه فعل خود بمقتضات علم خود از بالا به پایین

طبیعت مناسب افتاده و طائفه از اولیاء الله که بر قدم و ساندن صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
و بارک اسماء که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی ظلال آن قابلیت جامع اند و کالتفصیل
اند و آن محل را از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماً علیه و آله و سلم و واسطه وصول
فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذات است عرسلطانه بصفت موجوده زائده و طائفه
که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
فیض اول مرآت سرور علیه الصلوة والسلام قابلیت انصاف ذات است تعالی و تقدس
مجمیع صفات را گویند قابلیت که وسائل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکاته علیه و آله و سلم
و علیه و سلم ظلال این قابلیت جامع اند و کالتفصیل اند و آن جامع محل را و طائفه که بر قدم آن سرور
علیه و سلم الصلوة و الخیرة و سائر وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات
محمیان را و وسائل وصول فیض اول جدا آمد از وسایط وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است
بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسماء که رب آن حضرت علیه الصلوة و الخیرة و قابلیت انصاف
ساخته اند نشان آن عدم فرقی میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الموتی
و هو یمیت السیال پس محقق شد که رب آن حضرت علیه الصلوة و الخیرة و قابلیت انصاف
هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
فیض مراتب کالات و لایت آن حضرت علیه الصلوة و السلام از ذات است بیواسطه امر زائده
عین است اعتبار زیاده و در ایشان از مشاعر عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
تألیف او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون سائط
صفاتی در میان است و صفات بوجود زائده موجود اند و خارج حصین و میان افتاد و تجلی صفاتی نامر
ایشان گشت باید است که قابلیت انصاف هر چه اعتبار است وجود زائده در وجه صفات وجود
اندر قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ بر این میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طبیعت مناسب افتاده و طائفه از اولیاء الله که بر قدم و ساندن صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
و بارک اسماء که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی ظلال آن قابلیت جامع اند و کالتفصیل
اند و آن محل را از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماً علیه و آله و سلم و واسطه وصول
فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذات است عرسلطانه بصفت موجوده زائده و طائفه
که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
فیض اول مرآت سرور علیه الصلوة والسلام قابلیت انصاف ذات است تعالی و تقدس
مجمیع صفات را گویند قابلیت که وسائل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکاته علیه و آله و سلم
و علیه و سلم ظلال این قابلیت جامع اند و کالتفصیل اند و آن جامع محل را و طائفه که بر قدم آن سرور
علیه و سلم الصلوة و الخیرة و سائر وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات
محمیان را و وسائل وصول فیض اول جدا آمد از وسایط وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است
بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسماء که رب آن حضرت علیه الصلوة و الخیرة و قابلیت انصاف
ساخته اند نشان آن عدم فرقی میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله یحیی الموتی
و هو یمیت السیال پس محقق شد که رب آن حضرت علیه الصلوة و الخیرة و قابلیت انصاف
هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
فیض مراتب کالات و لایت آن حضرت علیه الصلوة و السلام از ذات است بیواسطه امر زائده
عین است اعتبار زیاده و در ایشان از مشاعر عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
تألیف او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون سائط
صفاتی در میان است و صفات بوجود زائده موجود اند و خارج حصین و میان افتاد و تجلی صفاتی نامر
ایشان گشت باید است که قابلیت انصاف هر چه اعتبار است وجود زائده در وجه صفات وجود
اندر قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ بر این میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

لے درستی و غلطی
میں سے جو غلطی ہو
شاید ان

لے درستی و غلطی
میں سے جو غلطی ہو
شاید ان

لے درستی و غلطی
میں سے جو غلطی ہو
شاید ان

لے درستی و غلطی
میں سے جو غلطی ہو
شاید ان

لے درستی و غلطی
میں سے جو غلطی ہو
شاید ان

لے درستی و غلطی
میں سے جو غلطی ہو
شاید ان

لے درستی و غلطی
میں سے جو غلطی ہو
شاید ان

می پسینہ انداز قلب احوال از اندوخته قیمت با سواست ^{بنا کردن از اندوخته} بالکلیه ^{بنا کردن از اندوخته} و دیگر از ان چون وجود آثار و دیگر
 است و قلب احوال تقدیر وقت مخصوصی از مقام قلب ندارد و وجود آثار و قلب احوال از مشقت
 میشود و حقیقت جامعہ قلبیہ است پس شہود و دیگران ہمیشہ در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا و وجود کس
 ثابت است پرده طلب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است **معرفت**
 اگر سبک از راه سلوک غیر تعارف و مرتبہ از مراتب فوق است کہ رب اوست برسد و نه آنکہ بان
 اہم برسد و آن مرتبہ فانی و تسلیم کرد و فانی السد در ان صورت گفتن نیز درست است و همچنین
 است بقایان مرتبہ پس تخصیص فانی السد بان اہم باعتبار آنست کہ آن مرتبہ اولی است از مراتب
 سایر افضلیہ **معرفت** سلوک انواع است بعضی را بے تقدیم جذبہ است و بعضی دیگر را جذبہ بر
 سلوک نشان مقدم است و جماعہ را در اثنا و قطع منازل سلوک جذبہ حاصل میشود و جماعہ را طے منازل
 سلوک بیشتر میشود اما تا بعد جذبہ نمیرسد تقدیم جذبہ مجہولان راست و بانی اقتضای مجتہدین تعاقب واد
 سلوک مجہولان عبارت از طے مقامات عشرہ مشہورہ است بہ ترتیب و تفصیل و در سلوک مجہولان
 خلاصہ مقامات عشرہ حاصل میشود بہ ترتیب و تفصیل کار سے ندارد علم بوحث وجود و ماند آن از احاطہ
 و سران و معیت وانیہ بجز بے مقدم یا متوسط و البتہ است سلوک خالص جذبہ منتہیان با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکہ بالا گذشت و حق الیقین منتہیان را نیز بعلوم مناسبہ توحید وجود مناسبت
 نیست ہر چاہیان حق الیقین بمقام مناسب از باب توحید وجود و کردہ اند ان حق الیقین مجہولان
 مبتدی یا متوسط است **معرفت** بعضی مشایخ فرمودہ اند کہ چون کار طالب بجز بہرہ بعد از ان
 را بہرہاں جذبہ است و پس یعنی احتیاج بہ توسط را بہرہ دیگر ندارد و ہمان جذبہ کافی است اگر این
 جذبہ جذبہ سیر فی السد ارادہ نمودہ اند بے کافی است اما لفظ را بہرہ فی این ارادہ است چہ بعد
 از سیر فی السد سائنہ نیست کہ در قطع آن محتاج را بہرہ باشد و همچنین جذبہ بے مقدم ہم مراد نیست
 چنانکہ مبتدیان را بہرہ است پس تا چار جذبہ متوسط ارادہ نمودہ باشند و کفایت او در وصول بمطلوب

چه کار دارو به معرفت محمل تا بیان آن سرور علی الصلوة والسلام و الخیرة اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلام و الخیرة از تجلی ذات که بالأصالة خاصه آنحضرت است
 علیه الصلوة والسلام نصیب رسائر انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوات و الخیرات و السلام
 تجلیات صفات است تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیاء علی
 نبینا وعلیهم الصلوات و الخیرات و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محمل تا بیان این
 است رانیت با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بجهت جمال آفتاب مدراج عروج را
 طے کرده بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حائله رقیقه ماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب و عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب حائله در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بافتاب و عالمتر است بکالات و قیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ ولی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بمرتبه هیچ نبی از انبیاء نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیاء است اولیا طفیلی اند و ولیکند
 آخر الکلام الحمد لله سبحانه علیه ذلک و علی جمیع نعمائه و الصلوة والسلام علی
 افضل انبیاء و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و المرسلین و المرسلین و علی الصلوة والسلام

شماره ۱۰۰
 در بیان صفات آنحضرت
 علیه الصلوة والسلام

شماره ۱۰۱
 در بیان صفات آنحضرت
 علیه الصلوة والسلام

شماره ۱۰۲
 در بیان صفات آنحضرت
 علیه الصلوة والسلام

شماره ۱۰۳
 در بیان صفات آنحضرت
 علیه الصلوة والسلام

والمشهداء
کتاب وصیته و مشتم
 و الصالحین

باینیا سار کمپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة تا اقل جماعت مانند نماز عشاء و ثواب
 و شنبات و غیره و اینها از آنست که فی الحقیقه الحمد لله الذی نشر فناء امتا بعبه سید
 المرسلین و جنبنا عن ان کتاب البتدعات فی الدین و الصلوة والسلام علی من فی
 بیان الضلالة و رفقه اعلام الهدایة و علی الابرار و خصیه الاخبار باید دانست که

اصل اکبر دوستدار دینم ترجمان مصحح

بسمولانامدالدين صدوريافت وريمان شهر قضاو قدر ومايك انك لبيك اللهم انك خير

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَشَفَ سِرَّ الْقَصْدِ
وَالْقَدْرِ عَلَى الْخَوَاصِّ مِنْ عِبَادِهِ ^{وَالْخَوَاصُّ هُوَ الْمَوْلَى} سِرًّا
عَنِ الْعَوَامِّ مَكَانِ الضَّلَالِ عَنِ سَوَاءِ السَّبِيلِ
وَأَقْصَادِهِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى مَنْ
أَحْمَلْ بِهِ الْحِجَّةَ الْبَالِغَةَ وَقَطَعَ بِهِ أَعْدَاءَ امْرِئٍ

جميع ستایش مرقد ائراست که مشکشف ساخت
فضا و قدر را پر خو ائس بندگان خیش و پنهان
از انظر عوام بسبب کمراه بودن ایشان از راه
و میانه آن وصله و سلام بر یکدیگر کمال رسانید
حق تعالی بقرع حجت نامه خود را و پرید باو

[illegible]

الْوَحْدَانِيَّةُ الْإِسْمَاءِيَّةُ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُصُولِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ
 الْمَوَازِينِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَدِيدَةٍ
 تَحْتَلِفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلُ مَوْصُوفًا
 بِشَيْءٍ كَوْنَهُ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْخُتَابُ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِهِ
 مَعًا إِذْ لَا مَعْنَى لِلتَّأْثِيرِ فِي الْوَصْفِ
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذَا الْوَصْفُ
 أَشْرَقَ الْمُنْفَرَعُ عَلَيْهِ لَكِنَّهُ مُخْتَلَجٌ إِلَى
 تَأْثِيرٍ زَائِدٍ عَلَى تَأْثِيرِ أَصْلِ الْفِعْلِ
 إِذَا وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَخْتَلِفُ فِي الْقَوْلِ
 بِالتَّأْثِيرِ وَإِنْ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِإِجَادِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِإِجَادِهِ تَعَالَى أَيْضًا

ابوالحسن اسفرائینی بتاثير قدرت حادثه در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتین مجوز نموده
 است اجتماع دو موثر را اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قابل گشته است قاضی ابوبکر فلاحی
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج
 که شصت گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصية تحت از نزد این بنده ضعیف تاثیر
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و
 فعل چه تاثیر قدرت حادثه در وصف بدون
 تاثیر و در اصل هیچ معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و منفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و هیچ استخاله نیست و در قول
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثیر و قدرت عبد نیز با سجا و حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز با سجا و
 اوست تعالی

این اثر
 از قدرت
 حادثه است

وَالْقَوْلُ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ أَهْلِ الشَّعْرِ فِي الْأَخْتِيَارِ
 فِي كَاتِرَةِ الْجَبْرِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذَا لَا اخْتِيَارَ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةٌ وَلَا تَأْثِيرٌ لِلْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ أَصْلًا عِنْدَهُ إِلَّا أَنْ الْفِعْلُ
 الْأَخْتِيَارِيُّ عِنْدَ الْجَبَرِيَّةِ لَا يُنْسَبُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ حَاجَا وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يُنْسَبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ ثَابِتًا لَهُ حَقِيقَةً
 لَكِنَّ الْفِعْلَ يُنْسَبُ إِلَى قُدْرَةِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقُدْرَةُ مُؤَثِّرَةً
 وَلَوْ فِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبُ
 مَحْضًا كَمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يُمَيِّزُ مَذْهَبُ أَهْلِ الْحَقِّ عَنْ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَنَعْنَى الْفِعْلِ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَاثْبَاتُهُ لَهُ حَاجَا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَفَرٌ مُحْضٌ وَنِكَارٌ
 عَنِ الصَّرُورَةِ قَالَ صَاحِبُ التَّهْيِيدِ
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بِأَنَّ الْفِعْلَ

وَقَوْلُ بِنَاءِ تَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ مَا وَثَقَهُ هَذَا
 أَنْ تَزُوْجِيَّتُهُ اسْتِصَابُ - وَأَمَّا مَذْهَبُ
 أَشْعَرِيِّ بَلْ فِي الْحَقِيقَةِ دَخَلَ دَائِرَةُ
 جَبَرِ اسْتِصَابُ تَزُوْجِيَّتُهُ أَشْعَرِيِّ عِبْدِ رَأْيِي
 بِيَجْزِ اسْتِصَابُ تَزُوْجِيَّتُهُ وَفَدَرْتِ حَادِثَةً نَوِيْرًا
 بِيَجْزِ تَأْثِيرِهِ نَكْرًا أَنْ تَزُوْجِيَّتُهُ فِعْلِ اسْتِصَابُ
 بِفَاعِلِ حَقِيقَةً نَسَبَتْ كَرَاهَةً نَمِيشُوْ بَلْ كَمَا حَاجَا
 وَتَزُوْجِيَّتُهُ أَشْعَرِيِّ بِفَاعِلِ حَقِيقَةً نَسَبَتْ كَرَاهَةً
 بِهَرَجِيَّتِهِ مَرَاوِرَ حَقِيقَةً اسْتِصَابُ حَالِ اسْتِصَابُ
 تَزُوْجِيَّتُهُ فِعْلِ تَزُوْجِيَّتُهُ اسْتِصَابُ تَزُوْجِيَّتُهُ حَقِيقَةً
 مَذْهَبُ اسْتِصَابُ تَزُوْجِيَّتُهُ فِي الْبَحْثِ مُؤَثِّرَةً
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت
 یا مدار صرف چنانکه مذهب و نیست و به
 همین فرق ممت از که دو مذهب اهل حق
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل
 را از فاعل باعث بیا حقیقت نفی کردن
 و باعتبار مجاز اثبات نمودن چنانکه قول
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار
 است از بدایت صاحب تمهید فرموده که
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صد فعل از

مذهب اهل حق
 است و مذهب اهل باطل
 است و مذهب اهل حق
 است و مذهب اهل باطل
 است

و مذهب اهل حق
 است و مذهب اهل باطل
 است

و مذهب اهل حق
 است و مذهب اهل باطل
 است

مِنْ الْعَبْدِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا أَمَا فِي الْحَقِيقَةِ
لَا اسْتَطَاعَةَ لَنَا وَالْعَبْدُ كَالشَّجَرِ إِذَا
حَرَكْتَهَا السَّيْحُ تَحَرَّكَتْ فَكَذَلِكَ
الْعَبْدُ يُجْبَوُ كَالشَّجَرِ وَهَذَا أَكْفَرُ
مِنْ اعْتِقَادِ هَذَا ابْنِ صَبْرٍ كَافِرًا وَقَالَ
أَيْضًا فِي مَذْهَبِ الْجَبَرِيَّةِ قَوْلُهُمْ
أَنْ لَيْسَ لِلْعِبَادِ أَعْمَالٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ
لَا فِي الْخَيْرِ وَلَا فِي الشَّرِّ وَمَا يَفْعَلُ الْعَبْدُ
فَالْفَاعِلُ هُوَ اللَّهُ تَبَّحَاتُهُ وَهَذَا أَكْفَرُ
فَإِنْ قُلْتَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِقُدْرَةِ الْعَبْدِ
تَأْثِيرٌ فِي الْأَعْمَالِ وَلَمْ يَكُنْ اخْتِيَارًا
لَهُ حَقِيقَةً كَمَا مَعْنَى نِسْبَةِ الْأَعْمَالِ إِلَى
الْعَبْدِ حَقِيقَةً عِنْدَ أَشْعَرِي قُلْتَ إِنَّ
الْقُدْرَةَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا تَأْثِيرٌ فِي
الْأَعْمَالِ إِلَّا أَنَّهُ تَبَّحَاتُهُ جَعَلَهَا
مَدَارًا لَوُجُودِ الْأَعْمَالِ بِأَنْ يَخْلُقَ
اللَّهُ تَعَالَى الْأَعْمَالُ عَقِيبَ صَفَرِهِ
قُدْرَتِهِمْ وَاخْتِيَارِهِمْ إِلَى الْأَعْمَالِ
بِطَرِيقِ جَرِي الْعَادَةِ وَكَانَتْ الْقُدْرَةُ
عِلَّةً عَادِيَّةً لَوُجُودِ الْأَعْمَالِ فَيَكُونُ

نه

تا

تا

بیت

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی حقیقه
او را هیچ استطاعت حاصل نیست و عبد درنگ
شجر است که چون متحرک گردد اند او را با متحرک گردد
پس همچنین عبد مجبور محض است کالشجر و این قول
کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد کافر گردید و نیز
فرموده که در مذہب جبریه است قول ایشان که
نیست مریدگان را افعالی علی الحقیقه نه در
خیر و نه در شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
همان حق است سبحانه و این قول نیز کفر است
اگر گوی هرگاه قدرت عبد را در افعال و
نه تاثیر نیست و نه مراد را حقیقه اختیار پس نیز
اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
وارد گویم هر چند قدرت را در افعال تاثیر
متحقق نیست مگر این قدرت است که حق سبحان
آن را از برای حصول افعال بدارسانته است
بدین پنج که می آفرید حق تعالی افعال عباد
را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
خود را در افعال بطریق جبری عادت -
و نیز قدرت عبد علت عادیه گشته است از
برای حصول افعال پس ثابت شد

بیت

تا

تا

تا

تا

تا

تا

تا

ه ای جعل الفعل با حیا و متعاضد و هو الفعل افتناعه یا أو الاختيار قلنا أو لأنه ممنوع فان الوجوب بالاختيار محقق كما لا يخفى وناثنا انه منقوض بافعال البیان

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْإِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحَقَّقٌ بِالْإِخْتِيَارِ كَمَا فِي الْبَابِ وَكَأَيُّهَا
 مَقْضُورٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّهُ لَيْسَ
 مُسَبَّحًا بِهِ بِالنَّظَرِ إِلَى الْقَضَاءِ أَمَّا وَاجِبُ
 أَوْ مُتَمَعٍّ أَوْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِالْجُودِ فَجَبَّ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
 الْفِعْلِ بِالْإِخْتِيَارِ مُنَافِيًا لَهُ لَمْ يَكُنِ
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا كَقَوْلِهِ
 وَلَا يَحْفَى عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ سَلْبًا
 قُدْرَةُ الْعَبْدِ فِي إِجَادِ أَفْعَالِهِ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فِي غَايَةِ التَّخَافَةِ وَمَنْشَأُ
 نِهَايَةِ السَّفَاهَةِ وَهَذَا أَبَالِغٌ مُشَابِهٌ
 مَا رَأَى اللَّهُ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى سَعْيَهُمْ فِي
 تَضْلِيلِهِمْ فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالُوا
 إِنَّ الْجَبْرَ سَعْدٌ حَالَهُمْ حَيْثُ لَمْ
 يَنْبُتُوا إِلَّا شَرِيكًا وَاحِدًا وَمَعْنَى نَزْلِهِ
 أَتَبَتُوا شُرَكَاءَ لَا يَخْتَصِرُونَ زَعَمَتِ الْجَبْرِيَّةُ
 أَنَّهُ لَا فِضْلَ لِلْعَبْدِ اصْلًا وَإِنْ حَرَكْتُمْ
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَاهِلَاتِ لَا قُدْرَةَ لَهُمْ
 اصْلًا وَلَا قَصْدَ وَلَا إِخْتِيَارَ وَزَعَمُوا

له من مبدع
 مبتدأ على سبيل
 اختياره من
 شبهه من مبدع
 باشد و عدم
 شبهه و جمل فعل
 الزوج و بالامر
 به الامكان بالاول
 لا ينافي لا اختياره

مكونا
 كذا
 كذا
 كذا

که عید با اختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد و غایت
 مافی الباب این چنین قضا اختیار عید را واجب
 و لازم میکند و این مثبت اختیار است مبنای
 آن و نیز منقوض است بافعال بارئ تعالی برکه
 فعل او سبحانه بنظر قضا واجب است یا متمنع
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعد
 پس متمنع پس اگر وجوب فعل اختیاری مبنای اختیار
 بود بر بارئ تعالی در افعال خود مختار نبود
 و این کفر است و هر یک کس مخفی نیست که تحقیق
 قول باستقلال قدرت عید و ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و در غایت بسکی است
 و نشأ نهایت بخیر و و از اینجا است که مشایخ
 ما و اهل الله شکر الله تعالی سَعْيَهُمْ سبَابَهُ شَوْه
 اند و تضلیل ایشان اندرین مسئله سجدیه گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه جو
 غیر از یک شرک اثبات نموده اند و معتزله
 شرکاء به نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فعل است هرگز عید را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و

و لکن کان یمنع فی ذی الی الامتنان له

بالجبر

و

اشیا

مذهب اشعری ببل الی مذهب
 الجبری فتارة یقولون بان لا اختیار
 للعبد حقیقة ونسبة الفعل لیه
 مجاز وتارة یقولون بضعف الاختیار
 المستلزم لاجبار ومع ذلک یسمعون
 کلام بعض الصوفیة فی هذا المقام
 من ان الفاعل واحد لیس الا هو
 وان لا تاثیر لقدرة العبد فی الافعال
 اصلا وان حرکاته یماثل حرکات
 الجمادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة کسراب یقیعة یحسبه الظاهر
 ملاء احده اذ اجله کله یجد شئنا
 ووجد الله عنده وامثال هذا الکلام
 از کادهم جزا علیه المذاهب والافلاک
 فی الاقوال والافعال فنقول فی تحقیق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة
 الامر ان الاختیار لو لم یکن ثابتا
 للعبد حقیقة کما هو مذهب اشعری
 لما نسب الله تعالی الظلم الی العباد
 اذ لا اختیار لهم ولا تاثیر لقدرة

له اشاره الی لزوم
 شایسته که در اصطلاح
 کسریب یقیعة المذاهب

نه چنانکه در این
 چون گفته اند در بعضی
 و بعضی کلمات مثلا
 اشتباه در الفاظ

بجای کلام ربانی
 از قول

بمذهب اشعری بلکه بذهب جبری پس گاه
 و میزنند باینکه عبد را حقیقة اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجوب مجاز است
 و گاهی بضعف اختیار عبد قائل میشوند
 که مستلزم جبر است و معتقدان کلام بعضی
 از صوفیه اندرین مقام اشتغال میکنند که
 فاعل افعال یکی است پس و هرگز تاثیر
 نیست مر قدرت عبد را در افعال و حرکات
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزین هموار که پدیدار آن را نشانه آتی یافتند
 بیاید نزدیک آن نیابد آن را چسبند
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلامها دلیر تر ساخته است مر ایشان را پدیدار
 و مساهلات در اقوال و افعال پس میگوئیم در تحقیق
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقة الامر
 بدینیکه اگر اختیار ثابت نبود مر عبد را
 حقیقة چنانکه بذهب اشعری است البته نسبت
 به نمودن حق تعالی ظلم را بعباد چه را نشاء
 نه اختیار حاصل است نه قدرت ایشان را

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ أَرْحَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ إِلَيْهِمْ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِهِ الْحَبِيدِ وَنَحْزُدُ الْمَدَارِيَّةَ بِدُونِ
 التَّائِيهِ وَكَوْنِي الْجَلَّةِ لَا يُوجِبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 نَعَمْ إِنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْعَذَابُ لِلْعَذَابِ
 مِنْهُ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الْإِخْتِيَارُ
 ثَابِتًا لَهُمْ كَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مُنْجَا
 مَالِكٌ عَلَى الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي مَلِكِهِ
 الْمُطْلَقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَّا نِسْبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ فَهُمْ مُسْتَكْرَمُونَ لِثُبُوتِ الْإِخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَاحْتِمَالِ الْحَاثِ فِي هَذِهِ النِّسْبَةِ خِلَافُ
 الْمُتَبَادِيرِ فَلَا يُرْتَكَبُ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْإِخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُو
 إِمَّا أَنْ يُرَادَ بِهِ الضَّعْفُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى
 الْإِخْتِيَارِ تَعَالَى فَهُمْ مُسَلِّمُونَ وَلَا تَنَاقُضُ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ
 فِي صُدُوقِ الْأَفْعَالِ أَيْضًا مُسَلِّمٌ وَأَمَّا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمُدْخَلِيَّةِ لِلْإِخْتِيَارِ
 فِي الْأَفْعَالِ فَمُنَوَّعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمُسْأَلَةِ
 وَسَنَدُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مُقْصَلًا يَنْبَغِي أَنْ

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ أَرْحَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ

وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْإِخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُو

تأثيری و قدرت ایشان مدارج است
 نزول اشعری پس و حال آنکه نسبت نمودن است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را ایشان در مواضع متعدده
 از کتاب مجید خود و مداریت صرف بدون تاثیر
 و لوفی الجملة تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ایشان
 آری ایلام و تعذیب حق جل و علا مباد و را
 بدون آنکه ایشان را اختیار حاصل بود و صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مالا است علی الاطلاق
 تصرف نماید و ملک مطلق خود هر چه بخواهد اما
 نسبت ظلم ایشان پس تکریم ثبوت اختیار
 را ایشان را و احتمال محال از اندرین مسئله
 خلاف متبادر است بدون ضرورت ارتکاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعت اختیار پس
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعف نسبت باختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کس از آن
 نزاع نیست و همچنین ضعف بمعنی عدم استقلال
 و صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعف بمعنی
 عدم دخلیت اختیار در افعال پس مسلم نیست
 و آن اول مسئله است و سنیغ مقصلا
 پیش ازین گذشته

لله قال تعالى ولا تأثم بظلمكم قال
 فليكن الذين عادوا قال
 وقالوا لنفسك قال
 والله اعلم بانفسه قال
 لعنه الله تعالى

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ أَرْحَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
يَقْدِرُ طَائِفَتَهُمْ وَاسْتَطَاعَتَهُمْ وَخَفَّفَ
فِي التَّكْلِيفِ لِمَنْ خَلَقَهُمْ قَالَ
اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
وَهُوَ مُجَاهِدٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ
لَا يُلْقِي بِالْحِكْمَةِ وَالْإِفْرَةِ وَالْحَمْدُ
تَكْلِيفٌ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
يُكَلِّفْ بَرِّعَ الصَّغِيرَةِ الْعَظِيمَةِ الْيَتِيمَ كَيْفَ
عَلَى رَفْعِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَ مَا هُوَ أَيْسَرُ
عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْقَلَةِ عَلَى
الْقِيَامِ وَالشُّرُوعِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْمُبَسَّرَةِ
وَكُلُّ ذَلِكَ يَسِيرٌ فِي نَهْيَةِ الْيُسْرِ وَكَذَا
الصَّوْمُ مَثَلًا فِي نَهْيَةِ الشَّهْوَةِ الْكَرَّةِ
أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قُلِّدَ بَرِّعُ الْهَشِيرِ
وَلَمْ يُقَدَّرْ بِالْكُلِّ وَالنَّصْفِ مَثَلًا
لِئَلَّا يُثْقَلَ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ
الرَّأْفَةِ جَلَّ لِلْمَأْمُورِ خَلْقًا لِيُخَفَّرَ
الْأَصْلَ فَجَعَلَ الْوُضُوءَ خَلْفًا لِمَا يَتَّبِعُهُ
وَكَذَا أَحْكَمَ بَانَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

نه تاخیر است در باره و است در باره

که در هر روز از نماز و غیره

اینکه در هر روز از نماز و غیره

استیست که تحقیق حق تعالی تکلیف داده
مربندگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
نشان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
است بسبب خلقت ایشان چنانکه فرموده
است حق تبارک و تعالی می خواهد خدا که بسبب
کنند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است
چگونه و حال آنکه او جانه با حکمت و بار آفت
و رحمت نسوزد و بخت آفت رحمت او که تکلیف
و عیب در راه بجزیر که او نتوانست پس کلمه کرده است
بنده را بر سر دشمن سنگ عظیم که آن را نتواند برد
بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است
بر عباد از نماز و غیره چنانکه که مشتمل اند بر قیام و سجود
و سجود و قراة میسر و این همه آسان اند در رعایت
آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت است
و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
شده است بهر چه و واجب گردانیده شده است
تمام و نه نصف مثلاً آنکه دشوار نبود بر بندگان
و از کمال رحمت اوست که مقرر فرموده است
مرامی را بدل عوض بر تقدیر بعد از اصل چنانچه
عوض ضعیف را مشرعه ساخته و همچنین حکم فرموده که

الْقِيَامِ صَلَاتُ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقُعُودِ
 صَلَّى مُضْطَجِعًا وَكَذَلِكَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّجُودِ وَالسُّجُودِ صَلَاتُ مُؤْمِيًّا إِلَى غَيْرِهِ
 مِمَّا لَا يَخْفَى عَلَى النَّاطِقِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لَا يُعْتَبَرُ وَلَا أَنْصَافٍ فَيَعْدُ
 تَمَامَ التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 الْيُسْرِ وَنَهَايَةِ الشُّهُلَةِ وَيُطَالَعُ كَمَالَ
 سَرَّاقَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 نَفَحَاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمَصْدَقَاتِ
 تَقْيِيفِ التَّكْلِيفَاتِ تَمَّتْ أَلْوَامٌ فِي بَيَادِ
 التَّكْلِيفِ مِنَ الْمَمُورَاتِ فَإِنْ بَعْضُهُمْ تَمَّتْ
 زِيَادَةٌ فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 بِالصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 مَذَاهِبِ الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا التَّمَيُّزُ إِلَّا
 بِكَمَالِ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجُودِ أَنْ
 الْيُسْرِ فِي أَدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلْبَعْضِ مَنَعِي
 عَلَى وَجُودِ ظُلُمَاتٍ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 طَبِيعِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنْ هَوَى النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ الْمُتَصَبِّبَةِ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبَّرَ عَلَى

عَالِي

هر که بر قیام قدرت ندارد نشسته نماز گذارد و هر که
 بر قعود قادر نبود بر سفلو خفته نماز ادا نماید و همچنین
 کسی که بر رکوع و سجود قدرت نیابد با اشاره نماز
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مخفی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بِنَظَرٍ اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطالعه نماید
 کمال آفت ابر سحانه بر عباد و در صفحات اُور
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 ثنائی عوام است و راز و یوا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثنائی
 زیاده و روزه فرض میباشد و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و نیست این ثنائی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 و حیال یسر و راء احکام مر بعضی را
 مبنی است بر وجود ظلمات نفسانیة
 و کمورات طبعیة که ناشی است از هوانا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی و فرمود
 حق سبحانه و تعالی و شواکه

در جملات خواص که خلاف حکایت میباشند و در احکام شرعی این احکام را نشان میدهد

و از این جهت

در احکام شرعی

در احکام شرعی

الْمُشْرِكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّمَا الْكَبِيرُ الْأَعْلَى الْكَاشِعِينَ
 فَلَمَّا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الْإِطْلَاقِ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرِيفُ بِالْإِطْلَاقِ سُؤْمُ النَّفْسِ
 الْأَمَّارَةِ وَرَفْعُهَا جِسْمًا فَهُوَ النَّفْسُ
 وَمُتَابَعَةُ الشَّرِيعَةِ عَلَى طَرَفٍ تَقْيِضُ
 فَلَا جَرَمَ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلٌ وَجُودُ هُوَا النَّفْسِ يَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَا يَقْدَرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَا
 كَلْبَتَهُ انْتَقَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي تَقْيِ
 الْإِخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَأَصْلُهُ أَنَّ كَلَامَهُمْ
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا لِأَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ
 فَلَا اعْتِبَارَ لَهُ أَصْلًا وَكَيْفَ يَصِلُ الْحُجَّةُ
 وَالتَّقْلِيدُ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ الْحُجَّةُ وَالتَّقْلِيدُ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ فَمَا وَفَّقَ
 أَقْوَالَهُمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يَقْبَلُ وَمَا
 خَالَفَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَيَّ أَنَا أَقُولُ أَنَّ الصُّوفِيَّةَ

این کلام را
 در این باب
 باید دانست

به استوار آمدن این کلام

بر شکران آنچه بخوانی ایشان را بآن
 و نیز فرموده و هر آئینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عُسْرِ آدَاءِ احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عُسْر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برای ابطال این رسوم نفس
 آماره و از اله هواجس آن وارد شده است
 پس هواجس نفس و متابعت شریعت بر دو طرف
 تقیض انداجرم وجود آن عُسْر دلیل باشد بر وجود
 هواجس نفس پس باندازه عُسْر هواجس نفس موجود
 دانسته شود و چون هواجس نفس با کلمه تقیض
 گردد و عُسْر در احکام اصلاً نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقاً
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق با حکام
 شرعی نباشد و او را اصلاً اعتبار نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه نمر و ثبایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالف ایشان
 غیر مقبول مع هذا اگر گوئیم که صوفیه

الْمُسْتَقِيمَةَ الْأَحْوَالِ لَمْ يَجِبْ أَنْ يَكُونَ فِيهَا شَرٌّ وَلَا نَجَسٌ
أَصْلًا لَا فِي الْأَحْوَالِ وَلَا فِي الْأَعْمَالِ وَلَا
لَا فِي الْأَقْوَالِ وَلَا فِي الْعُلُومِ وَالْمَعَارِفِ
وَيَعْلَمُونَ أَنَّ بَقِيَّةَ الْخِلَافِ مَعَ الشَّرِيعَةِ
نَاشِئَةٌ عَنْ سَقَمٍ فِي الْحَالِ وَخَلَلٍ فِيهِ
وَأَوْصَدَ قُلُوبَ الْحَالِ مَا خَالَفَ الشَّرِيعَةَ
الْحَقَّةَ وَبِالْجَمَلِ خِلَافَ الشَّرِيعَةِ دَلِيلُ
الزُّنْدَقَةِ وَعَلَامَةُ الْإِلْحَادِ غَايَةُ مَا فِي
الْبَابِ أَنَّ الصُّوفِيَّ لَوْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ
مُخَالَفٍ لِلشَّرِيعَةِ نَاشِئٍ عَنِ الْكُشْفِ
فِي غَلَبَةِ الْحَالِ وَسَكْرِ الْوَقْتِ فَهُوَ
مَعْدُودٌ وَكُشْفُهُ غَيْرُ صَحِيحٍ وَغَيْرُ صَالِحٍ
لِلتَّقْلِيدِ بَلْ يَنْبَغِي أَنْ يُجَمَلَ كَلَمُهُ
وَيُصَرَّفَ عَنْ ظَاهِرِهِ فَإِنَّ كَلَامَ السَّكَانَةِ
يُجَمَلُ وَيُصَرَّفُ عَنِ الظَّاهِرِ

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکند
نه در احوال و نه در اعمال و نه در
اقوال و نه در علوم و معارف و میداند
که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
از سقم حال و اختلال بال و نه مخالف
شریعت حقه اصلا نه بود و بالجمله
خلاف شریعت دلیل زندقه است
و علامت الحاد غایه میانی الباب
اگر از بعض صوفیه کلامی مخالف
شریعت ناشی از کشف در غلبه حال
و سکر وقت صادر شد معذور است
و کشف او غیر صحیح که شایان تطنیست
بلکه لازم است که کلام او بر محل
حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف
ازیرا که کلام سکری حل کرده میشود و از ظاهر خود

هَذَا مَا تَيَسَّرَ لِي فِي هَذَا الْمَقَامِ بِعَيْنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ تَعَالَى
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى

کتاب دوم و وصه و نووم

بسم الله الرحمن الرحيم و در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

براه روان کردن

ایشان را در اوایل حال بان طریق مخصوص گردانیده است و به تسلیم آن مرطبان
را موثق ساخته و در بیان طریقه علیّه نقشبندیّه و اندراج نهایت در بدایت که از لوازم این
طریق است و حضور که نزد اکا بر این طریق معتبر است و معتبر است به نسبت نقشبندیّه
با ذکر بعضی از احوال و اذواق و علوم و معارف که در طریقه نقشبندیّه و غیره دست داده
و در بیان جذبات این بزرگواران و مایه سبب ذلک **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَآلِهِ وَاتَّخَذَ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ بدانکه طریقه که اقرب است و اوثق و اوفق و اسلم و احکم و اصدق و اول
و اعلى و اجل و ارفع و اتمل طریقه علیّه نقشبندیّه است قدس الله تعالی ارواح اهلها و اشراق
مواهبها این همه بزرگی این طریق و علو شان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت
سنتیه است علی صاحبها الصلوة والسلام و النقیّة و اجتناب از بدعت نامرضیه ایشانند که
در رنگ اصحاب کرام علیه السلام الرضوان من الملائکة المنان نهایت کار در بدایت شان به تدریج
گشته است و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول بدرجه کمال فوق گاهها
و دیگران شده است برادر آن شدک الله تعالی الی سوا الصراط این درویش چون بهوش
این پیدایش غنایت خداوندی جلّ علا و ای کار او گشته بخد مت لایت پناه حقیقت گاه
ماوی طریق اندراج النّهائیة فی البدائیة و الی السبیل الموصیل الی درجات الوکائیة
مؤید الدین الرضی شیعنا و مولانا و امامنا الشیخ محمد الباقر قدس الله تعالی سرنا
که یکم از خلفائے کبار خانواده حضرت اکابر نقشبندیّه قدس الله تعالی است که بوده اند
رسانید و ایشان این درویش را ذکر اسم ذات جلّ سلطانه تعلیم فرمودند و بطریق معمود توجه
نمودند تا التذات تمام درین پیدا شد و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از یک کیفیت بخود
که نزد این اکابر معتبر است و مسمی است بغیبت و نمود و در آن بخودی یک دریائے محیط

بسم الله

بسم الله

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيد المرسلين
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

میدیدم و صورت و اشکال عالم را در رنگ سایه دران دریای یافتیم و این بخودی زفته فتنه
استیلائی پیدا کرد و به امتداد کشید گاهی تا یک پیر روز میکشید و گاهی تا دو پیر و در بعضی
اوقات استیغاب شب نیمه و چون این قضیه را بحضرت ایشان رسانیدم فرمودند که
از فناء حاصل شده است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاه داشت آن آگاهی امر نمودند و بعد
از دور و زمر افنائی مصلح حاصل شد بعضی رسانیدم فرمودند که بکار خود مشغول باش بعد
از آن فنائی فناء حاصل شد چون بعضی رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یک مبنی متصل
واحد میبایستی عرض کردم که بکلی فرمودند که معتبر در فنائی فناء آن است که با وجود دیدن
اتصال پیشوری حاصل شود در همان شب فنائی فناء آن صفت حاصل شد بعضی
رسانیدم و حالتیکه بعد از فناء حاصل شد نیز بعضی رسانیدم و گفتم که من علم خود را نسبت
بحق سبحانه حضور می یابم و اوصافیکه من منسوب بوده بحق سبحانه منسوب می یابم
بعد از آن نور که محیط همه اشیا است ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم بجل و کلا آن نور
رنگ سیاه داشت بعضی رسانیدم فرمودند که حق شهود است بجل سلطانۀ اما در پیر و نور نیز
فرمودند که این انبساط که دران نور می نماید در علم است بواسطه تعلق ذات بجلشاندۀ اشیا
متعدیه که در بالا و پست واقع شده اند منبسط می نماید فی انبساط باید کرد و قید از آن آن
نور سیاه منبسط و باقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند
آن نقطه را هم نفسی باید کرد و بجهت آمدن بچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شد
و بجهت انجامید که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعضی رسانیدم
فرمودند که همین حضور حضور نقشبندی است و نسبت نقشبندی عبارت ازین حضور است
و این حضور را حضور بعلیقت نیز میگویند و اندراج نهایت در بدایت دین موطن صورت
می بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین طریق در رنگ اخذ کردن طالب

نقش در فناء

نقش در فناء

نقش در فناء

نقش در فناء

نقش در فناء

نست مصلح

چون

محقق

کوبیده

است در سلاسل دیگر از کار و آفراد از پیر تا بر آن عمل نماید و بی بمقصود به شرح قیاس کن
 از گشتان من بهار مراد و این در ویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
 ابتداء زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این نسبت فنا و دیگر که آن را
 فنا حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را آن قدر و نسبت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا
 مرکز زمین و جنب آن و نسبت مقدار خرد قدری بنویسد از آن خود را و هر فرد عالم را بلکه
 هر ذره را حق می دیدم چنانکه بعد از آن هر ذره عالم را افراد و افراد عین خود دیدم و خود
 را عین همه اینها تا آنکه تمام عالم را در یک ذره گم یافتم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را آن قدر منطبق
 و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اصناف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نور
 یافتم منطبق که در هر ذره ساریست و صورت و اشکال عالم در آن نور منطبق و متلاشی بعد از آن خود
 را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعضی ساندیم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید
 همین است و جمع این عبارت ازین مقام است بعد از آن صورت و اشکال عالم را چنانکه اول
 حق می یافتم این زمان موهوم دیدم و هر ذره را که حق می یافتم بی تفاوت و بی تمیز همان فر
 موهوم یافتم بنهایت حیرت دست داد و در این اثنا عبارت قصص که از پدر بزرگوار علیکم
 السلام شنیده بودم یاد آمد که فرموده است **إِنْ شِئْتُ قُلْتُ إِنَّهُ آيَ الْعَالَمِ حَقٌّ وَإِنْ**
شِئْتُ قُلْتُ إِنَّهُ خَافٌ وَإِنْ شِئْتُ قُلْتُ إِنَّهُ حَيٌّ مِنْ وَجْهِ وَخَلْقٍ مِنْ وَجْهِ وَإِنْ
شِئْتُ قُلْتُ بِالْحَكِيمِ لَعَدَمِ التَّمَيُّزِ بَيْنَهُمَا این عبارت فی الجمله مسکن آن اضطراب
 گشت بعد از آن در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود نمودم فرمودند که بنویس
 توصاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود و عبارت
 قصص را که مشعر بر عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نه کرده است علم
 تمیز هم نسبت به بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه و تعالی

اشخاص ۱۲

یعنی محی الدین بن عربی اندرین عبارت خود ۱۲

منه فیه اشارت به سلاسل دیگر از کار و آفراد از پیر تا بر آن عمل نماید و بی بمقصود به شرح قیاس کن
 از گشتان من بهار مراد و این در ویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
 ابتداء زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این نسبت فنا و دیگر که آن را
 فنا حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را آن قدر و نسبت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا
 مرکز زمین و جنب آن و نسبت مقدار خرد قدری بنویسد از آن خود را و هر فرد عالم را بلکه
 هر ذره را حق می دیدم چنانکه بعد از آن هر ذره عالم را افراد و افراد عین خود دیدم و خود
 را عین همه اینها تا آنکه تمام عالم را در یک ذره گم یافتم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را آن قدر منطبق
 و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اصناف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نور
 یافتم منطبق که در هر ذره ساریست و صورت و اشکال عالم در آن نور منطبق و متلاشی بعد از آن خود
 را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعضی ساندیم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید
 همین است و جمع این عبارت ازین مقام است بعد از آن صورت و اشکال عالم را چنانکه اول
 حق می یافتم این زمان موهوم دیدم و هر ذره را که حق می یافتم بی تفاوت و بی تمیز همان فر
 موهوم یافتم بنهایت حیرت دست داد و در این اثنا عبارت قصص که از پدر بزرگوار علیکم
 السلام شنیده بودم یاد آمد که فرموده است **إِنْ شِئْتُ قُلْتُ إِنَّهُ آيَ الْعَالَمِ حَقٌّ وَإِنْ**
شِئْتُ قُلْتُ إِنَّهُ خَافٌ وَإِنْ شِئْتُ قُلْتُ إِنَّهُ حَيٌّ مِنْ وَجْهِ وَخَلْقٍ مِنْ وَجْهِ وَإِنْ
شِئْتُ قُلْتُ بِالْحَكِيمِ لَعَدَمِ التَّمَيُّزِ بَيْنَهُمَا این عبارت فی الجمله مسکن آن اضطراب
 گشت بعد از آن در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود نمودم فرمودند که بنویس
 توصاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود و عبارت
 قصص را که مشعر بر عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نه کرده است علم
 تمیز هم نسبت به بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه و تعالی

قرار یافت بچند نیت باین امر سرگرمی داشتیم آخر الامر باز علم به نقص خود پیدا شد و ظاهر است
 که تجلی ذاتی برتی که اکابر شیخ آنرا نهایت گفته اند هیچ در این راه پیدا نشد و سیر الی الله و سیر
 فی الله نیز معلوم نشد که چسبیت پس از تحصیل اشغال این کمالات چاره نه بود این زبان علم به نقص
 خود میسرین گشت طالبانی که در گردن بوده اند جمیع کرده حدیث نقص خود گفته و وواع
 همه خواستم اما طالبان این معنی را بر تو اضع محمول داشته از آنچه داشتند برگشته بعد از
 چندگاه حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منظره را محصل گردانید بصدقه حقیقه علیه السلام
 الصلوات و التسلیمات فصل بد آنکه حاصل طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی
 اسرارهم اعتقاد اهل سنت و جماعت است و اتباع سنت رسیده مصطفویه علی صاحبها الصلوة
 و السلام و الخیرة و اجتناب است از بدعت و هوای نفسانیه و عمل بضرریت امور منها
 انکس و آخر از ازل بر خست و استهلاک و ضحلال است اولاً در جهت جذبه و این استهلاک
 را بعد از تعبیر کرده اند و بقایک درین جهت پیدا شود بعد از تحقیق این استهلاک معبر بوجود عدم
 یعنی وجود و بقایک که مترتب است بر عدم استهلاک است و این استهلاک و ضحلال عبارت
 از غیبت از حق است بلکه باین استهلاک بعضی را غیبت از حق اتفاق افتد و بعضی دیگر را
 نه و صاحب این بقا ممکن است که بصفت بشریه رجوع کند و باخلاق نفسانیه عود نماید بخلا
 بقایک که بر فنا مترتب است که عود از ان جائز نیست نواند بود که حضرت خواجده بزرگ قدس
 الله تعالی سیرة ال قدس به همین معنی فرموده باشد که وجود عدم بوجود بشریت عود میکند اما
 وجود فنا بوجود بشریت هرگز عود نمیکند چه باقی ببقایک اول هنوز در راه است و رجوع از
 راه ممکن است و ثانی و اصل نهی است و اصل رجوع نمیشد بزرگ میفرماید ما رجوع
 من رجوع ال امین الطریق و من وصل الیه لای رجوع باید دانست که صاحب وجود عدم
 هر چند در راه است اما از نهایت کار حکیم اندراج نهایت فی البدایة آگاه است آنچه

علم و تحقیق آن بقا و سیر
 باین که سیر فی الله

علم به غیبت از حق
 استهلاک و ضحلال
 باینکه سیر فی الله

علم به غیبت از حق
 استهلاک و ضحلال
 باینکه سیر فی الله

علم به غیبت از حق
 استهلاک و ضحلال
 باینکه سیر فی الله

علم به غیبت از حق
 استهلاک و ضحلال
 باینکه سیر فی الله

سبب محبت یعنی اگر داور و دوسه هر که تیرم دوستی از خلق این صفت که محبت اورون دل من سے آمد و مطلع سے بود بر من ابدا که این چنین دوست بگیرم که لائق قایل این صفت
 ۱۰۴

رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ مُنْسَوْبٌ اسْتِطْرَقَ عَلَيْهِ اِزْوَاجُ اَصْحَابِ اَنْ حَصُولِ اَنْ مَوْضُوعٌ اسْتِ
 وَاَنْ طَرِيقٌ مُوَقُوفٌ عَدْوِيٌّ اسْتِ وَتِلْكَ كَيْفَ بَعْدَ اِنْ حَصُولِ اَيْنِ جَذِبَةٍ يَتَحَقَّقُ يَشُوْهُمُ دُوْنَهُ
 اسْتِ بَلْكَ اَنْوَاعٌ اسْتِ نَوْعٌ اسْتِ كَيْفَ حَضَرَتْ صَدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ اِزْوَاجِ طَرِيقِ مَقْصُودِ
 پيوسته اند و حضرت رسالت خاتمت علی صاحبها الصلوة والسلام و النبیة نیز از بهین
 خانه جذبه بهین طریق رسیده اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بهجت کمال اهل
 که با تسرور و اشتند و فانی در ایشان بودند از میان سایر اصحاب رضوان الله تعالی و تقدیر
 علیهم اجمعین باین خصوصیت طریق مخصوص گشته اند و بهین نسبت جذبه و سلوک تا حضرت
 امام جعفر صادق رضی الله عنه بهین خصوصیت رسید و چون والده امام اول و کرام حضرت صدیق
 اکبر است رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ امام باعتبار این هر دو جهت فرموده اند که وَلَدَنِي ابْنُ كَرِيْمٍ
 و چون حضرت امام از آنجا که کرام خود هم نسبت جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته
 اند و آن جذبه را با سلوک ایشان جمع فرمودند و باین سلوک بمقصود پیوسته و فرقی در میان
 این دو سلوک آنست که سلوک حضرت امیر بسیر آفاقی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق
 آفاقی چندانی نعلقند از دایره بان همانند که لقبی از خانه جذبه گنده باشند و بمطلوب ساینده
 در سلوک اول تحصیل معارف است و در ثانی علمه محبت لاجرم حضرت امیر باب مدینه علم
 آمد و حضرت صدیق قابلیت خلعت انسر علی الصلوة والسلام پیدا کرد و قال علیه الصلوة
 والسلام لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا أَحَدًا لَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَ حَضَرَتْ اِمَامٌ عَالِمٌ
 جامعیت جهت جذبه که مبنای آن محبت است و جهت سلوک آفاقی که منشأ علوم و معارف
 است نصیب وافر از محبت و معرفت حاصل کردند بعد از آن امام این نسبت مگر به را بطریق
 و وی سلطان العارفین قدس الله تعالی سر سیموه اند گو یا این بار امانت را بر پشت ایشان
 مانده اند تا بتدریج بآل آن برسد و رؤسے تو حیرتشان جانب دیگر است پیش از تحمل آن

این صفت که محبت اورون دل من سے آمد و مطلع سے بود بر من ابدا که این چنین دوست بگیرم که لائق قایل این صفت
 حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه بهین خصوصیت رسید و چون والده امام اول و کرام حضرت صدیق
 اکبر است رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ امام باعتبار این هر دو جهت فرموده اند که وَلَدَنِي ابْنُ كَرِيْمٍ
 و چون حضرت امام از آنجا که کرام خود هم نسبت جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته
 اند و آن جذبه را با سلوک ایشان جمع فرمودند و باین سلوک بمقصود پیوسته و فرقی در میان
 این دو سلوک آنست که سلوک حضرت امیر بسیر آفاقی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق
 آفاقی چندانی نعلقند از دایره بان همانند که لقبی از خانه جذبه گنده باشند و بمطلوب ساینده
 در سلوک اول تحصیل معارف است و در ثانی علمه محبت لاجرم حضرت امیر باب مدینه علم
 آمد و حضرت صدیق قابلیت خلعت انسر علی الصلوة والسلام پیدا کرد و قال علیه الصلوة
 والسلام لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا أَحَدًا لَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَ حَضَرَتْ اِمَامٌ عَالِمٌ
 جامعیت جهت جذبه که مبنای آن محبت است و جهت سلوک آفاقی که منشأ علوم و معارف
 است نصیب وافر از محبت و معرفت حاصل کردند بعد از آن امام این نسبت مگر به را بطریق
 و وی سلطان العارفین قدس الله تعالی سر سیموه اند گو یا این بار امانت را بر پشت ایشان
 مانده اند تا بتدریج بآل آن برسد و رؤسے تو حیرتشان جانب دیگر است پیش از تحمل آن

نموده و گذشت ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

است و از این نسبت و در این محمل نیز حکمتهاست هر چند عالمان این نسبت
 قلیل النصیب اند اما این نسبت را از آثار آن بزرگواران نصیب وافر است مثلاً نوع
 از سکر که درین نسبت مشتمل است از آثار آنو اسلطان العارفین است آن سکونندیا
 را از حسن غائب بسیار دوازدهوش میبرد و بعد از آن بتدریج رو باستتاری می آرد و باعتبار غلبه صحو
 این نسبت در مراتب صحو مندرج میگردد و در ظاهر صحو است و در باطن سکون بیت در بیان
 حال ایشان است از درون شو آشنایان از بیرون بیگانه و دشمن این چنین بیجا
 روش کم میباید و اندر جهان ^{عنه} علی هذا القیاس از هر بزرگه نور ^{این نسبت} فر گرفته تا پائل خود
 رسیده و آن عارف ربانی حضرت خواجه عمید الخالق محمد وانی است که سیر حلقه سلسله حضرت خوا
 است قدس الله تعالی و تبارک الله که در این وقت باز این نسبت علیه از منظر او ت
 گرفته در عرصه ظهور آمد بعد از ایشان در این سلسله جانب سلوک آفاقی باز محقق شد بعد حصول
 جذب بر امهات و دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا بیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله
 تعالی سیر کمال قدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت بان جذب و سلوک آفاقی باز ظاهر گشت بان
 هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک قسم جذب دیگر که از راه محبت
 میخیزد و نیز ایشان را عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب وافر نائب
 مناب ایشان را یعنی خدمت خواجه علاء الحق والدین حاصل گشت و بدولت هر دو جذب
 و سلوک آفاقی مشرف گشتند و بمقام قطبیت ارشاد رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا
 از کمالات ایشان بهره تام یافتند و حضرت خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند که هر که من
 دیدن من کند محمد را ببیند و نیز از ایشان منقول است که میفرمودند مقصود از وجودها و الدین
 ظهور محمد است و خدمت خواجه پارسا را با وجود این کمالات نسبت فرویت مولانا عارف
 دیک کرانی در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه همین نسبت ایشان را مانع شیخی و تکمیل طلبه

این نسبت از این جهت است که در این محمل نیز حکمتهاست هر چند عالمان این نسبت قلیل النصیب اند اما این نسبت را از آثار آن بزرگواران نصیب وافر است مثلاً نوع از سکر که درین نسبت مشتمل است از آثار آنو اسلطان العارفین است آن سکونندیا را از حسن غائب بسیار دوازدهوش میبرد و بعد از آن بتدریج رو باستتاری می آرد و باعتبار غلبه صحو این نسبت در مراتب صحو مندرج میگردد و در ظاهر صحو است و در باطن سکون بیت در بیان حال ایشان است از درون شو آشنایان از بیرون بیگانه و دشمن این چنین بیجا روش کم میباید و اندر جهان علی هذا القیاس از هر بزرگه نور فر گرفته تا پائل خود رسیده و آن عارف ربانی حضرت خواجه عمید الخالق محمد وانی است که سیر حلقه سلسله حضرت خوا است قدس الله تعالی و تبارک الله که در این وقت باز این نسبت علیه از منظر او ت گرفته در عرصه ظهور آمد بعد از ایشان در این سلسله جانب سلوک آفاقی باز محقق شد بعد حصول جذب بر امهات و دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا بیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سیر کمال قدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت بان جذب و سلوک آفاقی باز ظاهر گشت بان هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک قسم جذب دیگر که از راه محبت میخیزد و نیز ایشان را عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب وافر نائب مناب ایشان را یعنی خدمت خواجه علاء الحق والدین حاصل گشت و بدولت هر دو جذب و سلوک آفاقی مشرف گشتند و بمقام قطبیت ارشاد رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا از کمالات ایشان بهره تام یافتند و حضرت خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند که هر که من دیدن من کند محمد را ببیند و نیز از ایشان منقول است که میفرمودند مقصود از وجودها و الدین ظهور محمد است و خدمت خواجه پارسا را با وجود این کمالات نسبت فرویت مولانا عارف دیک کرانی در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه همین نسبت ایشان را مانع شیخی و تکمیل طلبه

و اما در کمال تکمیل درجه علیا داشتند حضرت خواجہ نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند
 عالم از وی منور شود و مولانا عارف این نسبت فرویت را از مولانا پناه و الدین که پیر بریدر
 ایشان بود یافته بودند باید دانست که نسبت فرویت را تمام رواج است بجهت آنکه و شیخی
 و تکمیل و دعوت کار می ندارد و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد که مقام دعوت و تکمیل
 خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبت فرویت غالب است پیر ارشاد و تکمیل در این صورت
 زبونیست و الا صاحب آن زبونیست در حد اعتدال است ظاهرش تمام با خلق است
 و باطنش با کلیه با حق تعالی و تقدس درجه علیا و مقام دعوت خلق صاحب این نسبت
 راست هر چند نسبت قطبیت ارشاد نیز تنها در دعوت کفایت میکند اما این پیر گواران را
 در این مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان شافی امرض قلبیه است و صحبت شان واقع
 اخلاق نامرئیه است الطائفة جنید البغدادی باین دولت عظمی استعد شده بود و باین
 منزلت مشرف گشته نسبت قطبیت ایشان را از شیخ سمری سقطنی حاصل شده بود و نسبت
 فرویت از شیخ محمد قصاص از سخنان قدسی نشان ایشانست مردم میدانند که من مرید سمری
 من مرید محمد قصاصم نسبت فرویت را غالب ساخته نسبت قطبیت را فراموش کرده
 و جنب آن معدوم دانسته است بعد از خلفائے حضرت خواجہ نقشبند چراغ این فلان
 بزرگ حضرت خواجہ آخری را بودند جذب خواجہ را تمام نموده متوجه سبک فانی گشتند و تا اسم سیر
 رسانیده نماند که در اسم درآمده استملاک و فنا دران پیدا کنند باز بخانه جذبه و رآمدند و
 استملاک و انحلال خاص در همین جهت پیدا کردند و بقائے هم در همین جهت یافتند و بجهت
 شان عظیم درین جهت داشتند و علوم و معارف که از فنا و بقاوست میداد ایشان را
 در همین مقام میسر شد اگر چه در علوم بواسطه تغایر جہتین تفاوت پیدا است چه از
 تفاوتها اثبات توحید وجود است و عدم آن و همچنین است اثبات امور که نسبت

است حکایت از شیخ
 صاحب نسبت قطبیت
 و دعوت و تکمیل
 خلق است و این
 نسبت با نسبت
 قطبیت ارشاد
 جمع شود باید
 دید که اگر
 نسبت فرویت
 غالب است یا
 نسبت قطبیت
 ارشاد

در معرفت
 خواجہ نقشبند

در معرفت
 خواجہ نقشبند

و اما در کمال تکمیل درجه علیا داشتند حضرت خواجہ نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند
 عالم از وی منور شود و مولانا عارف این نسبت فرویت را از مولانا پناه و الدین که پیر بریدر
 ایشان بود یافته بودند باید دانست که نسبت فرویت را تمام رواج است بجهت آنکه و شیخی
 و تکمیل و دعوت کار می ندارد و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد که مقام دعوت و تکمیل
 خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبت فرویت غالب است پیر ارشاد و تکمیل در این صورت
 زبونیست و الا صاحب آن زبونیست در حد اعتدال است ظاهرش تمام با خلق است
 و باطنش با کلیه با حق تعالی و تقدس درجه علیا و مقام دعوت خلق صاحب این نسبت
 راست هر چند نسبت قطبیت ارشاد نیز تنها در دعوت کفایت میکند اما این پیر گواران را
 در این مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان شافی امرض قلبیه است و صحبت شان واقع
 اخلاق نامرئیه است الطائفة جنید البغدادی باین دولت عظمی استعد شده بود و باین
 منزلت مشرف گشته نسبت قطبیت ایشان را از شیخ سمری سقطنی حاصل شده بود و نسبت
 فرویت از شیخ محمد قصاص از سخنان قدسی نشان ایشانست مردم میدانند که من مرید سمری
 من مرید محمد قصاصم نسبت فرویت را غالب ساخته نسبت قطبیت را فراموش کرده
 و جنب آن معدوم دانسته است بعد از خلفائے حضرت خواجہ نقشبند چراغ این فلان
 بزرگ حضرت خواجہ آخری را بودند جذب خواجہ را تمام نموده متوجه سبک فانی گشتند و تا اسم سیر
 رسانیده نماند که در اسم درآمده استملاک و فنا دران پیدا کنند باز بخانه جذبه و رآمدند و
 استملاک و انحلال خاص در همین جهت پیدا کردند و بقائے هم در همین جهت یافتند و بجهت
 شان عظیم درین جهت داشتند و علوم و معارف که از فنا و بقاوست میداد ایشان را
 در همین مقام میسر شد اگر چه در علوم بواسطه تغایر جہتین تفاوت پیدا است چه از
 تفاوتها اثبات توحید وجود است و عدم آن و همچنین است اثبات امور که نسبت

توحید که در این ^{علم} احاطه و سرایان و المعیة الذاتیات و شهود الوجود فی الکثرة
مع اخفاء الکثرة بالکلیة بیئت لایرجح کلمة انا علی السالک اصل و امثال ذلک
بغلاف العلوم التي تترتب علی البقاء الذی بعد الفناء المطلق کأنما کیست کذلک کل
علم و مهم مطابق لعلوم الشریعة الحقّة غیر محتاجه الی التخلّلات و التعلّقات و الاشیاء
و الاحوال باجملة بقایم که در جهت جذبه است هر نوع جذبه که باشد از سکر نمی برآورد و در صحنی از
آنها با وجود بقایا برائی رجوع نمیکند و اشارت باونی افتد چه در جذبه غلبه محبت است غلبه
محبت را سکر لازم است پس هیچ وجه سکر از وسع متقی نشود پس ناچار علوم آن نیز
سکر آمیز باشد کما قول یوحدة الوجود فان مبتها علی الشکر و غلبه المحبة بیئت لایبقی
فی طهر الا المحبوب فیتکلم بنفی ماسواه و اگر بصحوی آمد شهود محبوب با نفع شهود ماسواه
او نمیشد و حکم بوحده وجود نمیکرد و بقایم که بعد از فناء مطلق و نهایت سلوک است منشأ
صحو و نبذ معرفت است سکر را دران موطن مدخل نیست آنچه از سالک در حالت فنا گم
شده بود همه رجوع کرده اما منصب بزرگ اصل ^{و هو المعنی بالبقاء بالله پس ناچار در}
علوم شان سکر انجبال نباشد پس علوم ایشان مطابق علوم نبیا باشد علیهم الصلوات
و التسلیمات و النبیات و البرکات الی یوم الدین و ایضا از غریبه شنیده ام که حضرت
خواجه نسبت از آبای مادی خود که صاحب احوال غریبه بودند و جذبه های قوی و داشتند
نیز حاصل کرده بودند و از مقام قطاب اثنا عشر که تائید دین یا ایشان مربوط است و در
محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را نصیب وافر بود تائید شریعت و نصرت دین ایشان را
از انجا بود و شمه از احوال گرامی ایشان بالاندک و ر شده است بعد از ان احیای طریقتین
بزرگواران و اشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص در مالک بند و ستان اهل
آن از کمالات ایشان بے بهره بودند بظهور ارشاد و پناهی معارف آگاهی مؤید الیه الرضی

علم معنی آن است که
احاطه آن است که
دانش منطبق بر
واقعیت آن است
و مهم مطابق
علوم شریعت
حقه غیر محتاج
به التخللات و
التعلقات و
الاشیاء باجملة
بقایم که در جهت
جذبه است هر نوع
جذبه که باشد از
سکر نمی برآورد
و در صحنی از آنها
با وجود بقایا برائی
رجوع نمیکند و
اشارت باونی افتد
چه در جذبه غلبه
محبت است غلبه
محبت را سکر لازم
است پس هیچ وجه
سکر از وسع متقی
نشود پس ناچار
علوم آن نیز سکر
آمیز باشد کما قول
یوحدة الوجود فان
مبتها علی الشکر و
غلبه المحبة بیئت
لایبقی فی طهر الا
المحبوب فیتکلم بنفی
ماسواه و اگر بصحوی
آمد شهود محبوب
با نفع شهود ماسواه
او نمیشد و حکم
بوحده وجود نمیکرد
و بقایم که بعد از
فناء مطلق و نهایت
سلوک است منشأ
صحو و نبذ معرفت
است سکر را دران
موطن مدخل نیست
آنچه از سالک در
حالت فنا گم شده
بود همه رجوع کرده
اما منصب بزرگ
اصل و هو المعنی
بالبقاء بالله پس
ناچار در علوم شان
سکر انجبال نباشد
پس علوم ایشان
مطابق علوم نبیا
باشد علیهم الصلوات
و التسلیمات و
النبیات و البرکات
الی یوم الدین و
ایضا از غریبه
شنیده ام که حضرت
خواجه نسبت از
آبای مادی خود که
صاحب احوال غریبه
بودند و جذبه های
قوی و داشتند نیز
حاصل کرده بودند
و از مقام قطاب
اثنا عشر که تائید
دین یا ایشان
مربوط است و در
محبت شان عظیم
دارند حضرت
خواجه را نصیب
وافر بود تائید
شریعت و نصرت
دین ایشان را از
انجا بود و شمه
از احوال گرامی
ایشان بالاندک و
ر شده است بعد
از ان احیای
طریقتین بزرگواران
و اشاعت آداب
این عزیزان علی
الخصوص در مالک
بند و ستان اهل
آن از کمالات
ایشان بے بهره
بودند بظهور
ارشاد و پناهی
معارف آگاهی
مؤید الیه الرضی

شیخنا و مولانا محمد الیاسی سلمه الله تعالی متحقق گشت خواست که ششم از کمالات ایشان نیز
درین مکتوب درج نماید چون رضای ایشان درین باب مفهوم نه گشت از جرأت و یرغیا نقل

مکتبہ وقاصد و نواد و حکیم

بمولانا عبدالحی صدر ریافت در بیان مراتب توحید وجودی و شهودی و معارف متعلقه
 انما بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين
 وعلى آله واصحابه اجمعين بدان آیتند که الله تعالی که منشأ توحید وجودی جمیع را کثرت
 مراتب مراقبات توحید است و تعقل معنی کلمه طیبه لا اله الا الله بلام وجود الا الله
 ظهور این قسم توحید بعد از تحلل و تامل و تخیل بواسطه استیلائے سلطان خیال است که از کثرت
 مراتب اولت معنی توحید این معرفت و تخیلیه نقش بسته است و چون بجعل جاعل مجبول است
 هر آینه معلول است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه از ارباب احوال
 از ارباب قلوبند و از مقام قلب درین وقت خبری ندارد علمی بیش نیست لیکن علم را در باب
 است بعضی اتفاق بعضی و جمیع دیگر را منشأ توحید وجودی انجذاب و محبت قلبی است که
 ابتداء و کار و مراقبات که خالی از تخیل معنی توحید است اشتغال نموده اند و بجهت وجهی
 سابقه عنایت بمقام قلب رسیده اند و چنانچه پیدا کرده اند در این مقام اگر بر ایشان جمال
 توحید وجودی ظاهر شود سبب آن علیه محبت محبوب خواهد بود که ماسوائے محبوب را از نظر
 نشان تحقیقی ساخته است و مستور گردانیده و چون ماسوائے محبوب را نمی بیند و نمی یابد
 لاجرم جز محبوب را موجود نمیداند این قسم توحید از احوال است و از علل تخیل و تشابه توهم
 پاک و مبرّ و اگر این جماعه از ارباب قلوب را از همان مقام بعالم باز گردانند محبوب خود را
 در هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند و موجودات را مژگان و مجالی حسن و جمال محبوب میداند

۱۷ قولہ مرا جامع مرات است کہ یعنی آئینہ است و قول بحالی بفتح میم و کسره لام جمع بحالی است کہ بفتح میم و فتح لام صیدہ ہم طرف است یعنی جاے جلای کہ آئینہ باشد پر کالی
بجائے آئینہ است و یعنی جاے جلوه ۱۷

هـ هکسرد و نون منسوب به سنان که شهرت بر سنان ۱۲

اگر بعضی فضل خود و ندی بگشاید از مقام قلب برآمده متوجه جنب قدس قلب گردد تا معرفت توحیدی
 که در مقام قلب پیدا شده بود و زوال می رود و چند عوارض عروج متوجه نمایند خود را باین معرفت بنیاست
 میسبند جمیع از اینها تا بحد انکار و طعن میسرند بر آرزو باین معرفت مثل رکن الدین ابو
 المکارم شیخ علاء الدوله ششانی و بعضی دیگر را بعد از زوال این معرفت بنی و اثبات آن کار
 نیمه اند کاتب این سطور از انکار آرزو باین معرفت تخاشی مینماید و از طعن ایشان خود را دور
 میدارد و انکار و طعن را وقت مجالی باشد که از باب آن حال را در ظهور آن حال قصد
 و اختیار کرده باشد بآراده ایشان این معنی در ایشان ظاهر شده است ایشان منسوب
 آن حالند پس هر آینه معذور باشد و کلامی که لا طعن علی المضطر المکذوب لیکن این قدر
 میدانند که فوق این معرفت معرفت دیگر است و در این حال حالتی دیگر تحقیق عجیبان
 این مقام از کمالات بسیار ممنوع اند و از مقامات بشمار محرم این تحفیر البضاعت ابی انکه
 تمام است یعنی توحید نماید و ضمن مراقبات و اذکار بلکه بآنگه جد و جید نماید بعضی فضل از وی
 در ملازمت هدایت و افاضت پناهی حقائق و معارف اگاه می شود و بدین الرضی شجنا و معانا
 بعد الباقی قد الله تعالی سوره الاقلام بعد از تعلم ذکر و توجه و التفات ایشان در مقام قلب آورده
 در این معرفت کشاده بودند و علوم و معارف این مقام را فراوان عطا فرموده و قوانین
 این معارف را متکشف ساخته و مانده درین مقام داشتند آخر الامر از کمال پند و نوازی
 از مقام قلب بر آورده در این ضمن آن معرفت را زوال آورده و رفته رفته تمام معارف
 گشت مقصود از اظهار احوال خود است تا معلوم شود که این مرقوم را از روی کشف
 و ذوق بخرم آورده است نه از روی ظن و تقلید و معارف توحیدی که از بعضی اولیا
 الله ظاهر شده اند و ابتدای حال و در مقام قلب سر بر زده باشند پس هیچ نقصان ایشان
 ازین راه لاحق نشود و این حقیر نیز در این وقت رسائل و معارف توحیدی نوشته است چون

الحکم فی معرفت
 که در مقام قلب پیدا شده بود و زوال می رود و چند عوارض عروج متوجه نمایند خود را باین معرفت بنیاست
 میسبند جمیع از اینها تا بحد انکار و طعن میسرند بر آرزو باین معرفت مثل رکن الدین ابو
 المکارم شیخ علاء الدوله ششانی و بعضی دیگر را بعد از زوال این معرفت بنی و اثبات آن کار
 نیمه اند کاتب این سطور از انکار آرزو باین معرفت تخاشی مینماید و از طعن ایشان خود را دور
 میدارد و انکار و طعن را وقت مجالی باشد که از باب آن حال را در ظهور آن حال قصد
 و اختیار کرده باشد بآراده ایشان این معنی در ایشان ظاهر شده است ایشان منسوب
 آن حالند پس هر آینه معذور باشد و کلامی که لا طعن علی المضطر المکذوب لیکن این قدر
 میدانند که فوق این معرفت معرفت دیگر است و در این حال حالتی دیگر تحقیق عجیبان
 این مقام از کمالات بسیار ممنوع اند و از مقامات بشمار محرم این تحفیر البضاعت ابی انکه
 تمام است یعنی توحید نماید و ضمن مراقبات و اذکار بلکه بآنگه جد و جید نماید بعضی فضل از وی
 در ملازمت هدایت و افاضت پناهی حقائق و معارف اگاه می شود و بدین الرضی شجنا و معانا
 بعد الباقی قد الله تعالی سوره الاقلام بعد از تعلم ذکر و توجه و التفات ایشان در مقام قلب آورده
 در این معرفت کشاده بودند و علوم و معارف این مقام را فراوان عطا فرموده و قوانین
 این معارف را متکشف ساخته و مانده درین مقام داشتند آخر الامر از کمال پند و نوازی
 از مقام قلب بر آورده در این ضمن آن معرفت را زوال آورده و رفته رفته تمام معارف
 گشت مقصود از اظهار احوال خود است تا معلوم شود که این مرقوم را از روی کشف
 و ذوق بخرم آورده است نه از روی ظن و تقلید و معارف توحیدی که از بعضی اولیا
 الله ظاهر شده اند و ابتدای حال و در مقام قلب سر بر زده باشند پس هیچ نقصان ایشان
 ازین راه لاحق نشود و این حقیر نیز در این وقت رسائل و معارف توحیدی نوشته است چون

هـ هکسرد و نون منسوب به سنان که شهرت بر سنان ۱۲

الحکم فی معرفت
 که در مقام قلب پیدا شده بود و زوال می رود و چند عوارض عروج متوجه نمایند خود را باین معرفت بنیاست
 میسبند جمیع از اینها تا بحد انکار و طعن میسرند بر آرزو باین معرفت مثل رکن الدین ابو
 المکارم شیخ علاء الدوله ششانی و بعضی دیگر را بعد از زوال این معرفت بنی و اثبات آن کار
 نیمه اند کاتب این سطور از انکار آرزو باین معرفت تخاشی مینماید و از طعن ایشان خود را دور
 میدارد و انکار و طعن را وقت مجالی باشد که از باب آن حال را در ظهور آن حال قصد
 و اختیار کرده باشد بآراده ایشان این معنی در ایشان ظاهر شده است ایشان منسوب
 آن حالند پس هر آینه معذور باشد و کلامی که لا طعن علی المضطر المکذوب لیکن این قدر
 میدانند که فوق این معرفت معرفت دیگر است و در این حال حالتی دیگر تحقیق عجیبان
 این مقام از کمالات بسیار ممنوع اند و از مقامات بشمار محرم این تحفیر البضاعت ابی انکه
 تمام است یعنی توحید نماید و ضمن مراقبات و اذکار بلکه بآنگه جد و جید نماید بعضی فضل از وی
 در ملازمت هدایت و افاضت پناهی حقائق و معارف اگاه می شود و بدین الرضی شجنا و معانا
 بعد الباقی قد الله تعالی سوره الاقلام بعد از تعلم ذکر و توجه و التفات ایشان در مقام قلب آورده
 در این معرفت کشاده بودند و علوم و معارف این مقام را فراوان عطا فرموده و قوانین
 این معارف را متکشف ساخته و مانده درین مقام داشتند آخر الامر از کمال پند و نوازی
 از مقام قلب بر آورده در این ضمن آن معرفت را زوال آورده و رفته رفته تمام معارف
 گشت مقصود از اظهار احوال خود است تا معلوم شود که این مرقوم را از روی کشف
 و ذوق بخرم آورده است نه از روی ظن و تقلید و معارف توحیدی که از بعضی اولیا
 الله ظاهر شده اند و ابتدای حال و در مقام قلب سر بر زده باشند پس هیچ نقصان ایشان
 ازین راه لاحق نشود و این حقیر نیز در این وقت رسائل و معارف توحیدی نوشته است چون

آن نوشته را بعضی یاران منتظر ساخته اند جمع آنرا منتظر دانسته آن را بحال خود
 گذاشته نقص وقت لازم می آید که از آن مقام گذرانند طائفه دیگر از ارباب توحید
 آنرا ندانند که استیلاک و انحلال در مشهور و خود بر وجهی اتم پدید آورده اند و همت ایشان آنست که
 در مشهور و همواره متشکل و معدوم باشند و اثری از لوازم وجود ایشان ظاهر نشود و رجوع نماید
 بر خود و کفر پیدا کند و نهایت کار نزد ایشان فنا نیستی است مشاهده را نیز گرفتاری میدانند
 بعضی از ایشان میفرمایند آشتی عدم مالا احوذ ابد اعدای میخواستیم که هرگز او را وجود نمود
 ایشان اند مقبول محبت و حدیث قدسی ^{من قتلته فانا دینه در شان ایشان مستحق}
 همیشه در زیر بار وجود اند و لمح آسایش ندارند چه آسایش و غفلت است بر نقد بر دوام
 استیلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام تبروی میفرماید یکسره اکیسات از حق متجانب
 غافل سازد امید است که گناهان او را به بخشند و وجود بیشتر را غفلت در کار است حق
 سبحانه و تعالی از کمال گرم خویش هر یک را از ایشان باندازه استعداد با موری که مستلزم
 غفلت اند ظاهر ایشان را آن امور مشغول ساخته است تا آن بار وجودی را بحال از ایشان
 تصنیف باید جمیع را بسامع و نقص الفت داده و طائفه را تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف
 بشمار ساخته و گروهی را به بعضی امور مشغول داشته عبد الله صطخری همراه گلبان
 بسحر امیر قریب شخصی از عزیزان است آن را پر سید فرمود تا نفس او بار وجود خلاص شود و بعضی
 را به علوم توحید وجود و شهود و وحدت در کثرت آرام داد تا از آن بار ساخته میسازند ازین
 قبیل است توحید که از بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس الله تعالی استر ابراهیم ظاهر شده
 است نسبت این بزرگواران به تهریه حضرت میگذر بعالم شهود و در عالم کاره ندارند معارف
 ارشاد پناهی حقائق و معارف دستگاہی ناصر الدین خواجه عبید الله مناسبت علوم توحید وجود و شهود
 وحدت در کثرت نوشته اند ازین قسم اخیر توحید است کتاب فقرات ایشان که مشتمل است

بعضی بعضی را این یاران
 استیلاک غفلت توحیدی
 از آن مقام گذرانند
 آنرا ندانند که استیلاک و انحلال
 در مشهور و خود بر وجهی اتم پدید آورده اند
 و همت ایشان آنست که در مشهور و همواره متشکل و معدوم باشند
 و اثری از لوازم وجود ایشان ظاهر نشود
 و رجوع نماید بر خود و کفر پیدا کند
 و نهایت کار نزد ایشان فنا نیستی است
 مشاهده را نیز گرفتاری میدانند
 بعضی از ایشان میفرمایند آشتی عدم مالا احوذ ابد اعدای میخواستیم
 که هرگز او را وجود نمود
 ایشان اند مقبول محبت و حدیث قدسی
 من قتلته فانا دینه در شان ایشان مستحق
 همیشه در زیر بار وجود اند و لمح آسایش ندارند
 چه آسایش و غفلت است بر نقد بر دوام
 استیلاک غفلت را گنجایش نیست
 شیخ الاسلام تبروی میفرماید یکسره اکیسات از حق متجانب
 غافل سازد امید است که گناهان او را به بخشند
 و وجود بیشتر را غفلت در کار است حق
 سبحانه و تعالی از کمال گرم خویش هر یک را از ایشان باندازه
 استعداد با موری که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را آن امور
 مشغول ساخته است تا آن بار وجودی را بحال از ایشان تصنیف
 باید جمیع را بسامع و نقص الفت داده و طائفه را تصنیف کتب
 و تحریر علوم و معارف بشمار ساخته و گروهی را به بعضی امور
 مشغول داشته عبد الله صطخری همراه گلبان بسحر امیر قریب
 شخصی از عزیزان است آن را پر سید فرمود تا نفس او بار وجود
 خلاص شود و بعضی را به علوم توحید وجود و شهود و وحدت در
 کثرت آرام داد تا از آن بار ساخته میسازند ازین قبیل است
 توحید که از بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس الله تعالی استر
 ابراهیم ظاهر شده است نسبت این بزرگواران به تهریه حضرت
 میگذر بعالم شهود و در عالم کاره ندارند معارف ارشاد
 پناهی حقائق و معارف دستگاہی ناصر الدین خواجه عبید الله
 مناسبت علوم توحید وجود و شهود وحدت در کثرت نوشته اند
 ازین قسم اخیر توحید است کتاب فقرات ایشان که مشتمل است

بعضی بعضی را این یاران
 استیلاک غفلت توحیدی
 از آن مقام گذرانند
 آنرا ندانند که استیلاک و انحلال
 در مشهور و خود بر وجهی اتم پدید آورده اند
 و همت ایشان آنست که در مشهور و همواره متشکل و معدوم باشند
 و اثری از لوازم وجود ایشان ظاهر نشود
 و رجوع نماید بر خود و کفر پیدا کند
 و نهایت کار نزد ایشان فنا نیستی است
 مشاهده را نیز گرفتاری میدانند
 بعضی از ایشان میفرمایند آشتی عدم مالا احوذ ابد اعدای میخواستیم
 که هرگز او را وجود نمود
 ایشان اند مقبول محبت و حدیث قدسی
 من قتلته فانا دینه در شان ایشان مستحق
 همیشه در زیر بار وجود اند و لمح آسایش ندارند
 چه آسایش و غفلت است بر نقد بر دوام
 استیلاک غفلت را گنجایش نیست
 شیخ الاسلام تبروی میفرماید یکسره اکیسات از حق متجانب
 غافل سازد امید است که گناهان او را به بخشند
 و وجود بیشتر را غفلت در کار است حق
 سبحانه و تعالی از کمال گرم خویش هر یک را از ایشان باندازه
 استعداد با موری که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را آن امور
 مشغول ساخته است تا آن بار وجودی را بحال از ایشان تصنیف
 باید جمیع را بسامع و نقص الفت داده و طائفه را تصنیف کتب
 و تحریر علوم و معارف بشمار ساخته و گروهی را به بعضی امور
 مشغول داشته عبد الله صطخری همراه گلبان بسحر امیر قریب
 شخصی از عزیزان است آن را پر سید فرمود تا نفس او بار وجود
 خلاص شود و بعضی را به علوم توحید وجود و شهود و وحدت در
 کثرت آرام داد تا از آن بار ساخته میسازند ازین قبیل است
 توحید که از بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس الله تعالی استر
 ابراهیم ظاهر شده است نسبت این بزرگواران به تهریه حضرت
 میگذر بعالم شهود و در عالم کاره ندارند معارف ارشاد
 پناهی حقائق و معارف دستگاہی ناصر الدین خواجه عبید الله
 مناسبت علوم توحید وجود و شهود وحدت در کثرت نوشته اند
 ازین قسم اخیر توحید است کتاب فقرات ایشان که مشتمل است

بر بعضی علوم توحید و خبر آن منشأ علوم آن کتاب و مقصود از آن معارف ایشان و الفت
ایشان است با عالم و همچنین است معارف خواجگان که در بعضی راسل طبق کلام کتاب فقر
تحریر یافته منشأ این علوم توحیدیه جذبه است و نه غلبه محبت و شهو و ایشان را با عالم نسبت
آنچه ایشان را در عالم مینماید شبه و مثال شهو و حقیقی ایشانست مثلاً شخصی گرفتار حال آفتاب است
و از کمال تحبث خود را در آفتاب گم ساخته است و نامی و نشانے از خود نگذاشته این چنین
گم شده را اگر خواهند باز دهند و آنسے و الفت در و بے با سوائے آفتاب پیدا نرند تا ساخته
از ششگان آنوار آفتاب نفس راست کند و بے بیاید همان آفتاب را در محالی این عالم
و اینها نماند و بان علاقه او را با این عالم آنسے و الفتانے پیدا میسازند گاهی او را امید نماند که این
عالم عین آفتاب است و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست و گاهی در آفتاب عالم محال آفتاب
را مینماید اینجا کسے سوال نکند که چون عالم و نفس الامر عین آفتاب نباشد پس این آفتاب
و انانیت خلاف واقع باشد زیرا که گوئیم افراد عالم با یکدیگر و بعضی امور داشته اند و در بعضی دیگر
افتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خویش امور کسے باعث امتیاز نماند و بواسطه بعضی حکم و
مصالح از نظر ایشان محقق میسازد و اجزای شتر که فقط مشهور و مینماید پس ناچار حکم با آنها و یکدیگر میکنند
پس آفتاب را نیز با این علاقه عین عالم میسازند چنان حق را سبحانه که با عالم هر چند فی الحقیقت هیچ
مناسبت نیست اما مشابہت اسمی صحیح این اتحاد میگرد و مثلاً حق سبحانه و تعالی موجود است و
عالم هم موجود و هر چند فی الحقیقت در میان این دو وجود هیچ مناسبت نیست و چنان او تعالی
عالم و سمیع و بصیر و حی و قادر و مرید است و بعضی افراد عالم نیز با این صفات مشابہت دارند پس
صفات یکدیگر از هر گز جداست اما چون خصوصیت وجود امکانی و تالیف صفات و صفات با
از نظر ایشان مستور ساخته اند اگر حکم با آنها و کنند بخلایش و در و این قسم اخیر توحیدیه اخلاص است اقسام توحید
است بلکه فی الحقیقت از باب این معرفت مغلوب این وار و نیند و سکر ایشان باعث این معرفت

لعل ما یجوز ان
و انما انما انما
من عالم کلکلیه

و انما انما انما

و انما انما انما

و چنین است مقصود آنست که ساعته خود را قائل سازیم این سخن مؤید کلام سابق است
از مطایبه آن کتب ۱۲
فصلت پنجاهی شیخ عبدالحق که آنجملسان حضرت خواجه ماست نقل کردند که حضرت خواجه
قبیل آیام حلت میفرمودند که ما اربعین نقین معلوم شده است که توحید کوچه تنگ است شاه راه
و یک است هر چند پیش ازین هم میدانستیم اما این قسم نقین اکنون بطور آمده است ازین سخن نیز
مفهوم میشود که در آخر کار مشرب ایشان توحید مناسب است در ابتدا و حال اگر آن قسم
توحید هم ظاهر شده باشد با کفایت بلکه بسیار از ایشان را در ابتدا آن قسم بطور آمده است
و با آخر کار از آن برآمده اند و ایضا بعد از وصول به مقام جذبه نقین به طریق حضرت خواجه نقینند
و طریق حضرت خواجه حرار از یکدیگر جداست و معلوم عارف نیز از هر جدا اند و غلبه خواجه حرار از ان نسبت باطنی
جدا و باوری است که پشت پشت بزرگ اند و این نسبتی که در بالا اند که شد از اویم نسبت آن بزرگوار است این حقیر
بواسطه مصلحت ابناء این وقت از برای تربیت طالبان طریق حضرت خواجه نقین اختیار
کرده است و معلوم و معارف آن طریق که معلوم ظاهر شریعت بیشتر مناسب است و دارند و در این چنین
زمان فاسد که از کمال شریعت در آن مستی تمام پیدا کرده اند ظهور آنها را مناسب و بدیهه تعیین همان
طریق از برای افاده طلبه نمود و اگر حق سبحانه طریق احرار را به متوسط این حقیر ترویج میخواست
عالم را بان انوار مؤید پیاخت چه انوار این هر دو بر گواران را بطریق کمال عطا فرموده است
و طریق تکمیل هر دو کار را و انموده ان الفصل بین الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
با و نشان میدهد که رعایت خویش هر دو عالم یک گدابخش است اگر با و
برو پریشان به بیاید و اس خواجست گمن به یک و ان یشاء ربك فیک و ان یشاء ربك فیک
فقیه را به هر جن ظهور آورده است حق یشاء و ان یشاء ربك فیک و ان یشاء ربك فیک
هر چند میداند که منکران را غیر از انکار خود ایا فرود آما مقصود افاده طلب است که منکران از بحث خارج
و از طریح اطر بیرون یضیل به کشید و ان یشاء ربك فیک و ان یشاء ربك فیک بصیرت حق نیست که از

در ابتدا آن قسم

توحید باطنی

سعی خدایان در
توحید باطنی
سعی خدایان در
توحید باطنی
سعی خدایان در
توحید باطنی

نسبت بعرض آمد فرو و در نه پس عالیست پیش خاک تود و اگر بنایت خداوندی بجل
سلطان طایفه را باین طور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را ششم دانند و خود
را تمام با وسایر و مساوت خود را در مرتبای او داند و شقاوت خود را در خلاف مضیات او
شناسد با جمله هوای خود را تابع رضای او سازد و در خیر نبویست علیه و علی الصلوٰۃ
والتسلیماۃ اتمها و اکملها ان یؤمن من احدکم شیئاً یكون هو لا یبعالم لا یحیی
ویداند که رعایت آداب صحبت و مراعات شرائط ضروریات این راه است تا راه افاده
و استفادہ مفتوح گردد و بدوینکال نتیجۃ للصلبۃ و لا شئ فی المجلس بعضی از آداب
و شرائط ضروریہ در معرض بیان آورده می شود بگوش مهوش باید شنید بد آنکه طالب باید
که روزه دل خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بے اذن او نوال
و اذکار نپزدازد و در حضور او بغیر او التفات ننماید و بکلّیت خود متوجه او بنشیند حتی که بذر
هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت و حضور او او انکند نقل کرده اند از
سلطان این وقت که وزیرش پیش او ایستاده بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر التفات بپای
جامه خود کرده بند آن را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد
دید که بغیر او متوجه است بر آن عتاب گفت که این را متضمّن نمیتوانم کرد که تو وزیرین باشی و در حضور
من به بند جامه التفات نمائی باید اندیشید که هر گاه وسائل و بنای و نه را آداب و تقیه در کار است
و سائل وصول الی اللہ را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و مہما آنکس در جائے
نہ الیتم کہ سایہ او بر جامہ او یا بر سایہ او افتد و بر مصلای او پائند و در متوضّات او طهارت
کنند و بظروف خاصہ او استعمال نکنند و در حضور او آب بخورد و طعام تناول نماید و بکسے
سخن نکند بلکه متوجه احدی نگردد و در غیبت پیر در جانب که اوست پا دراز نکند و نزاعی
با نچاند از دو طرف از پیر صادر شود و آنرا صواب و اند اگر چه بطایف صواب نماید او سرچشمک

له اصل نقل
 الفاضل العبد المذنب
 خاتمه سارا فاضله
 من لا اله الا الله
 في سنة الف و ثمان مائة
 في شهر ربيع الثاني
 في يوم الاثنين
 في شهر ربيع الثاني
 في سنة الف و ثمان مائة

آنها بوده اولیای همان عصرند یا مطلقاً الحکم لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
 صحیفه شریفه که ایصال داشته بودند بوردان مہنچ و سرور گردید چه نعمتی است که دوستان حق
 بحق علا و ورافاد را یاد فرمایند اندراج یافته بود که حضرت رسالت پناه علیہ السلام
 و الشکایات فرموده است لی مع الله وقت و حضرت ابو ذر غفاری نیز همین گفته و حضرت
 میران محی الدین گفته که پائے من برگردن همه اولیا است و دیگرے نیز همین گفته است
 آگاه گاه بر این دو لفظ غوغا می شود و عنایت نموده نویسند که این دو سخن چه معنی دارد و در
 هر دو چه فرق است متوجه شده تمامی را واضح نوشته که قریب بفهم این غریب باشد ایصال
 نمایند محمد و ما این فقیر در سائل خود نوشته است که آن سرور را با وجود اتمار وقت و وقت اود
 هم بوده است و آن وقت و زمین ادا کے نماز بوده است و الصلوات معراج المومنین
 باشد و امیر حق بایکال شایسته عدل و انبیاء این مطلب و ابو ذر غفاری بورت
 و تبعیت نیز باین دولت مشرف شده باشد چه محل تابعان آن سرور را از جمیع کمالات او علیکم
 و علیہم الصلوات و الشکایات بطریق وراثت و تبعیت نصیب وافر است و حظ کامل
 و آنچه حضرت شیخ عبدالقادر قدس بیرون فرموده قد مر هذا کلمة ربی کل ول الله صا
 عوارف که مرید و مریبا سے شیخ ابوالنجیب شہروردی است کہ از مشرمان و مصاحبان حضرت
 شیخ عبدالقادر بوده است این کلمہ را از ان کلمات ساخته است کہ مشعر است کہ از شایخ
 و ربانیت احوال بواسطہ بقایا کے سکر صد و ریافته اند و در لغات از شیخ حجاز ریاس کہ از شایخ
 حضرت شیخ است نقل کرده است کہ او بطریق فرست فرموده کہ این عجمی آدمیت کہ در
 وقت و سے برگردن همه اولیا خواهد بود و ہر آئینہ مامور شود و باتکہ بگوید قد مر هذا کلمة ربی
 کل ول الله و ہر آئینہ آنرا بگوید و ہر اولیا گردن نہند بہر تقدیر حضرت شیخ و این کلام محقق اند
 این کلام خواه از بقایا کے سکر از نشان سر ز زوہ باشد و خواہ مامور باشد باطہار این کلام

الفاضل العبد المذنب
 خاتمه سارا فاضله
 من لا اله الا الله
 في سنة الف و ثمان مائة
 في شهر ربيع الثاني
 في يوم الاثنين
 في شهر ربيع الثاني
 في سنة الف و ثمان مائة

الفاضل العبد المذنب
 خاتمه سارا فاضله
 من لا اله الا الله
 في سنة الف و ثمان مائة
 في شهر ربيع الثاني
 في يوم الاثنين
 في شهر ربيع الثاني
 في سنة الف و ثمان مائة

تقدم ایشان برگزیده های جمیع اولیاء آن وقت بوده است و جمیع اولیاء آن وقت زیر قدم ایشان
 بوده اند لیکن باید دانست که این حکم مخصوص باولیای آن وقت است اولیای ما تقدم
 و اما خرازمین حکم خارج اند چنانکه از کلام شیخ محمّد مفهومی میشود که قدم او در وقت و سبب برگردن
 همه اولیای خواهد بود و نیز غرضی که در بغداد بوده است و حضرت شیخ عبد القادر و ابن متعالی
 زیارت او رفته بودند آن غوث بطریق فرست در حق شیخ گفته که بی منیم ترا در بغداد که بمنبر آید
 و میگوئی قد مجتهد علی رقبته کل ولی الله و بی منیم اولیاء وقت ترا که همه گرد نهائے
 خود را پست کرده اند اجلال و اکرام ترا از کلام این بزرگ نیز مفهومی میشود که آن حکم مخصوص باولیای
 آن وقت بوده است و درین وقت نیز اگر کسی را حضرت حق سبحانه و تعالی چشم بنیاعطا فرماید
 بنید چنانچه آن غوث دیده بود که گرد نهائے اولیاء آن وقت زیر قدم و سبب اند و این حکم
 تجاوز بغیر اولیاء آن وقت نکرده است و را اولیای ما تقدم باجماع چگونه مجوز بود که شامل اصحاب کرام
 است که یقین از حضرت شیخ افضل اند و در ماخر نیز چگونه شش باشد که شامل حضرت مهدی است
 که آن سرور علیه السلام و الصلوة والسلام بقدر اوست و اوست و اوست را بوجود
 او بشتر ساخته و او را خلیفه الله فرموده و همچنین اصحاب حضرت عیسی علیه السلام و علیه
 الصلوة والسلام که از انبیاء الواعزم است از سابقانند و بواسطه متابعت این شریعت
 باحق به اصحاب خاتم الرسل اند علیه و علیهم الصلوة والسلام و از بزرگی متاخران این امت
 تواند بود که آن سرور فرموده باشد علیه و علیهم الصلوة والسلام و لا یدر احق لهم
 خیر ام اخیهم باجماع حضرت شیخ عبد القادر را در ولایت شان عظیم است و درجه علیا است
 ولایت خاصه محمدیه را علی اصحابها الصلوة والسلام و الخیرة از راه سه بنقطه آخر رسانیده
 است و سه حلقه آن دایره گشته از اینجا که تو هم نیکو که چون شیخ سه حلقه و اثره ولایت محمدیه
 بود باید که از همه اولیای افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیاء است علی بنیینا

و این است که در وقت و سبب برگردن همه اولیای خواهد بود و نیز غرضی که در بغداد بوده است و حضرت شیخ عبد القادر و ابن متعالی زیارت او رفته بودند آن غوث بطریق فرست در حق شیخ گفته که بی منیم ترا در بغداد که بمنبر آید و میگوئی قد مجتهد علی رقبته کل ولی الله و بی منیم اولیاء وقت ترا که همه گرد نهائے خود را پست کرده اند اجلال و اکرام ترا از کلام این بزرگ نیز مفهومی میشود که آن حکم مخصوص باولیای آن وقت بوده است و درین وقت نیز اگر کسی را حضرت حق سبحانه و تعالی چشم بنیاعطا فرماید بنید چنانچه آن غوث دیده بود که گرد نهائے اولیاء آن وقت زیر قدم و سبب اند و این حکم تجاوز بغیر اولیاء آن وقت نکرده است و را اولیای ما تقدم باجماع چگونه مجوز بود که شامل اصحاب کرام است که یقین از حضرت شیخ افضل اند و در ماخر نیز چگونه شش باشد که شامل حضرت مهدی است که آن سرور علیه السلام و الصلوة والسلام بقدر اوست و اوست و اوست را بوجود او بشتر ساخته و او را خلیفه الله فرموده و همچنین اصحاب حضرت عیسی علیه السلام و علیه الصلوة والسلام که از انبیاء الواعزم است از سابقانند و بواسطه متابعت این شریعت باحق به اصحاب خاتم الرسل اند علیه و علیهم الصلوة والسلام و از بزرگی متاخران این امت تواند بود که آن سرور فرموده باشد علیه و علیهم الصلوة والسلام و لا یدر احق لهم خیر ام اخیهم باجماع حضرت شیخ عبد القادر را در ولایت شان عظیم است و درجه علیا است ولایت خاصه محمدیه را علی اصحابها الصلوة والسلام و الخیرة از راه سه بنقطه آخر رسانیده است و سه حلقه آن دایره گشته از اینجا که تو هم نیکو که چون شیخ سه حلقه و اثره ولایت محمدیه بود باید که از همه اولیای افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیاء است علی بنیینا

و این است که در وقت و سبب برگردن همه اولیای خواهد بود و نیز غرضی که در بغداد بوده است و حضرت شیخ عبد القادر و ابن متعالی زیارت او رفته بودند آن غوث بطریق فرست در حق شیخ گفته که بی منیم ترا در بغداد که بمنبر آید و میگوئی قد مجتهد علی رقبته کل ولی الله و بی منیم اولیاء وقت ترا که همه گرد نهائے خود را پست کرده اند اجلال و اکرام ترا از کلام این بزرگ نیز مفهومی میشود که آن حکم مخصوص باولیای آن وقت بوده است و درین وقت نیز اگر کسی را حضرت حق سبحانه و تعالی چشم بنیاعطا فرماید بنید چنانچه آن غوث دیده بود که گرد نهائے اولیاء آن وقت زیر قدم و سبب اند و این حکم تجاوز بغیر اولیاء آن وقت نکرده است و را اولیای ما تقدم باجماع چگونه مجوز بود که شامل اصحاب کرام است که یقین از حضرت شیخ افضل اند و در ماخر نیز چگونه شش باشد که شامل حضرت مهدی است که آن سرور علیه السلام و الصلوة والسلام بقدر اوست و اوست و اوست را بوجود او بشتر ساخته و او را خلیفه الله فرموده و همچنین اصحاب حضرت عیسی علیه السلام و علیه الصلوة والسلام که از انبیاء الواعزم است از سابقانند و بواسطه متابعت این شریعت باحق به اصحاب خاتم الرسل اند علیه و علیهم الصلوة والسلام و از بزرگی متاخران این امت تواند بود که آن سرور فرموده باشد علیه و علیهم الصلوة والسلام و لا یدر احق لهم خیر ام اخیهم باجماع حضرت شیخ عبد القادر را در ولایت شان عظیم است و درجه علیا است ولایت خاصه محمدیه را علی اصحابها الصلوة والسلام و الخیرة از راه سه بنقطه آخر رسانیده است و سه حلقه آن دایره گشته از اینجا که تو هم نیکو که چون شیخ سه حلقه و اثره ولایت محمدیه بود باید که از همه اولیای افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیاء است علی بنیینا

و این است که در وقت و سبب برگردن همه اولیای خواهد بود و نیز غرضی که در بغداد بوده است و حضرت شیخ عبد القادر و ابن متعالی زیارت او رفته بودند آن غوث بطریق فرست در حق شیخ گفته که بی منیم ترا در بغداد که بمنبر آید و میگوئی قد مجتهد علی رقبته کل ولی الله و بی منیم اولیاء وقت ترا که همه گرد نهائے خود را پست کرده اند اجلال و اکرام ترا از کلام این بزرگ نیز مفهومی میشود که آن حکم مخصوص باولیای آن وقت بوده است و درین وقت نیز اگر کسی را حضرت حق سبحانه و تعالی چشم بنیاعطا فرماید بنید چنانچه آن غوث دیده بود که گرد نهائے اولیاء آن وقت زیر قدم و سبب اند و این حکم تجاوز بغیر اولیاء آن وقت نکرده است و را اولیای ما تقدم باجماع چگونه مجوز بود که شامل اصحاب کرام است که یقین از حضرت شیخ افضل اند و در ماخر نیز چگونه شش باشد که شامل حضرت مهدی است که آن سرور علیه السلام و الصلوة والسلام بقدر اوست و اوست و اوست را بوجود او بشتر ساخته و او را خلیفه الله فرموده و همچنین اصحاب حضرت عیسی علیه السلام و علیه الصلوة والسلام که از انبیاء الواعزم است از سابقانند و بواسطه متابعت این شریعت باحق به اصحاب خاتم الرسل اند علیه و علیهم الصلوة والسلام و از بزرگی متاخران این امت تواند بود که آن سرور فرموده باشد علیه و علیهم الصلوة والسلام و لا یدر احق لهم خیر ام اخیهم باجماع حضرت شیخ عبد القادر را در ولایت شان عظیم است و درجه علیا است ولایت خاصه محمدیه را علی اصحابها الصلوة والسلام و الخیرة از راه سه بنقطه آخر رسانیده است و سه حلقه آن دایره گشته از اینجا که تو هم نیکو که چون شیخ سه حلقه و اثره ولایت محمدیه بود باید که از همه اولیای افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیاء است علی بنیینا

اللَّهُ جَلَّ وَعَلَا مَنْ لَا يَصْلَحُ وَيَعْرِفُونَ
 أَهْلَ الْأَسْتِعْدَادِ الَّذِينَ اسْتَعْلَوْا اللَّهَ
 سُبْحَانَهُ وَوَصَلُّوا إِلَى خُصْرَةِ الْجَمْعِ
 قَدْ هَذَا فِرَاسَةُ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ وَأَمَّا فِرَاسَةُ
 أَهْلِ السَّرِيَاظَةِ بِاجْمُوعِ الْخُلُوعِ وَ
 تَصْفِيَةِ الْبَاطِنِ مِنْ غَيْرِ وَصْلَةٍ إِلَى بَحْرِ
 الْحَقِّ تَعَالَى فَلَهُمْ فِرَاسَةُ كَشْفِ الصُّورِ
 وَالْإِخْبَارِ بِالْمَغِيبَاتِ الْمُخْتَصَّةِ بِالْخَلْقِ
 فَإِنَّهُمْ لَا يُخْبِرُونَ إِلَّا عَنِ الْخَلْقِ
 لَا تَنْهَمُ مَحْجُوبُونَ عَنِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَأَمَّا
 أَهْلُ الْمَعْرِفَةِ فَلَا اسْتِغْثَالَ لَهُمْ بِأَيِّدِ عَلَيْهِمْ
 مِنْ مَعَارِفِ الْحَقِّ تَعَالَى لَا يَكُونُ إِنْجِلَافُهُمْ
 إِلَّا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى وَلَكَمَا كَانَ الْعَالَمُ
 أَكْثَرُهُمْ أَهْلُ الْقِطَاعِ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ
 وَاسْتِغْثَالِ بِالْذُّبِيَا مَالَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَى
 أَهْلِ كَشْفِ الصُّورِ وَالْإِخْبَارِ عَمَّا غَابَ
 مِنْ أَحْوَالِ الْخُلُوقَاتِ فَظَنُّوهُمْ وَ
 ائْتَقَدُوا أَنَّهُمْ أَهْلُ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ
 وَأَعْرَضُوا عَنْ كَشْفِ أَهْلِ الْحَقِيقَةِ وَأَتَمُّوْهُ
 هُمْ فِيمَا يُخْبِرُونَ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَقَالُوا

صلح حضرت حق اند جل و علا ایانا که صلح
 آن نیستند و ایشان به ایشان است و این است و اگر حق
 سبحانه در شنیدند و حضرت جمع در شنیدند و همین است
 و است این معرفت و اما آنکه میفرماید این بگوشی
 و عقلت و تصفیه باطن بدون از وصول
 بحق تعالی پس ایشان افراسنی است در
 کشف صور مخلوقات و اخبار از مغیبات
 مختصه بخلق پس ایشان خبر میدهند مگر از خلق زیرا که ایشان
 از حق بیجا محجوب اند و اما این معرفت پس خبر میدهند
 مگر از حق تعالی از جهت اشتغال ایشان با آنچه وارد
 میشود و ایشان از معارف و علوم که متعلق اند به حق
 تعالی و هرگاه اکثری از عالم مستطیع اند از حق سبحانه
 مشتغول اند بدینا قلوبشان بسوی آن باب کشف
 صور مغیبات و اهل اخبار را از احوال
 غایبه مخلوقات مائل گشته است از اینجا
 است که معظم و بیشتر اهل کشف و اخبار
 را و اعتقاد نمودند که ایشانند اهل الله و خاصته
 الله و روگردانیدند از کشف اهل حقیقت
 و شتم ساختند ایشان را در حریفی که از
 حق سبحانه خبر می دهند و گفتند

در معرفت

در احوال
کتابخانه ملی

لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ أَهْلَ الْحَقِّ لَكُنَّا لَهُمْ مُّوَدِّعِينَ
 لَكُنَّا لَهُمْ مُّوَدِّعِينَ أَعْوَالِنَا وَاعْوَالِ الْمَخْلُوقَاتِ
 وَإِذَا كُنَّا لِلْأَقْدَرِ رُوْنًا عَلَى كَسْفٍ أَخْلَا
 الْمَخْلُوقَاتِ فَكَيْفَ يَقْدِرُونَ عَلَى كَسْفِ
 أُمُورٍ أَعْلَى مِنْ هَذَا وَكَذَلِكَ هَذَا
 الْقِيَاسُ الْفَاسِدُ وَغَمِيتٌ عَلَيْهِمُ
 الْأَنْبَاءُ الصَّحِيحَةُ وَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
 تَعَالَى قَدْ خَلَقَ هَؤُلَاءِ عَنْ مُلَاحَظَةِ
 الْخَلْقِ وَخَصَّهُمْ وَشَغَلَهُمْ عَمَّا سِوَاهُ
 حِمَايَةِ لَهُمْ وَغَيْرِهِ عَلَيْهِمْ وَلَوْ كَانُوا مِنْ
 يَتَعَرَّضُونَ إِلَى أَعْوَالِ الْخَلْقِ مَا صَحَّحُوا
 لِلْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَقَدْ رَأَيْنَا أَهْلَ الْحَقِّ
 إِذَا التَّفَقُّوا أَذْنَى النِّفَاقِ إِلَى كَسْفِ
 الصُّوَرِ أَدْرَسُوا مِنْهَا مَا لَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِمْ
 عَلَى إِدْرَاسِهِ بِالْفِلَسَفَةِ الَّتِي يُشَبِّهُهَا
 أَهْلُ الْمَعْرِفَةِ وَهِيَ الْفِلَسَفَةُ فِيهَا يَتَعَلَّقُونَ
 بِالْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَمَا يَقْرُبُ مِنْهُ وَمَا
 فِلَسَفَةُ أَهْلِ الصِّفَاءِ الْخَارِجِينَ الْمُتَعَلِّقِينَ
 بِالْخَلْقِ فَلَا يَتَعَلَّقُونَ بِجَنَابِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ
 وَلَا مَا يَقْرُبُ مِنْهُ وَكَثَرَتْ أَلْسُنُ الْمُسْلِمِينَ

لَا يَفْقَهُونَ بَابَ الْمَعْرِفَةِ
 وَحَقِيقَتِ الْأَشْيَاءِ سَمَاءَ
 وَفَلَسَفَةِ وَتَقْدِيرِهَا

بَابُ الْمَعْرِفَةِ
 وَحَقِيقَتِ الْأَشْيَاءِ

وَالْقَرِيبُ

که ایشان اگر اهل حق بودند چنانکه گمان دارند
 البته خبر میدادند ما را از احوال ما و احوال مخلوقات
 و هرگاه بر کشف احوال مخلوقات قدرت ندارند
 بر کشف امور علی از این چگونه قدرت دارند
 و بدروغ داشتند اینها را باین قیاس فاسد
 و مخفی مانند ایشان است این قیاس صحیح و درست است
 که حق تعالی مَصُون و شسته است ایشان را
 از ملاحظه خلق و مخصوص کرده است بخود و بر
 گردانیده است ایشان را از غیر خود و از جهت تمام
 ایشان و رشک بردن بر ایشان و اگر میفرمود
 ایشان او را بکشدند گمان بسوء خلق ایشان
 حق سبحانۀ تعالی بودند و هر آینه دیده ایم حق
 را چون بجانب کشف صورت او نه التفات
 نمودند یا گفتند از این چیز که را که غیر ایشان
 بر او کشف قدرت نه ندارد و بفرستند که اهل معرفت
 داشته اند و آن فرستیدند در چیزیکه بچیز
 تعلق دارد و در چیزیکه قریب بولیت حق سبحانه
 و اما فرستیدند از باب صفا که خارج اند و متعلق
 بخلق پس بجانب حق سبحانه را و تعلق است
 و نه چیزیکه قریب بود و جل سلطان و شرک است و در احوال

منه غایت بخل و بخل و بخل و بخل

عده باری و در احوال و بخل و بخل

سه بران از احوال و بخل و بخل

وَالنَّصَارَىٰ وَالْيَهُودَ وَسَائِرَ الطَّاغُوتِ
فِيهَا لَأَنهَآ لَيْسَتْ شَرِيفَةً عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَ
فَيُخْتَصَّ بِهَا أَهْلُهَا *

وَنَصَارَى وَيَهُودٍ وَطَوَافٍ وَبِكِرَارٍ خَلْقٍ زَبْرًا
كِه وپرانندو حق سبحانه انمنزلتے نیست كه
مخصوص كند آنرا با بابل خود
ان نزول حقیقت

کتاب درود و تحیات

بمقدمه و تراویح جامع علوم ظاهره و معارف و انوار باطنیه محمد الدین خوانده محمد شمس الدین
تعالی صد دریافت در بیان معارفیکه بصفات ثانیه واجب الوجود تعالی تقدس تعلق دارد
و تحقیق مبادی تعینات انبیاء علیهم الصلوات و السلیمات و مبادی تعینات سایر خلایق
و حقوق جزئیات با کلی خود و عدم جواز انتقال جزئیات یک کلی بسوی کلی دیگر و در فرق میان
تجلی و ظهور و انبیاء و اولیاء علیهم الصلوات و السلیمات و در بیان حصول اصل عریان مرئی
تا بیان رباب وجود توسط انبیاء علیهم الصلوات و السلیمات و تحقیق الفاظ محمود و محمل که در عبارت
مشایخ قدس الله تعالی سرار هم واقع شده اند و صایبات کتب صفات ثانیه حقیقیه واجب
الوجود تعالی و تقدس که اول شان صفة الحیوة است و اخیر شان صفت تکوین قیسم اند قسم
که تعلق آن بعالم غالب است و اضافت آن بخلائق بیشتر کالتکوین از بیجا است که جمعی از اهل سنت
و جماعت انکار وجود او نموده اند و گفته اند که تکوین از صفات اضافیه است و الحق آنکه من الصفات
الحقیقیة الغالبة علیها الاضافة و قیسم دیگر آنست که اضافه دارد اما کمتر از قیسم سابق کالعالم
و القدرة و الامداد و السمع و البصر و الکلام و قیسم ثالث اعلاست اقسام ثلثه است که
از ایه هیچ وجهی تعلق نیست و از ایه اضافت ندارد و کالحیوة این صفت هم جمیع صفات
و خلایق از آن بابتی کل اقرب باین صفت صفت علم است که متبدل تعین خاتم الرسل است علیه
و علیهم الصلوات و السلیمات اتمها و اکملها و صفات دیگر مبادی تعینات خلایق دیگر

این عبارت در کتاب
تفسیر جامع
در بیان صفات
و تعینات
و در بیان
تعلق با
تعالی
و در بیان
تعلق با
خلایق
و در بیان
تعلق با
تعالی
و در بیان
تعلق با
خلایق

این عبارت در کتاب
تفسیر جامع
در بیان صفات
و تعینات
و در بیان
تعلق با
تعالی
و در بیان
تعلق با
خلایق
و در بیان
تعلق با
تعالی
و در بیان
تعلق با
خلایق

این عبارت در کتاب
تفسیر جامع
در بیان صفات
و تعینات
و در بیان
تعلق با
تعالی
و در بیان
تعلق با
خلایق
و در بیان
تعلق با
تعالی
و در بیان
تعلق با
خلایق

[illegible]

شد که وصل عریان مخصوص بولایت محلیست و دیگران را هر چند محجب مرتفع شود اما از حیلوله همچو
 پیراهن شکر که از راه ^{پرده غیور و صفات ۱۲} توسط حقیقت محمدی حاصل میگردد چاره نبود و حکما پس از اخفی که نهایت
 مرتب انسانی است در علو باندازه آن حیلوله بقیه میماند پس بلاخطه آن بقیه اطلاق قنائ
 مطلق مجوز نباشد بقائ آن بقیه را غیر از محمدی کیمت که در یابد و از هزاران محمدی المشرب
 اگر یکی را این حدت نظیر پیدا شود ^{نوری} مستقیم است شایخ طبقات اکثر نشان تا روح و سخن
 کرده اند کم کس باشد که از خفی سبب گفته باشد تکلیف از اخفی و آنکه در دریائے خفی غوطه زده
 باشد و هر قدر از ذرات آن رسیده و اطلاع یافته کثرت احم است ذلک فضل الله یؤتی به
 من یشاء و الله ذو الفضل العظیم سوال معتقد تو آنست که هر چه بی را عکیده و علی الله
 الصلوة و السلام از کمالات حاصل آید کل تابعان او را نیز تبعیت از ان کمالات نصیب
 پس لازم آید که از وصل عریان نیز نصیب باشد و حال آنکه همان نبی در میان حامل است چو
 حیلوله نبی در وصل عریان ضرر ندارد و چه آن وصل تبعیت است نه باصالة پس حیلوله مؤکد
 تبعیت باشد نه منافی چنانچه تبعیت حصول متوسط است نه رفع متوسط که آن مناسب مقام
 اصالة است پس هم حیلوله باشد و هم وصل عریان تبعیت میشود و فافهم سوال فرقیست
 که در ماوه کمال تابعان بی علیهم الصلوات و التسلیمات و وصل عریان و تجلی ذات
 اطلاق میکنند و در انبیاء و دیگر صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیهم این اطلاق
 تجویز نمیکند یا آنکه حیلوله نبی ماعلی الصلوة و السلام و در هر دو ماوه حامل است جواب تجویز
 این اطلاق در ماوه کمال تابعان باعتبار تبعیت است که توسط نبی منافی آن اطلاق نیست
 چنانکه گذشت و در انبیاء و دیگر علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات اگر این اطلاق تجویز یابد
 باعتبار اصالة خواهد بود و چه این بزرگواران باصالة قطع منازل فرموده بحضرت ذات تعالی
 و تقدس رسیده اند و شک نیست که حصول متوسط و صورت اصالة منافی آن اطلاق خواهد

لغرض انشا بر این
 شریعت و احکام
 بدست راجع است که
 پس در بیان جلیوت
 جلیوت را فافهم
 والله اعلم بالصواب

و در بیان
 کتب اربعه

نه خفی اطلاق و کل
 بیان و کمال ذات
 لعل کمال ذات

والتسليمات پیر این شعر مطلوب گشته است پس ناچار اول فیضی که میرسد بآن تحقیقت اصال
میاید بعد از آن بتوسط او دیگران میرسد و حتی تبعیت همین حصول توسط است پس آن اصاله
باین تبعیت جنگ ندارد و نیک باید دریافت تبعیت که در حق ائمتان گفته شده است و راء
این تبعیت است که مثالی اصاله است کما من غیره فاذا فقه اگر گویند که در مراتب عروج از
مرتبه صفة الحیوة نیز نصیب محل است یا نه گویم که هست اگر گویند که در بالاند کور شد که در نهایت
این صفت را محتمل و تلاشی است در حضرت ذات تعالی و تقدس نصیب کمال ان مقام محو
و تلاشی چه بود و حال آنکه تو در بالا گفته که تعینات خالق را محتمل عینی نیست اگر نیست نظری
است که محتمل عینی با اتحاد و زندقه میرساند جواب محتمل عینی چه در کار محتمل نظری کافیت
اگر چه در این محتمل مراتب متفاوت باشد فاضل و الله سبحانه و اعلم بحقیقته الحاکم السلام
على سيدنا محمد و آلِهِ و الزم متابعة المصطفی علیک و علی آلِهِ الصلوات و التسلیمة و لا اله الا الله

مکتوبہ صد و نو و دو و چوبیس (۲۹۵)

سجاجی یوسف کشمیری صدر یافته در بیان نظر بر قدم و هوش در دم و سفر و وطن و خلوة
 در انجمن که اصول مقررہ طریقیہ علیہ نقشبندیہ است قدس سرہ تعالی اش را مستانیجا باید دانست
 که یکی از اصول مقررہ طریقیہ نقشبندیہ قدس سرہ تعالی اش را مستانیجا طریقیہ است
 مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید که نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل بفوق نماید زیرا که
 خلاف واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق میفرماید و قدم را ردیف خود مینماید زیرا که خروج از مرتبہ
 علو اول نظر است بعد از آن قدم صعود مینماید و چون قدم بمرتبہ نظر رسید نظر از آنجا بر زمینہ بالا می
 و قدم بتبعیت آن نیز صعود میفرماید بعد از آن باز نظر از آن مقام ترقی میکند علی هذا القیاس
 و اگر مراد آنست که نظر باید که بمقام ترقی نماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد پس آن نیز غیر واقع

یعنی نظر اگر چه از قدم تجاوز نکند ولیکن این چنین متعلقه تشریفیه است که آنجا الحظ ۱۲

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مکتبہ اسلامیہ

۱۲
 یعنی نظر بدی که
 در آن مقدمه و آن
 پیش می رود ۱۲
 یعنی کسی که
 از پیش می رسد
 به او سرزنش = آن
 لایحه = آن

4. 2014

مجموعه

حصول اندراج نهایت فی البدایه است که مخصوص باین طریق علیّه است هر چند سیر در نفس
در جمیع طرق است اما بعد از حصول سیر آفاقی است و در نظریه شروع ازین سیر است و سیر آفاقی
در ضمن این سیر بدرج است و باین اعتبار اگر درین طریق عالی اندراج البدایه فی نهایت نیز
گوئیم گنجایش دارد و کلمه چهارم که قرین این کلمات سه گانه است کلمه خلوت در انجمن است
هرگاه سفر در وطن پیشتر شد پس در انجمن نیز در خلوتخانه وطن سفر نماید و تفرقه آفاق کجوه النفس
راه نیابد این نیز بر تقدیر است که در راه کجوه را بر بسته باشد و روز نهانند و دو ساخته پس باید
که در انجمن تفرقه مشکوک و مخاطب نباشد و تکلیف احدی نکند و و این همه مختلالت و تحکفات در
ابتدا است و در وسط و در انتها هیچ ازینها در کار نیست و عین تفرقه جمعیت است و در غفلت
حاضر از اینجا که گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه در حق منتهی مطلقا مساوی است لایکامراد است
که تفرقه و عدم تفرقه در جمیع باطن او برابری اند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از
ظاهر نیز دفع نماید اولی و ثانی خواهد بود و قال الله سبحانه و تعالی لیسب علیک و علی الله
الصلاة والسلام و اذکر اسم ربک و تتکل الیه بتبلیک باید دانست که در بعضی اوقات
از تفرقه ظاهر بیچاره نبود که حقوق خلق او نشود پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد
اما تفرقه باطن هیچ وقتی از اوقات مستحسن نیست که آن خالص از برای حق است مستحکمه پس
سه حصه از عباد مسلم از برای حق شد بجل شأنه باطن تمام و نصف از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر
برای او و حقوق خلق ماند و در او اوست آن حقوق چونکه امتثال او امر حق است سبحانه
آن نصف و یکیم راجع بحق گشت تعالی و تقدس الیه یرجع الامر و کله فاعبداه و السلام

کتاب و صلوات و نود و ششم

و بیان بساطت صفات حق جل و علا و نفی تعارض و تعلق آن باشیاء حضرت محمد ز اولی و آخر محمد
ص

در بیان این سیر در این طریق عالی اندراج البدایه فی نهایت نیز
گوئیم گنجایش دارد و کلمه چهارم که قرین این کلمات سه گانه است کلمه خلوت در انجمن است
هرگاه سفر در وطن پیشتر شد پس در انجمن نیز در خلوتخانه وطن سفر نماید و تفرقه آفاق کجوه النفس
راه نیابد این نیز بر تقدیر است که در راه کجوه را بر بسته باشد و روز نهانند و دو ساخته پس باید
که در انجمن تفرقه مشکوک و مخاطب نباشد و تکلیف احدی نکند و و این همه مختلالت و تحکفات در
ابتدا است و در وسط و در انتها هیچ ازینها در کار نیست و عین تفرقه جمعیت است و در غفلت
حاضر از اینجا که گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه در حق منتهی مطلقا مساوی است لایکامراد است
که تفرقه و عدم تفرقه در جمیع باطن او برابری اند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از
ظاهر نیز دفع نماید اولی و ثانی خواهد بود و قال الله سبحانه و تعالی لیسب علیک و علی الله
الصلاة والسلام و اذکر اسم ربک و تتکل الیه بتبلیک باید دانست که در بعضی اوقات
از تفرقه ظاهر بیچاره نبود که حقوق خلق او نشود پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد
اما تفرقه باطن هیچ وقتی از اوقات مستحسن نیست که آن خالص از برای حق است مستحکمه پس
سه حصه از عباد مسلم از برای حق شد بجل شأنه باطن تمام و نصف از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر
برای او و حقوق خلق ماند و در او اوست آن حقوق چونکه امتثال او امر حق است سبحانه
آن نصف و یکیم راجع بحق گشت تعالی و تقدس الیه یرجع الامر و کله فاعبداه و السلام

در بیان این سیر در این طریق عالی اندراج البدایه فی نهایت نیز
گوئیم گنجایش دارد و کلمه چهارم که قرین این کلمات سه گانه است کلمه خلوت در انجمن است
هرگاه سفر در وطن پیشتر شد پس در انجمن نیز در خلوتخانه وطن سفر نماید و تفرقه آفاق کجوه النفس
راه نیابد این نیز بر تقدیر است که در راه کجوه را بر بسته باشد و روز نهانند و دو ساخته پس باید
که در انجمن تفرقه مشکوک و مخاطب نباشد و تکلیف احدی نکند و و این همه مختلالت و تحکفات در
ابتدا است و در وسط و در انتها هیچ ازینها در کار نیست و عین تفرقه جمعیت است و در غفلت
حاضر از اینجا که گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه در حق منتهی مطلقا مساوی است لایکامراد است
که تفرقه و عدم تفرقه در جمیع باطن او برابری اند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از
ظاهر نیز دفع نماید اولی و ثانی خواهد بود و قال الله سبحانه و تعالی لیسب علیک و علی الله
الصلاة والسلام و اذکر اسم ربک و تتکل الیه بتبلیک باید دانست که در بعضی اوقات
از تفرقه ظاهر بیچاره نبود که حقوق خلق او نشود پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد
اما تفرقه باطن هیچ وقتی از اوقات مستحسن نیست که آن خالص از برای حق است مستحکمه پس
سه حصه از عباد مسلم از برای حق شد بجل شأنه باطن تمام و نصف از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر
برای او و حقوق خلق ماند و در او اوست آن حقوق چونکه امتثال او امر حق است سبحانه
آن نصف و یکیم راجع بحق گشت تعالی و تقدس الیه یرجع الامر و کله فاعبداه و السلام

همه اوران مرتبه در آن واحد متحرک می بنیم و تصرف را عین غیر تصرف می یابیم و عین را عین
مقرب میدانم و گوید که با وجود این جامعیت کلمه را با هیچ یک از این اقسام تعلق نیست و
اوین بهشتی است و هیچ یک از عقلا انکار آن شخص نمی نماید و استبعاد آن نمیکند و در محقق
فیه والله المثل الا حکله پیرا استبعاد کنند و توقف نمایند اگر گویند که مثل این سخن که گفته
است چه شد اگر گفته است اما مخالف سخن دیگران نیست و نامناسب مرتبه واجب
تعالی را تقدس است خبر بوزه بخور ترا بیا لیز چه کار به مثالیکه در مخلوقات میتوان گفت از برای
توضیح این معرفت است که گفته اند که در علم بعثت مستلزم علم معلول است و درین صورت
بالاصالة مدبر که متوجه علت است و تعلق بعثت پیدا کرده است علم معلول به تبعیت آن علم علت آمده
بے آنکه تعلق ثانوی پیدا کرده باشد اما از باب معقول درین صورت نیز به تعلق علم در مرتبه ثانوی معلول
معلول تجویز نخواهند کرد اگرچنین تعلق بالا صالة نباشد لکن مثال قریب تر ازین مثال معلوم نیست
که پیدا شود مقصود توضیح است نه اثبات و الله تعالی اعلم بحقائق الامور و حکما و الصلوة
و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی اله من الصلوات
و التحیات المبارکات انتم های اکملها

در مرتبه اولی که در معرفت است

در مرتبه اولی که در معرفت است

در مرتبه اولی که در معرفت است

در مرتبه اولی که در معرفت است

در مرتبه اولی که در معرفت است

بسم الله الرحمن الرحیم صدر در یافتن حقایق احاطه و سرایان حق سبحانه و تعالی آن
باینکه در رعایت حفظ مراتب و جوی و امنکافی

اصل	ترجمه از صحیح
اعلم ان احاطة الحق سبحانه بالاشياء	بدانکه احاطه حق سبحانه باشیاء و سرایان و ملکات
و سرایانه فیها کما احاطة الجبل بالمفصل و سرایان	در آنجا و در ملکات احاطه محمل است بمفصل و سرایان

برای این که همه را در یک جا
نمایند و در یک جا

کتابت این اسم باین
ترتیب

تعیین شده است که
این اسم را در این
ترتیب بنویسند
و در این ترتیب
نویسند

و در این ترتیب
نویسند

فیه کالکلمه مثلا ساریه فی جمیع
اقسامها من الاسم والفعل والحرف وکذا
فی قسام الأقسام من الماضی والمضارع
والماز و التثنی والمصدر فاسم الفاعل
والمفعول والمستثنی المتصل والمنقطع والحال
والتبیین والشکائی والسریحی والتألیف
والحروف الجارة والتأصبة والحروف
المختصة بالأفعال والحروف المختصة
بالأسماء والحروف الداخلة علیها إلى غیر
ذلك من الأقسام الحاصلة من التقسیمات
الغیر المتناهية فهذه الأقسام كلها ليست
غیر الکلمة بل هي لا اعتبار لک مندرج
تحت الکلمة ما زاد فی تفصیلها وتمیزها
عن الکلمة وفي تمیز بعضها عن بعض
شئ إلا اعتبار العقل وفي الخارج ليست
إلا الکلمة ولهذا صرح الحمل ولكن
لکل مرتبة من المراتب اسم یختص هو
بها وأحكام لا توجد فی غیرها مثلا
الدال علی المعنی بالاستقلال مع
الإقتران بالزمان فعل و غیره فإقتران اسم

و در و و و چنانکه کلمه مثلا ساریه در جمیع اسم
خود از اسم فعل وحرف و همچنین در اقسام
اقسام خود از ماضی و مضارع و امر و نهی
و مصدر و اسم فاعل و مفعول و مستثنی
متصل و منقطع و حال و تمیز و شکائی و
رباعی و خماسی و حروف جاره و
ناصبه و حروف مخصوصه بأفعال
و حروف مخصوصه بأسماء و حروف در آینده
بر اسم فعل و اقسام و بیکه از تقسیمات
غیر محصوره پدید آید پس این همه اقسام
با کلمه بیایت ندارد بلکه همه اینها اعتبارا
مندرج در کلمه و زیاده نشده است و تفصیل
و تمیز اینها از کلمه و در تمیز بعضی از اینها از بعضی
و بیکه غیر از اعتبار عقل نیست و خارج
لکریک کلمه و بهین سبب صحیح گشته است
حمل. هذا. و لیکن هر مرتبه را از
مراتب اسمی است مخصوص احکامیت
مختص مثلا دالت کننده بر معنی مستقل
باقتران زمان فعل است و بغير از
اقتران اسم

وغير الذال على المعنى بالاضافة لقليل
 وكذا المقترن بالزمان الماضي ففعل
 وبان كان الحال ولا استقبال مضارع
 وما وجد فيه علتان من العمل التبعي
 المشهوره فغير منصرف والا فمنصرف
 وحرفها عملها الجرح جازم وحروف
 عملها النصب ناصبه فاطلاق اسم
 مرتبه على مرتبه اخرى واجزاء احكام
 احدها على الاخرى كاطلاق فعل
 الماضي على المضارع والمنصرف على غير
 المنصرف والجاره على الناصبه مع كون
 المراتب كلها ليست الا الكلمه فاجزاء
 احدها على الاخرى مبالاه مختصه
 وخروج عن الصراط السوي فنقول
 والله سبحانه اعلم ان كل مرتبه من مراتب
 تنزل الوجود سبحانه اسمها مختصا بها واحكامها
 لا توجد الا فيها فالوجوب الذاتي والا
 الذاتي مختصه بمرتبه الجبرم والا كونهية
 ولا مكان الذاتي والافتقار الذاتي مختصه
 بمرتبه الكون والفرق والمرتبه الاولى مرتبه ال

ووالا لتكن منه معنى مستقل حرف ومجتمعا
 بزمان گذشته فعل باضیت و بزمان حال
 و استقبال مضارع و هر چه یافته شود و ران
 و علت از نه عمل مشهوره غیر منصرف
 است و رنه منصرف و حروفیکه عملش
 جبر و وجاره است و حروفیکه عملش نصب
 بود و ناصبه پس اطلاق اسم یک مرتبه بر
 مرتبه دیگر و اجزای احکام یک بر دیگر
 مانند اطلاق فعل ماضی بر مضارع و منصرف
 بر غیر منصرف و جازه بر ناصبه یا آنکه حقیقه
 این همه مراتب غیر از کلمه چیزی دیگر
 نیست ضلالت محض است و خروج است
 از راه مستقیم
 پس گوئیم
 والله سبحانه اعلم که هر مرتبه از مراتب
 تنزل الوجود سبحانه اسم است مختصه با حاکم
 که در غیر آن یافته نشود چنانچه وجوب ذاتی
 و افتقار ذاتی مختص است بمرتبه جمیع و الوهیت
 و امکان ذاتی و افتقار ذاتی مختص است بمرتبه
 کون و فرق و مرتبه اولی مرتبه ربوبیت و غایت

والمعرفت

عند التوقف على
 التركيب والبيان
 فان كان الفعل
 موزنا فعل هذا القول
 مقرب

عند التوقف على
 التركيب والبيان
 فان كان الفعل
 موزنا فعل هذا القول
 مقرب

عند التوقف على
 التركيب والبيان
 فان كان الفعل
 موزنا فعل هذا القول
 مقرب

عند التوقف على
 التركيب والبيان
 فان كان الفعل
 موزنا فعل هذا القول
 مقرب

عند التوقف على
 التركيب والبيان
 فان كان الفعل
 موزنا فعل هذا القول
 مقرب

عند التوقف على
 التركيب والبيان
 فان كان الفعل
 موزنا فعل هذا القول
 مقرب

وَالْمَرْتَبَةُ الثَّانِيَةُ مُرْتَبَةُ الْعِبَادَةِ وَالْخَالِقَةِ
 قَالُوا أَطْلَقَ اسْمًا إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرِ
 وَأَجْرَ أَحْكَامٍ مُخْتَصَّةٍ بِمَرْتَبَةٍ عَلَى الْمَرْتَبَةِ الْآخَرِ
 لَكَانَ زَنْدَقَةً جُرُفَةً وَكُفْرًا مُخْتَصًّا بِالْعَجَبِ
 مِنْ بَعْضِ مَلَاحِظَةٍ وَالزَّانِدُ قَدْ أَهْمَ كَيْفَ
 يَحْطِطُونَ الْمَرَاتِبَ وَيُجَرِّوْنَ أَحْكَامَ مَرْتَبَةٍ
 عَلَى مَرْتَبَةٍ أُخْرَى فَيَصِفُونَ الْمَلِكِينَ بِصِفَاتِ
 الْوَالِجِبِ وَالْوَالِجِبِ بِصِفَاتِ الْمَلِكِينَ مَعَ
 عَلَيْهِمْ تَمَيُّزُ صِفَاتِ الْمَلِكِينَ الَّذِي مَرْتَبَتُهُ
 وَاحِدَةٌ بَعْضُهُمْ عَنْ بَعْضٍ وَافْتِلَافُ
 أَحْكَامِهِمْ عَلَيْهِمْ ثُمَّ بَعْدَهُ زَوَالُ تَمَيُّزِهِمْ وَافْتِلَافُ
 أَحْكَامِهِمْ أَصْلًا مَعَ اتِّحَادِهِمْ فِي الْمَرْتَبَةِ الْكُونِيَّةِ
 فَإِنَّهُمْ يَعْلَمُونَ بِالْبَدَاهَةِ مِثْلَ أَنَّ الْحَرَّ
 وَالْأَشْرَاقَ مِنْ صِفَاتِ النَّارِ الْمُخْتَصَّةِ
 بِهَا لَيْسَتْ وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْمَاءِ وَلَا يُؤْ
 بِهَا الْمَاءُ وَكَذَا الْبَرْدُ الَّذِي لَمْ يَخْتَصَّ
 بِالْمَاءِ لَيْسَتْ فِي النَّارِ وَكَذَا أَمَّا زَوَالُ تَمَيُّزِهِمْ
 بَيْنَ أَزْوَاجِهِمْ وَأَهْلَائِهِمْ وَتَحْكُمُونَ بِتَفَرُّقِهِ
 أَحْكَامَهُمْ وَاللَّهُ سَخَّاهُ لَهَا دُعَايَ السَّيِّدِ الْأَشْرَفِ
 وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ أَتَى الْهُدَى

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطاهرين

والمعرفت
 كونه من اذن منزه
 تامله در اذن و اذن
 در اذن و اذن
 در اذن و اذن

است و مرتبه ثانیه مرتبه عبادت و مخلوقیت است
 اگر اسمی یکی ازین دو مرتبه بر مرتبه دیگر اطلاق
 کرده شود و احکام مختصه بیک مرتبه بر مرتبه دیگر
 جاری نموده شود هر آینه زندقه صریحه خواهد بود
 و کفر محض و عجب است از بعضی ملاحظه و زبانه
 که چگونه خلط میکنند مراتب را بیکدیگر و چون جاری
 مینمایند احکام یک مرتبه بر مرتبه دیگر پس ممکن را
 بصفات واجب متصف میسازند و واجب را
 بصفات ممکن با علم ایشان تمام صفات ممکن
 را بیکدیگر و حال آنکه آن ممکن نیست یک مرتبه است
 از مراتب با اختلاف احکام ایشان و با علم ایشان
 بعدم امکان تمایز ایشان و اختلاف احکام ایشان
 با اتحاد ایشان و مرتبه کونیته چه ایشان است و نه
 که شما حارت و اشراق که از صفات مختصه بالنار است
 هیچ یکی ازین دو راجع جو نیست نه آب هیچ یکی
 ازین دو صفت کرده میشود و همچنین بر آنکه باب صفات
 وارد در تشریح موجودیت و تشریح ایشان میان
 از اول خود و اتمات خود قطعاً امتیاز مینمایند
 و تفرقه احکام آنها حکم میکنند و حد افاک است راه نماند
 بر آنکه است و سلام بر سید پیر روی او است کند

رہنمائی

کتاب (۲۹۸) و جلد ۱

بمیر محمد علی اکبروری صدر دریافت و در بیان وصول بنهایت کار بطریق اشارت حقیقه و عبارت
لطیفه و سبب این معانی از خود و مزاده کلام علیّه الخیر و الخیرات از بیان هیچکس اطلاع نیافته
بدان آتشکده الله تعالی مدتها که سیر در طلال داشت وصول بطلع اعین حصول مبیات
حالا که وصول باصل میسر شده است حصول جزئ نظر ندارد کماله کائنات فی یکد الشخص الاصلیه
الیه لا نصیب که امین الشخص الاطله فافهم فان کلامنا اشاره به آنست عبارت مناسب
طریق که بطریق رمز و اشارت تحریر یافته بود مناسب این مقام دانسته نیز درین مکتوب مندرج است
افهم نمایند و ذکر خیانت ما خود از پیر راه و ان مداومت بران بازگشت فضل حضرت رضوان صل
عزمان باقی همه خیران و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیک
و علی الیه من الصلوات اتمها و من الخیرات اتمها

مع خراب الفتح عبر مصيبت و صبر کردن
و دوران استقامت و روزیدان ۱۲

کتب و تصانیف و مؤلفان

بشیخ فریدرانهونی صدر ریافته در محراب مصیبت و دلالت بر صبر و رضا بقضا و فضیلت
مرگ طاعون و در بیان آنکه فرار از زمین طاعون گناه کبیره است و در رنگ و قرار و وصف
است بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف رسید از مصیبت ها نوشته
بودن آن الله وانا الیه راجعون صبر و تحمل باید نمود و رضا بقضا باید داشت من از نور و س
نیرجم گرم بیازاری که خوش بود و عزیزان تحمل و محاری به قال الله تبارک و تعالی ما اصابکم
من مصیبة فبها کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر و قال تبارک و تعالی ظهیر الفساد فی البر
و البحر کسبت ایدی الناس و یرین و با از شومی اعمال ما اول موشان هلاک شدند که با

والعزیز

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 على امتثال قوله
 على ما في الأصل
 مقتضى ما في الأصل
 والله إلى الله

مكتبة الخديوي
مكتبة الخديوي
مكتبة الخديوي

والمعروف بالشيخ
الشيخ

پایان

دود ویا باقیمانده
استهلاک کرده
فصل اول
فصل دوم

فصل الحالت بموت بطریق وراثت بعد از ولادت سید البشر مقامی خاصیت او نیست

وعلوم و معارف و کمالات آن مقام بطریق وراثت نیز نصیب تابیان باشد مع خاصیت بنده
مصلحت عام را پس حصول کمالات نبوت مزایایان را بطریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت
خاتم الرسل علیه السلام و علی جمیع الانبیاء و الرسل الصلوات و التحیات متناهی غایت نیست
علیه و علی الیه الصلوة و السلام و فلا تکن من الممتزین بدان استعدک الله تعالی را بهای
که کمالات نبوت موصوله و قریب است از آنست که موقوف بر کمالات مفصله مقام ولایت است
است حصول تجلیات طلبیه و معارف سکرته که مناسب مرتبه ولایت اند بعد از طی این کمالات و
حصول این تجلیات قدم در کمالات نبوت نهاده می آید و درین مقام وصول حاصل است التماس
بطلبیت و توب و راه دیگر آنست که متوسط حصول این کمالات و ولایت و حصول کمالات نبوت
به تدریج و در و این راه و دریم شاه راه است و اقرب است به وصول و هر که کمالات نبوت رسیده است
اگر ما شاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء کرام علیهم الصلوات و السلام و از اصحاب
کرام ایشان تبعیت و وراثت ایشان علیهم و علی اصحابهم الصلوات و السلام و التحیات
و راه اول دور و دراز است و متعسر الحصول و متعذر الوصول جمیع از اولیا و مقام ولایت که
بشرف نزول مشرف گشته اند کمالاتیکه بمقام نزول تعلق داشته کمالات نبوت خیال کرده اند و درین
را که مناسب مقام دعوت است از خصائص مقام نبوت انگاشته به اینچنین است بلکه این نزول در
رتب عروج آن هر دو اولایت اند عروج و نزول دیگر است فوق مقام ولایت که به نبوت تعلق
دارد و این توجیه بخلق غیر آن توجیه بخلق است که به نبوت مناسب است و این دعوت غیر آن
است که از کمالات نبوت شمرده اند چه کنند که قدم از او اثره ولایت بیرون نه نهاده اند و حیثیات کمالات
نبوت را در میانته نصف ولایت را که جانب عروج است تمام ولایت انگاشته اند و نصف دیگر را
که جانب نزول است مقام نبوت تصور کرده اند چه چون کریم که در شگه نهانست به زمین
و آسمان او همان است و و مکن است که شخصی براه اول وصول پیدا کند و جمیع کمالات مفصله و اول

ہر دو بار شہر، نئے نئے کاموں میں

و در حق اصحاب انبیا علیهم الصلوات و الخیرات که تبعیت و وراثت باین دولت مشرف گشته
 اند بنویسند انبیاست علیهم الصلوات و الخیرات بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم الصلوات
 و الخیرات کم کس باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است که دیگر بر این تبعیت و وراثت
 باین دولت نیست سزا شد فیض روح القدس از بازید و فریاد و دیگران هم بکنند آنچه میسازد
 انکار کم که این دولت در کبار تابعین نیز برپا شده است و در اکابر شیخ تابعین نیز سایه افکنده
 بعد از آن رو بایستار آورده تا آنکه نوبت بآل ثانی از بعثت آن سرور علیه و علی له الصلوات
 و الخیرات رسیده و در وقت نیز آن دولت تبعیت و وراثت بمنصفه ظهور آمده و آخر ببول
 مشابه ساخته اگر بادشاه بر در پیرزن بیاید تو ایخواجه بملت گمن و و السلام علی
 من اتبع الهدی و الذم متابعه المصطفی علیه و علی له الصلوات و الخیرات

کتاب فی التبع و الوراثه

بمخبر و مراد کی که جامع علوم ظاهره و باطنه اند اغنی محمد الدین خواجه محمد معصوم علیه السلام
 صدور یافته در بیان فرق میان ولایات سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات
 و الخیرات و ولایت ملا علی است علی نبینا و علیهم الصلوات و الخیرات و در بیان آنکه نبوت
 افضل است از ولایت و بعضی از خصایص عرف که نبوت تعلق دارند و صایان کمال و پد آن
 آنکه شهادت الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جلستطانه که بی شایسته طلبیت صورت
 نه بند و سب بخیلو که حجب حصول پذیرد و اگر ولایت اولیا است البته بدایع طلبیت مستقیم است و ولایت
 انبیا علیهم الصلوات و الخیرات هر چند از طلبیت برآمده است اما بی خیلو که حجب است و صفات
 مستحق نیست و ولایت ملا علی است علی نبینا و علیهم الصلوات و الخیرات هر چند از حجب است و صفات
 بلند رفته است لیکن از حجب شیون و اعتبارات ذاتیه چاره نادر و نبوت و رسالت است

و در حق اصحاب انبیا علیهم الصلوات و الخیرات که تبعیت و وراثت باین دولت مشرف گشته اند بنویسند انبیاست علیهم الصلوات و الخیرات بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیهم الصلوات و الخیرات کم کس باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است که دیگر بر این تبعیت و وراثت باین دولت نیست سزا شد فیض روح القدس از بازید و فریاد و دیگران هم بکنند آنچه میسازد انکار کم که این دولت در کبار تابعین نیز برپا شده است و در اکابر شیخ تابعین نیز سایه افکنده بعد از آن رو بایستار آورده تا آنکه نوبت بآل ثانی از بعثت آن سرور علیه و علی له الصلوات و الخیرات رسیده و در وقت نیز آن دولت تبعیت و وراثت بمنصفه ظهور آمده و آخر ببول مشابه ساخته اگر بادشاه بر در پیرزن بیاید تو ایخواجه بملت گمن و و السلام علی من اتبع الهدی و الذم متابعه المصطفی علیه و علی له الصلوات و الخیرات

در مرتبه نبوت

که شایسته طلیت با و راه نیافته است و حجب صفات اعتبارات را در راه گذاشته پس ناچار نبوت از ولایت
 افضل باشد و قرب نبوت ذاتی و اصلی باشد و ممکن که طلیت علی حقیقت با حکم بالعکس جزیم بالقلب
 پس وصول در مرتبه نبوت باشد و حصول در مقام ولایت زیرا که حصول بپایان طلیت صورت پذیرد
 بخلاف وصول و ایضا در کمال حصول رفع اثبوتیت است و در کمال حصول بقا اثبوتیت پس
 رفع دوگانگی مناسب مقام ولایت باشد و بقا دوگانگی ملازم مرتبه نبوت و چون رفع دوگانگی مناسب
 مقام ولایت است پس ناچار سبب مقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوت چون بقا اثبوتیت
 است پس صحو از هر مرتبه بود و ایضا حصول تجلیات خواه در صورت صورت و اشکال بود و خواه در
 پرده ألوان و التوازی همه در مقامات ولایت است و در طے مقدمات و مبادی آن بخلاف مرتبه نبوت
 که در آن موطن حصول باصل است و متغناست از تجلیات و ظهورات که ظلال آن اصل اند و همچنین
 در وقت طے مقدمات و مبادی آن مرتبه نیز احتیاج بآن تجلیات نیست لکن از راه ولایت عروج واقع شود
 این همان حصول آن تجلیات بواسطه ولایت است نه بواسطه طے مسافت راه وصول نبوت باطل
 تجلیات و ظهورات از ظلال خبر میدهند و آنکه از گرفتاری ظلال گذشته است از تجلیات و ارسته
 ساز آغ البصر را اینجا باید طلبید که فرزند دل و لاله عشق و طمأنینه محبت و نغمه شوق انگیز و صیحه
 دروآمین و وجد و تواجد و نقص و قاصی همه در مقامات ظلال است و در ألوان ظهورات و تجلیات طلبید
 از وصول باصل حصول این امور متصور نیست محبت در آن موطن یعنی اراده طاعت است چنانچه
 علماء فرموده اند نه متصور اند بر آن که منشأ شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند که
 فرزند نشو چون در مقام ولایت رفع اثبوتیت مطلوب است ناچار او لیا نیز و ال اراده سعی مینمایند
 شیخ نظام گوید امریک آن که آید و در مرتبه نبوت چونکه رفع اثبوتیت در کانتیت زوال نفس
 اراده مطلوب نیست چه مطلوب باشد که اراده صفتی است فی سبب ذاتها کمال اگر نقص با و راه
 است بواسطه حجب متعلق است پس باید که متعلق او امر خبیث و نامرئی نباشد بلکه جمیع مرادات
 بسبب بایمانی مراد

در مرتبه نبوت
 در مقام ولایت
 در مقام نبوت
 در مقام طلیت
 در مقام حجب
 در مقام رفع
 در مقام بقا
 در مقام اثبوتیت
 در مقام کانتیت
 در مقام زوال
 در مقام نقص
 در مقام تواجد
 در مقام قاصی
 در مقام شوق
 در مقام ذوق
 در مقام محبت
 در مقام طاعت
 در مقام اراده
 در مقام صفتی
 در مقام ذاتی
 در مقام کمال
 در مقام نقص
 در مقام با و راه
 در مقام متعلق
 در مقام امر خبیث
 در مقام نامرئی
 در مقام جمیع مرادات
 در مقام بسبب
 در مقام بایمانی
 در مقام مراد

ازین بانی نامند و بعضی فرموده که این نیز بایسته است این هم بخیر است

[illegible]

وہی کہ جس نے اسے پہنچا دیا وہی ہے جس نے اسے پہنچا دیا

[illegible]

فقال رسول الله عليه
 وسلم السلام عليكم
 وعليكم السلام
 فقالوا يا رسول الله
 انك لا تدري الله
 ان هذا رسول الله
 فتبينوا اليه
 فقالوا يا رسول الله
 عن ابي هريرة رضي
 الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله
 عليه وسلم من
 جاءني فسلمني
 فسلمت اليه فله
 اجر من اعطيت
 فقالوا يا رسول الله
 انك لا تدري الله
 ان هذا رسول الله
 فتبينوا اليه
 فقالوا يا رسول الله
 عن ابي هريرة رضي
 الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله
 عليه وسلم من
 جاءني فسلمني
 فسلمت اليه فله
 اجر من اعطيت

واقع شود و بعد از آن تلافی تقصیر و شکر نعمت توفیق و توفی استحقاق عبادت از غیر او تعالی از صمیم قلب
 باین کلمات طبعیه نموده آید آن نماز شایان قبول خداوندی بجلست طائفه گردد و صاحب آن نماز مصلی
 مصلح بود **اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُصَلِّينَ الْفَلَاحِينَ** مُحَمَّدٌ رَسِيدُ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْكَ بِرٍّ وَعَلَى الْوَالِدِ الصَّالِحِ وَالْكَافَّةِ

کتاب صد و پنجم

نمای نماز و کمال آن و منتهی

بیمیر محب الصد و ریافت در بیان آن نماز و فرق در میان نماز مبتدی و عامی و در میان نماز منتهی
 و مایک اشک لبهم الله الخیر ان حیم الحمد لله سکن علی عبادیه الذین اصطفی بدان آمدند که الله
 تعالی که تمامی صلوة و کمال آن نزد فقیر عبادت از ایشان فرائض و واجبات و من و مستحبات نماز است
 که در کتب فقهیه تفصیل بیان یافته است امری دیگر و رایج این امور از نوعیست که در تمامی نماز آن
 را در غلبه باشد و خروج نماز نیز مندرج در همین امور را برعه است و حضور قلب نیز منوط باینهاست به علم این امور
 انفاست زبده اند و در عمل مسالک و مائمه اختیار نموده لا حرم از کالات نماز قلیل النصیب گشته اند و جمیع
 و یکبار تمام حضور قلب بحق سبحانک داشته اینحال اوبیجیه و جراح کم پروازند و اقتصار بر فرائض و من نمایند
 این جامعه نیز از حقیقت نماز آگاه گشته اند و کمال نماز را از غیر نماز گشته همه حضور قلب را از جمله احکام نماز
 نشمرده اند و آنچه در خبر آمده است **لَا صَلَاةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ** تواند بود که مراد از حضور حضور قلب
 باشد باین امور از نوعیافتور در ایشان امری ازین امور واقع نشود و و رایج این حضور حضور
 دیگر اینحال بفرمایند این فقیر نمی در آید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط باینان امور را برعه گشت
 و امری دیگر و رایج اینها و کمال آن بخوبی نشد پس فرق در میان نماز مبتدی و عامی بلکه نماز عامی که
 مقرون باینان این امور باشد چه بود جواب فرق از راه عال است نه از راه عمل آخر یک عمل برسط
 تفاوت عمل متفاوت است علیک از عال مقبول و محبوب بوقوع آید ارجان اضعاف مضاعفت است
 از آن آجر که کمتر بر عمل غیر آن عامل باشد چه حال هر چه عظیم القدر باشد عمل او جزو عمل الاجر است از اینجا

این کلمات طبعیه نموده آید آن نماز شایان قبول خداوندی بجلست طائفه گردد و صاحب آن نماز مصلی مصلح بود
 در بیان آن نماز و فرق در میان نماز مبتدی و عامی و در میان نماز منتهی و مایک اشک لبهم الله الخیر ان حیم الحمد لله سکن علی عبادیه الذین اصطفی بدان آمدند که الله تعالی که تمامی صلوة و کمال آن نزد فقیر عبادت از ایشان فرائض و واجبات و من و مستحبات نماز است که در کتب فقهیه تفصیل بیان یافته است امری دیگر و رایج این امور از نوعیست که در تمامی نماز آن را در غلبه باشد و خروج نماز نیز مندرج در همین امور را برعه است و حضور قلب نیز منوط باینهاست به علم این امور انفاست زبده اند و در عمل مسالک و مائمه اختیار نموده لا حرم از کالات نماز قلیل النصیب گشته اند و جمیع و یکبار تمام حضور قلب بحق سبحانک داشته اینحال اوبیجیه و جراح کم پروازند و اقتصار بر فرائض و من نمایند این جامعه نیز از حقیقت نماز آگاه گشته اند و کمال نماز را از غیر نماز گشته همه حضور قلب را از جمله احکام نماز نشمرده اند و آنچه در خبر آمده است لَا صَلَاةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ تواند بود که مراد از حضور حضور قلب باشد باین امور از نوعیافتور در ایشان امری ازین امور واقع نشود و و رایج این حضور حضور دیگر اینحال بفرمایند این فقیر نمی در آید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط باینان امور را برعه گشت و امری دیگر و رایج اینها و کمال آن بخوبی نشد پس فرق در میان نماز مبتدی و عامی بلکه نماز عامی که مقرون باینان این امور باشد چه بود جواب فرق از راه عال است نه از راه عمل آخر یک عمل برسط تفاوت عمل متفاوت است علیک از عال مقبول و محبوب بوقوع آید ارجان اضعاف مضاعفت است از آن آجر که کمتر بر عمل غیر آن عامل باشد چه حال هر چه عظیم القدر باشد عمل او جزو عمل الاجر است از اینجا

از شکر است خداوندی بجل سلطان که بجز این کلمه طیبه دایم است و مجرب و دیگر او که بیان نموده
و تقییس او تعالی امینا بدعا حده است ^{تقو}تعلیکم باینان ^{تقو}هذه الکلمة الطيبة کل يوم و کلمة
ماتة مرفوعة ^{تقو}والله سبحانه العرف سوار و در حدیث نبوی آمده است علیه و علی الله الصلوات
و الشکریات سبحان الله و بحمد عذ خلقه و رضائفیه و زينة عرشیه و میداد کلمات
و امده سبحان الله ^{تقو}ملا الایمان و امده الحمد لله ^{تقو}اضعاف ما حله ^{تقو}جیع خلقه و قائل غیر از یکبار گفته
و عدد غیر از یک فرد بوقوع نیامده آنرا عدد ک خلقه ^{تقو}بچه اعتبار گویند و رضائفیه ^{تقو}بچه منی گویند و زينة
عرشیه ^{تقو}بچه بود و میداد کلمات ^{تقو}چون راست آید و میمان را چگونگی پریاز و واضعاف ما حله
بجیع خلقه ^{تقو}بچه منی گفته شود گوئیم که انسان جامع عالم خلق و عالم امر است هر چه در خلق و امر است
و انسان است مع شئی ^{تقو}زائد و آن بهیئت و خدانی اوست که از ترکیب خلق ^{تقو}امر ناشی شده است و آن
بهیئت و خدانی هیچکس را بغیر او ^{تقو}بیشتر نشده است و این بهیئت ^{تقو}عجوبه ایست غریب و ^{تقو}مفوضه است بدیع
پس حمدی که از انسان بوقوع آید ^{تقو}اضعاف ^{تقو}بجیع خلایق خواهد بود و ^{تقو}علی هذا القیاس ^{تقو}کل سائر
الاشیاء ^{تقو}بیشتر مراد از جمیع خلق ماسوا انسان باید داشت و اگر انسان را نیز ^{تقو}مثل کنیم گوئیم که انسان
کامل چنانچه جمیع افراد عالم را جزاء خودی باید افراد انسان را نیز جزاء خودی باید و خود را کل همه میدانند
پس تقدیر خود را ^{تقو}اضعاف حمد خودی باید و اضعاف حمد جمیع افراد انسانی نیز خواهد یافت
و السلام علی من اتبع الهدی و الذم متابعه المصطفی علیه و علی الله الصلوات ^{تقو}آمنها من الشی

کتاب صد و (۳۰۸) چشم

بِمَوْلَانَا فَيُضِلُّهُ الْهَيْبَانِي تَقِي صَدْرِيَا فَنَفْسُهُ دَرِيَا مَعْنَى حَدِيثِ نَبِيِّ عَلَى صَلَاتِهِمَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الْخَلْقِ مُبْجَانِ
اللَّهُ وَحَمْدُهُ مُبْجَانِ اللَّهُ الْعَظِيمُ إِنْ أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ عَلَيْهِ وَعَلَى صَلَاتِهِمَا

این کتاب در دسترس
است و در دسترس
است و در دسترس
است و در دسترس

مجلس قديم بستان السور
مجلس قديم بستان السور
مجلس قديم بستان السور

ویندوز ۷
ویندوز ۸
ویندوز ۱۰

و صفات با علم است
رواه مسلم ۱۱۳ شکره

مکتبہ اسلامیہ
کراچی

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من أحب الله وأهله أحب الله وأهله ومن أحب الله وأهله أحب الله وأهله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

سے وہاں پہنچا جانے

استاذ

هـ تو که گشت از نهر مینوی و در کانه سبک بر زبان گران در نیلان اعمال دست داشته شده تسبیح و حمدی بسویان اصد النعم ۱۲

[illegible]

تولید فلاجرم الخلیفین با چار باشد این دو کلمه گران درمندان و دوست داشته شده بسوس همان ۱۲ کلمه سحر و جادو

[illegible]

کتوب (۳۰۹) و

ع
عن الحافظين عن
الحسين بن علي بن الحسين
عن أبيه عن جده عن
عن أبيه عن جده عن

له قال العرب اخبر
التقدي عن ابى
واخبر مسلم عن
الله وجهه

بی خدمت حق
 ملوک و سلاطین
 علیهم الصلوات و السلام
 میفرمودند که در این
 بیگونی است و باز
 استادی بی

سید علی حسینی
دوباره جابجایی و معاوضه
مهری

عَلَى الْإِثْمَاءِ وَالْكَافِرِينَ
وَيُجْرِي كَأَنفُسِهِمْ فِي
الْأَسْفَارِ

بیتا جی
ان الوتفقا
سکون دنیا کا نام
میں کسی شے کو
راجہ بڑت اور ستند
سجاء تھا لیکن
تو سکون لیا

خبر غیبی
میں نے اپنے
سے پہلے

بمولانا حاجی محمد فرقتی صد دریا فتنه و بیان محاسبه نومی و علی بن ابی طالب و در محاسبه بوقبل آن محاسبه بولوا
 یَعْلَمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَبَّيَّنَ الدَّعَوَاتِ مِيرَانِ كَمْ جَمْعُهُ مِنْ شَيْخِ كَرَامٍ قَدَسَ اللَّهُ تَعَالَى أَسْمَاءَ لَهُمْ
 طریقه محاسبه اختیار کرده اند و در ثبوت قبیل نوم و فقر احوال و افعال و حرکات و سکونات بوسیله خود را خطه
 مینمایند و تفصیل بحقیقت هر کدام و امیر نه تفصیلات و سیئات خود را تذکر بتوبه و استغفار و التماس
 میفرمایند و احوال و افعال صالحه خود را راجع بتوفیق او تعالی ساخته بجز و شکر خداوندی جل سلطان
 پیش می آیند و صاحب قیوحت مکس قدس است از محاسبان بوده میفرماید: من در محاسبه خود از شایخ
 و دیگران نوم و خطرات و سیئات خود را نیز محاسبه نمودم و در وقتیکه صد بار تسبیح و تحمید و تکیب قبیل نوم برنجیکه
 از تحمید صادق به ثبوت پیوسته است ^{تفسیر بیان} عَلَيَّهِ السَّلَامُ وَالتَّكْلِيمَاتِ حُكْمِ محاسبه در دو کار محاسبه باید
 گویند یا تذکر که تسبیح که مفتاح توبه است اعتدال از تفصیلات و سیئات خود مینماید و جناب قدس او
 تعالی از آنچه از ارتکاب این سیئات عائد شده بود تفرقه و تقدیس میفرماید چه مرکب سیئات را اگر علمت
 و کبر بانی جناب قدس حضرت آمروناهی ملحوظ و منظر میشد هرگز بعد از امتثال امر او تعالی سیئات نمی نمود و چون آن
 نمود معلوم شد که از روی او تعالی نزد مرکب اعتدال و اعتباری نبوده اعاد نا الله سبحانه
 مِنْ ذَلِكَ پس تذکر کلمه تنزیه ملا فی آن تفصیر مینماید باید دانست که در استغفار طلب است و ثبوت
 و در تذکر کلمه تنزیه طلب استیصال فَبِئْسَ مَا هُنَّ امِنْ ذَلِكَ ^{تذکر} عَجَبُ كَلِمَةِ السَّيِّئَةِ الْفَاطِشَةِ
 غایت قلّت و معانی و منافع آن در نهایت کثرت و تذکر کلمه تحمید شکر توفیق خداوندی جل سلطان
 بجای آرد و اوای شکر نعم او تعالی میفرماید و در تذکر کلمه تکیب ایشانست به آنکه جناب قدس او تعالی
 بلند تر است از آنکه این اعتدال و این شکر ایشان آنحضرت جل شأنه باشند زیرا که اعتدال و استغفار او
 باعتدال و استغفار ایشانست و حمد او را هیچ بنفس او و سبحان ربك رب العالمین صِفْوَنَ وَسَلَامَ

عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بِحَسْبَانِ بِاسْتِغْفَارٍ وَشُكْرِ كَفَايَةٍ مِنْ مَنَامِيهِ وَبَارِكْتَ
تَقْدِيرِهِمْ كَارِ اسْتِغْفَارٍ حَاصِلٍ مِنْ شُكْرِ وَهُمْ آيِدٍ وَهُمْ إِيَابِ بِإِظْهَارِ نَقْصِ اسْتِغْفَارٍ وَشُكْرِ مَيْسَرَةٍ وَهُمْ
رَبَّنَا اقْبَلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ
الطَّاهِرِينَ وَسَلَامٌ وَبَارَكَ عَلَيْه وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ۝

کتبستان

بمولانا محمد ماشح صدر یافت و در بیان جامعیت انسان با بعضی از اسرار غامضه که تعلق با این مقام
 دارد و مآیة اشک است ^{بعضی} بکمال الحکیم و الصلوة بیناید که هر چه در انسان از کمالات است همه متفاد از
 مرتبه و جوب است ثقلت و تقدست اگر علم است متفاد از علم آن مرتبه است و اگر قدرت است
 نیز متفاد از قدرت آن مرتبه ^{بعضی} علی هذا النقیض اما کمال هر مرتبه باید از آن مرتبه است علم انسان در
 جنب علم واجب تعالی و تقدس حکم فرموده دارد که لاشئ محض است نسبت برنده که بحیات ابدی ندگی
 یافته باشد و همچنین قدرت انسان و جنب قدرت واجب تعالی و تقدس حکم عنکسوت دارد که تساجی
 بیت خود نماید نسبت به شخصی که بیک و سیدین او آسمانها و زمینها و جبال و بحار پاره پاره گردند و بنیان
 منشور شوند کمالات و مگر را هم برین قیاس باید کرد این تفاوت از تنگی عبارت گفته میشود و الا شیخ
 چه نسبت خاک را با عالم پاک ^{بعضی} پس کمالات انسان و صورت کمالات مرتبه و جوب ثقلت و تقدست
 گشت و این کمالات بیش از مشارکت اسمی از کمالات آن مرتبه چیز دیگر حاصل نه کرده است اینجا
 است ^ع إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ ^ع وَمَعْنَى مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ^ع ازین بیان
 میگردود چه هر چه در نفس است اگر چه صورت است همانست که حقیقت آن در مرتبه و جوب ثقلت
 و تقدست حاصلست اینجا نیز خلافت انسان را در باب چه صورت شئی خلیفه شئی است
 درین مقام نزاد و محبته گمان برده اند که خدا عز و جل سلطان بر صورت انسان است از پیروی

یمنی‌گر و دیگر چه سبب حق تعالی تامل می‌بخشد از ایشان گویند که بجهت جوانی و دوستی و بیعتی که با پسر سفید ریش تعالی الهی بجهت و بیعتی ۱۲

بسم اللہ الرحمن الرحیم
مکرمہ فی حقہ و فی حقہ و فی حقہ
فی حقہ و فی حقہ و فی حقہ
فی حقہ و فی حقہ و فی حقہ

تاریخ

[illegible]

وعلی ابراهیم الخ

بیتنا وعلیه الصلوة والسلام وحققت لام است بل اجمال باو حدش بیشتر متناهیست الاجرم بالفت
 میسر گشت که قریب بودت است و تفصیل بکثرت بیشتر متناهیست داشت ناچار باز گشت به لام که نزدیک
 کثرت است حاصل آمد پس حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام هم و بعد اکثر البکرت اند
 و هم در عباد و مرجع ازینجا است که پیدایش بر علیه و علی الله الصلوة والسلام صلوة و برکت که تمام صلوة
 و برکت حضرت فلیل است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و مسألت منماید و در اسماء الله که رتبه اینها
 فوق رتبه صفات است رب حضرت خاتم الرسل علیه الصلوة والسلام و اللیلات اتم مبارک الله است
 تعالی شأنه و رب این حقیر اسم مبارک الهی است جد و علک و چون این حقیر را در مبداءیت متناهیست
 به حضرت کلیم است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ناچار بر بركات بسیار از ان حضرت باین حقیر
 است چند ولایت این حقیر و لای موسوی نیست اما از بركات آن ولایت مملو است ترقیات بسیار از ان
 راه نموده استفاد کرده که این حقیر از ان ولایت نموده است از راه اجمال آن ولایت است و استفاد فرمودی
 اعظمی علیه السلام از راه تفصیل آن ولایت و ولایت این حقیر که از ولایت موسوی استفاد است شبیه ولایت
 جل مؤمن است که انزال فرعون بوده و ولایت فرزندی علیه السلام شبیه ولایت سحر فرعون است که
 ایمان آوردند

(۳۱۲) مکتوب صد و نوزدهم

قال الله تعالى فاعرفوا ان لا اله الا الله
 و رب العالمين

بمیر غلام صدر یافت در جواب اسوکه که پرسیده بود و در انجا تحقیق اشارت شده است و آنچه مختار علماء
 تحقیق است در ان باب: الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله و سلم و علی
 اهل بيته الطيبين الطاهرين و علی عباد الله الصالحين اجمعين صحیفه
 شریفه که محبوب ملا محمود و ارسال شده بود در سید فرحت فراوان رسانیده پرسیده بودند که علماء میگویند که
 بین روضه متبرکه که مدینه علی صاحبها الصلوة والسلام و الخیرة از که مغظمه بزرگتر است با وجود مسجود
 بودن صورت و تحقیق کعبه مغظمه مرصورت و تحقیق محمديه را علی صاحبها الصلوة والسلام و الخیرة

لله رب العالمين
 و الصلوة والسلام
 علی سیدنا محمد
 و آله و سلم
 و علی اهل بيته
 الطيبين الطاهرين
 و علی عباد الله
 الصالحين اجمعين
 صحیفه شریفه
 که محبوب ملا
 محمود و ارسال
 شده بود در سید
 فرحت فراوان
 رسانیده پرسیده
 بودند که علماء
 میگویند که بین
 روضه متبرکه که
 مدینه علی صاحبها
 الصلوة والسلام و
 الخیرة از که
 مغظمه بزرگتر است
 با وجود مسجود
 بودن صورت و
 تحقیق کعبه
 مغظمه مرصورت و
 تحقیق محمديه
 را علی صاحبها
 الصلوة والسلام و
 الخیرة

بسم الله

وَقَدْ اختلف المشايخ فيه منهم من قال لا يثبت في الكبرياء وعليه الفتوى ومنهم من قال لا يثبت ومن الغيابة ولا يثبت بالسبابة عند الله هو المختار وهرگاه در روایات معتبره حرمت اشارت واقع شده باشد و بر کبر اہم اشارت فتوای داده باشند و از اشارت و عقد نمی کنند و آن را ظاہر اصول اصحاب گویند مقلد از انہم رسید کہ بمقتضای آحادیث عمل نموده حرمت و اشارت نمایم و بہ فتاویٰ چندین علماء مجتہدین مکتب امر محرم و مکروه و نہی گردیم مکتب این امر حنفیہ از دو حال خالی نیست یا آنکہ این علماء مجتہدین را علم آحادیث معروفہ و از اشارت اثبات نمایند یا آنکہ عالم این آحادیث را عمل بمقتضای این آحادیث در حق این بزرگواران تجویز نمیکند وی انکار کردہ اینها بمقتضای آراء خود عمل آحادیث حکم حرمت و کبر اہم کردہ اند و این ہر دو شق فاسد است تجویز نمیکند آنرا اگر سقیہ یا تعجیل و آنچه در ترغیب الصلوٰۃ گفته است کہ انگشت شہادت برداشتن در شدت علم متقدم است اما علماء متاخر ہی کردہ اند از آنکہ چون افضیایان و برین فلو کہ در دستیان ترک کردہ اند برائے نفی تہمتی بر افضی مکتب روایات کتب معتبرہ است زیرا کہ ظاہر اصول اصحاب علم اشارت و عدم عقد است پس عدم اشارت است علماء متقدم شد و وجہ ترک نفی تہمت گشت حسن ظن بابا بن اکابر دین آنست کہ از مانیکہ دلیل حرمت یا کبر اہم درین باب برایشان ظاہر نشدہ است حکم حرمت یا کبر اہم نہ کردہ اند ہر گاہ بعد از ذکر سنیت و استحباب اشارت گویند: **هَذَا كَرَاهٍ وَالصَّحِيحُ أَنْ لَا يُشَارَكَ حَلَامٌ** معلوم میشود کہ اول سنیت و استحباب اشارت نزد این بزرگواران بصحت نہ پیوستہ است بلکہ خلاف آن بصحت رسید غلطی از باب ما را علم بآن دلیل نیست و این معنی تسلیم قدح اکابر نیست اگر کسی گوید کہ ما علم خلاف آن دلیل داریم گوئیم کہ علم مقلد و اثبات حل و حرمت معتبر نیست و برین باب ظن مجتہد معتبر است اولہ مجتہدین را اوہن از دین غفلت گفتن بسیار جز ات نمودن است و علم خود را بر علم این اکابر ترجیح دادند و ظاہر اصول اصحاب حنفیہ را باطل ساختند و روایات معتبرہ مفتی بہ را بر ہم زدند و شواذ گفتن آحادیث را این اکابر بواسطہ قریب عمدہ و وقوف بر علم و حصول جرح و نقوض از ما و در افتادگان بہتر میدانستند و صحت و سقم و نسخ و عدم نسخ

بسم الله الرحمن الرحيم
 في وقت تظلمان حکم و بزرگواران از این اصحاب الزم

در حدیث

این بیان از کتب ان
 بیان علم اصحاب
 آحادیث معتبره
 و از اشارت و غیره
 در حدیث معتبره
 و کما ملأنا فافهم

کرده اند

این بیان از کتب ان
 بیان علم اصحاب
 آحادیث معتبره
 و از اشارت و غیره
 در حدیث معتبره
 و کما ملأنا فافهم

کرده اند

این بیان از کتب ان
 بیان علم اصحاب
 آحادیث معتبره
 و از اشارت و غیره
 در حدیث معتبره
 و کما ملأنا فافهم

کرده اند

این بیان از کتب ان
 بیان علم اصحاب
 آحادیث معتبره
 و از اشارت و غیره
 در حدیث معتبره
 و کما ملأنا فافهم

کرده اند

این بیان از کتب ان
 بیان علم اصحاب
 آحادیث معتبره
 و از اشارت و غیره
 در حدیث معتبره
 و کما ملأنا فافهم

والتعظيم وفضل
ميتا ابدان ابدان ابدان
والتعظيم وفضل
ميتا ابدان ابدان ابدان

انکار بیشتر از ما می شناسند البته وجهی داشته باشد در ترک عمل مقتضای این احادیث و احادیث
 الصلوة والسلام که و اما هر زمان این قدر می فهمیم که روایات احادیث در کیفیت اشارت و عقد اختلاف
 بسیار دارند و کثرت اختلاف ایشان اضطراب و نفس اشارت پیدا کرده است از بعضی روایات مفهوم
 میشود که اشارت بے عقد فرموده اند و آنکه بعقد گفته اند بعضی روایت کرده اند که عقد پنجاه و سه بود و بعضی
 دیگر روایت کرده اند که عقد بیست و سه و بعضی بقبض خضر و بنصر و حلقه ایهام باو سطی اشارت سایه
 روایت کرده اند و در روایاتی بجز و وضع ایهام بروسطی اشارت میفرمودند و در روایاتی آمده است
 که دست است را بر فخذ چپ و وضع کرده دست چپ را بر بایک راست نهاد اشارت می کردند
 و در روایت دیگر است که دست راست را بر پشت دست چپ و بر ریش و ساعد بر ساعد نهاد
 اشارت میفرمودند و در بعضی روایات آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده اشارت میکردند از بعضی
 روایات معلوم میشود که اشارت بے تحریک سایه بوده است و بعضی دیگر اشارت تحریک نیز مینماید و بعضی
 در بعضی روایات واقع شده است که اشارت در وقت قرائت تشهد میفرمودند من غیر تعین و در بعضی
 احادیث دیگر آمده است که اشارت در وقت تلفظ بکلمه شهادت بوده است و در بعضی روایات متعین
 بوقت و عا ساحت است که میفرمودند یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و چون علما حنفیه و
 ایشان اشارت اضطراب رواه و دیدند فعل اندر نماز بخلاف قیاس اثبات نموده اند که مینماید صلوة رسول
 و وفار است و الا نوحیه اصابع بجانبه تا ممکن باشد منت است گفان علی الصلوة والسلام فلیقول
 من احضار القبله ما استطاع اگر گویند که کثرت اختلاف و قیاس مضطرب از که توفیق و بیان
 روایات ممکن نباشد و در مآخذ حنفیه توفیق ممکن است زیرا که تواند بود که جمیع روایات را در اوقات مختلفه روایت
 کرده باشند گوئیم که در بسیاری از روایات لفظ کان واقع شده است که نزد غیر منطقیان از اوقات کلیه است
 فلا یمكن التوفيق و آنچه از امام اعظم منقول است که اگر حدیثی مخالف قول من بیاید قول مرا ترک کنید
 و بر حدیث عمل نکنید مرا از ان حدیث حدیثی است که حضرت امام رسیده است و بنا بر عقد علم این

۱۰ قوله عليه السلام قال الزبير بن العوف في خبره عن الصادق عليه السلام
 ۱۱ قوله عليه السلام قال الزبير بن العوف في خبره عن الصادق عليه السلام
 ۱۲ قوله عليه السلام قال الزبير بن العوف في خبره عن الصادق عليه السلام
 ۱۳ قوله عليه السلام قال الزبير بن العوف في خبره عن الصادق عليه السلام
 ۱۴ قوله عليه السلام قال الزبير بن العوف في خبره عن الصادق عليه السلام
 ۱۵ قوله عليه السلام قال الزبير بن العوف في خبره عن الصادق عليه السلام
 ۱۶ قوله عليه السلام قال الزبير بن العوف في خبره عن الصادق عليه السلام
 ۱۷ قوله عليه السلام قال الزبير بن العوف في خبره عن الصادق عليه السلام
 ۱۸ قوله عليه السلام قال الزبير بن العوف في خبره عن الصادق عليه السلام
 ۱۹ قوله عليه السلام قال الزبير بن العوف في خبره عن الصادق عليه السلام
 ۲۰ قوله عليه السلام قال الزبير بن العوف في خبره عن الصادق عليه السلام

حدیث حکم بخلاف آن فرموده است و احادیث اشارت از آن قبل نیست احادیث معروفه اند و احتمال
 عدم علم ندارند اگر گویند که علماء حنفیه بر جواز اشارت نیز فتوا داده اند پس مقتضای قیاس متعارضه هر
 طرف که عمل نموده آید مجوز باشد گوئیم اگر تعارض در جواز عدم جواز و حرمت واقع شود ترجیح باین عدم
 جواز است و جانب حرمت را و ایضا شیخ ابن نهام در رفع یدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع
 متعارض اند باقیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدهم که مبتدا صلوة بر سکن و شوع است که باجماع
 مطلوب و مرغوب است و العجب من الشیخ ابن الهمام ^{رحمه الله} قال: وکتبت یدین من المشایخ عدم
 الإشارة وهو خلاف الروایة والدرایة کیف نسب التیمیمن إلى العلماء المجتهدين المتسکین
 یا لقیاس الذی هو الأصل الرابع من الشرع وهو ظاهر المذهب وظاهر الروایة عند الحنفیه وهذا
 الشیخ قد ضعف حدیث الثقاتین ^{عليه السلام} بالاضطرار بالحاصل من کثرة اختلاف الروایة فرمندی شری
 محمد سعید دین یاب رساله بنویسد چون به بیاض برسد فرستاده خواهد شد انشاء الله تعالی و ایضا پسیده بود
 که اراطالبان طریقه ایشان بهر طرف جمعی هستند و هیچ جا ویری نکرده و سخن گفته که هر حلقه باشد بهر چه اشارت
 شود هر که انتساب این دانند فرمایند که هر حلقه جمعی باشد این امر بصلح شما مقوض است بعد از استخا
 و توجیه امر فرمایند والسلام علیکم و علی من لدکم

مکتوبہ صمدیہ (۱۳۱۳) و سید

پنجاه محمد بن محمد صدور یافته و محل است که نوشته بود سوال اول آنکه کمالات اصحاب کرام مریدان و اعیان
 و سلوک و جذبه یو یانه سوال دوم آنکه در طریقه علیّه نقشبندیه از ریاضات منع میکنند و مضرب است
 و حال آنکه آن سرور علیّه الصلوٰه و السلام ریاضات شفا کشیده اند سوال سیم آنکه این طریق
 چه انسوب حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه گشت سوال چهارم آنکه در یک مکتوب نوشته اند که طالبان
 ولایت موسوی بولایت محمدی بترصفت نمیتوان برود و در مکتوب دیگر نوشته اند که شمار از ولایت موسوی

محمد بن الفضل الكاهن
وقول البغيفه من بلاد
نقوس الشام في دارها
١٢ صعيد
محمد بن عبد الواحد
البياسي في الكاهن
الغني الموقر
١٣ في دارها
ابو داود احمد
ابو داود الموقر
الشافعي والدارمي

کتابت المصنف

وَابْنِ مَاجِي بْنِ عَسَلٍ
لِلْإِسْلَامِ عَلَى الْفَلَاحَةِ
الْأَعْيُنُ فِي الْمَنَافِعِ

من اخرجت وما يقع في
الادب والسلم فقال
لن الاقله كتاب

انما كان
لعمل الخبيثات
التي فاضت فانه
تتولد من كثرها

میں نے یہ سب دیکھ کر اور

دوربین

انقلاب سلطان

بانیج و حرف سوم و پنجم ششم تا سه قوتانی شب بانی کروی در مجاز غ

کیست از شما مثل من در پروردگار خود نیست میکنم طعام و شراب از آنجا بخورم پس قدرش تقلید نمودن من شد
و ایضا صاحب کرامت صحبت خیر الانام علیهم السلام و از صفات حق که کثرت جمع محفوظ و مامون بود و دیگر
این حفظ و امن بدست نیست بیا نشانت که کثرت جمع البینه صفا بخش است جمیع راسخانی قلب بخشود و جمع دیگر
صفا نفس صفا و قلب است افزای و نور بخش است و صفا نفس حالات ثابت و ظلمت افزای صفا یونان و غیره
و جوگیه بند بند اریاضت گشتی صفا نفس نشیده بصددالت و خسارت و لالت نموده افلاطون بخیر و اعطاء و صفا
نفس خود نموده صورت کشفیه خیالیه خود را مقتدا خود ساخته و زید و حضرت عیسی روح الله علی آتین او حکم الصلوة
و السلام که در اوقات معیشت شده بود و دیگر وید و گفت حق و حق ممدون که حاجت بنی الی من یهدی الی ان صفا
ظلمت افزای داشت صورت کشفیه خیالیه سده او میگشتند و از وصول طلب مانع نمی آمدند و مبطین این صفا خود
نورانی یافتند است که این صفا از پوست رقیقه آماره او نگذاشته است و آماره او بر همان خشت و نجاست خود است
بیش ازین نیست که نجاست مظهر را بشکر علق قیق نمایند قلب که فی حد ذاته پاکیزه است و نورانی بر سر او بر سر دیگران
مجاورت نفس ظلمانی نشسته است باندک نصفیه بجالت اصلی رجوع مینماید و نورانی میگردد و بخلاف نفس که فی حد ذاته
نجاست است و ظلمت صفت ذاتی اوست تا زمانیکه سیاست قلب بیکانها بعت سنت و اتباع شریعت عمل نماید
و السلام و السلام و الخیر بیکه محض فضل خداوندی جل سلطان مفرکی و مظهره که در دو جنب ذاتی او زایل نگردد و فلاح
و بهیو و از وی تصور نیست افلاطون از محال چنان صفا خود را که بآماره او تعلق داشت در یک صفا قلب عیسی داشت
ناچار خود را نیز مظهر در رنگ خیال کرده از دولت متابعت او و عینیت او و السلام محروم ماند و بدین
خسارت ابدی شمر گشت اعاذنا الله و سبحان من هذا البک و چون این صفت در نهاد جمیع ممکن بود و اکابر این
طریقه قدس السلام و السلام و الخیر را بعت جمیع ترک نموده و مطوعا باریاضت اعتدال مجاهده و شیط حال و لالت نموده و منافع
مجموع را با احتمال این عظیم الخطر ترک کردند و دیگران بنا بر این جمع را ملا خطه نموده چشم از مضار آن پوشیدند و جمیع ترغیب و
مترع و عطا است که با احتمال ضرر منافع کثیره را بیهوشان گذاشتند و نزدیک باین مقام است آنچه علمای فرموده اند شکرت الله تعالی
که اگر آخرت و ابر باشد میان سنت و بدعت ترک بدعت بهتر است از اثبات سنت یعنی در بدعت احتمال ضرر است و در سنت

صفا نفس صفا و قلب است افزای و نور بخش است و صفا نفس حالات ثابت و ظلمت افزای صفا یونان و غیره

صفا نفس صفا و قلب است افزای و نور بخش است و صفا نفس حالات ثابت و ظلمت افزای صفا یونان و غیره

صفا نفس صفا و قلب است افزای و نور بخش است و صفا نفس حالات ثابت و ظلمت افزای صفا یونان و غیره

صفا نفس صفا و قلب است افزای و نور بخش است و صفا نفس حالات ثابت و ظلمت افزای صفا یونان و غیره

و مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجیه است بجز آنکه توجیه نفی غیر منافی توجیه احادیث نبوی
و منافی توجیه احادیث توجیه غیر است نه توجیه نفی غیر و نشان ^{لحاظ} بمالیه ها حاصل سوال منقسم آنکه باید که هر دو که مبتدی
این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید یا و نفی اثبات قلب کلام را میگوید یا نه اگر کلام را میگوید پس
کردن لا بقول ^{و الله بهین چگونه} است جواب آنکه قلب اگر کلام را بگوید چه نقصان دارد که لا را بقول ببرد
و الله را بجانب بین صرف کند و الا الله را بجانب خود بکشد با آنکه نفی و اثبات را درین طریق پیمیش
میگردد مانند و بکام و زبان کار سه ندارد و تا مواعظ قلب طریقی قول نمائند و این دو سوال اخیر نیز از قبیل
تشکیکات فخر رازی است اگر تک توجیه همیشه بپسند فیه میشت یقیناً المرام آنکه بعضی از یاران استجایی
مکرر نوشته اند که خدمت پیر درین ایام باحوال طلبان کمی پردازند و گرفتاری بعمارت دارند و مبلغ فتوح بر عمار
خرج میشود و قهراب نصیب مانند این مقتضیات ابر بنج نوشته بودند که شائبه اعتراض از اینجا فخر و کرم گشت
و بوسیله انکاری آمدند که انکار این طائفه ستم قائل است و اعتراض بر افعال و اقوال این بزرگواران نفی
که موت ابدی رساند و پلاک میردی گرداند تکلیف که این انکار و این اعتراض عائد به پیر گردد و موجب این ازار
پیشو و متکبران طائفه از دولت ایشان محروم است و معتراض بر ایشان همه وقت غائب و خاموش از این کلیج
حرکت و سکنت پیر در نظر مدتی حسن و زیبا و باید از کلمات پیر بهره نیابد و اگر باید استدراج بود که عاقبت آن
خرابی و دعوای است مرید با وجود کمال محبت و اعمال که پیر دارد و اگر در خود برابر پیر و گنجایش اعتراض بر پیر
باید جز خرابی خود هیچ نداند و از کلمات پیر نصیب بود و اگر قصه نام برادر فعلی از افعال پیشه پیدا شود و دفع
نشود باید که از استفسار بر بنج نماید که از شائبه اعتراض پاک بود و از خطئه انکار متبر او و در وقت چون محقق
و بطل متبرج اند اگر ایمان از پیر امر خلاف شریعت ظاهر شود باید که مرید در آن امر تقلید نکند و محسن ظن
فما لکن از آنکه طلبه و وجه محبت خواهد و اگر وجه محبت پیدا نشود باید که در دفع آن ابتدا بجهت حق بشکند و
ملتی متضرع شود و بگریه و زاری سلامتی پیر خواهد و اگر مرید از حق پیشه در ارتکاب امر صلاح پیدا شود آن شبهه
اعتباری که هرگاه مالک الامور و سلطان و در میان مباح منع فرموده باشد و اعتراض نموده و بگریه راه رسد که

مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجیه است
و منافی توجیه احادیث توجیه غیر است نه توجیه نفی غیر
این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید یا و نفی اثبات قلب کلام را میگوید یا نه
کردن لا بقول و الله بهین چگونه است جواب آنکه قلب اگر کلام را بگوید چه نقصان دارد که لا را بقول ببرد
و الله را بجانب بین صرف کند و الا الله را بجانب خود بکشد با آنکه نفی و اثبات را درین طریق پیمیش

تشکیکات فخر رازی است اگر تک توجیه همیشه بپسند فیه میشت یقیناً المرام آنکه بعضی از یاران استجایی

الصلوات و تسبیحات

الحمد

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی آله و سلم و تسبیحهم

سبب است
تکرار صلوات
بر اهل بیت

کتابت نام ربانی

از خود اعتراف کند بسیار است که در بعضی جا ترک اولی او بے باشد از ایشان اولی در حدیث نبوی آمده
 علی علیها الصلوٰة والسلام ان الله كما يحب ان یؤتی بالحق ثم یحب ان یؤتی بالحق
 خدمت میر چون قبضه های مفرط دارند در ایام قبض اگر با حال مریدان بد و زنده و تسلی خود بعضی از امور
 میباید نمایند چه جائز است و بیوقوف عبد المصطفی از برای تسلی خود و همراهِ سگبانان بصره بشارت
 و بعضی از شیخ و بیوقوف تسلی خود بساع و غم نموند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه
 و علی الصلوات و تسبیحات ائمتها و اکملها

حائز عرشد استوائی که حضرت حضرت پناه مخدوم مراد کلالی در توشیه نو
 عرضه داشت اول عرشد است که برین بندگان محمد صادق بعضی شرف میبند که احوال و اوضاع این حدود
 بنشین تو جهات علیه بحیثیت صوفی و صوفی گذر است و نسبت که از طرف خادمان حضرت خادمان و پریشان
 بپایان روز و تحریر علیه میان بدرالدین سید و غیر و عافیت کامل سبب فرحت بید و سرت بے اندازه
 روئے نموده الحمد لله عرشد کمالی ذلک حمد کثیر کثیر قبله که حافظها و الدین شب سیر و هم ختم
 قرآن مجید که در شب چهارم حافظ موصی شروع کرده است پنج پنج سید میخواند شب آئینه که شب نوزدهم
 است ختم میکند و عرشد اخیر حافظها و الدین قرار داده است که ختم خواهد کرد و حضرت سلامت شب و روز
 نزاع حافظ قرآن میخواند که مقام و بیع لب نورانی ظاهر شد گویا که تمام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت
 نمیتواند که در چنان معلوم شد که حقیقت محمدی علیها الصلوٰة والسلام اجمال این مقام است گویا که در بایم
 در کوه در آورده باشد و این مقام تفصیل حقیقت محمدی است و اکثر از انبیا و اولیا و اهل بعد خود و بعضی مقام
 بهره دارند و تمام آن مقام بغیر از پیغمبر را علیه و السلام و تسبیحهم نمیشود و این حقیر نیز
 بهره یافت حتی سبحان الله و تعالی بتوجه عالی نصیب کمال روزی گردان و تا هنوز آن مقام خوب واضح نشده
 است باقی احوال بحیث گذر است و درین ماه معظم خلیف یکت مغفوم میشود و اتوی محمد سعید و اوضاع هموار دارد
 و اوقات بحیثیت و دیگر میگذرانند و این شهر نیز بوقت تمام حاضر میشوند و فقیر ناچار حال چهار سید چهره بالاحظ

کرده است تا در عین ظاهر این سیاره یا کونیه العبدیه ^{و اسلام} عرضه داشت دوم به عرض داشت کمترین
 بندهگان محمد صاوق بذروه عرض اشرف میرسانده احوال و اوضاع این حدود مستوجب شکرت خیریت آن
 ذات کعبه مرا و اس مع جمیع مادیان و مخلصان مملوک و مؤهل است سرفرازان نامی صحیفه گرامی که بصورت
 اسماعیل مرسل بود بطالع آن شرف و تهنیت گردید حق سبحانه و تعالی عاقلیت آن قبله عالمیان بر کافه اهل اسلام
 باقی پائیده و ارا و یحیی السید ^{و اسلام} و آله اکابر کعبه کبریا الصکوات ^{و اسلام} انکها و من الشیبات کسکها
 قبله گاه از خرابی احوال خود چه نویسد که غیر از خست و ندامت بر سر اعمال و تضرع احوال انفسیه و حال سربایست
 ندارد و آرزوئی است که هیچ لحظه و ساعتی بخلاف رضائے او نکالی و تقدیر نکند و آن میسر نگردد که
 توجیه نماید آن درگاه بفرماید و ستایری نماید از کربان کار و دشواری است الحمد لله و الذی که حال
 یمن توجیه شریف بطریقیکه امر فرموده بودند استقامت دارد و در آن کم فتور ^{استواری} راه میساید بلکه روز بروز امید
 ترقی تر آید است بعد از فخر و ظفر و عصر علقه می نشیند و عاقبت با و الدین چون از ترقی و انت فرصت میساید
 قرآن نیز میخواند و این فقیر بعضی اوقات مقبوض است و دیگر بسط و قبض بسط و توجیه و ذوق و آرام و جزا
 همه تعلق سیدان دارد و از آن تجاوز نمی نماید و لطائف مستعد اند و نه قافل اگر توجیه اند توجیه آنها مثل
 علم حضور است بلکه عین آن و توجیه و ذوق مؤهل آن همه را داخل ظلال میدانند و اطل تجاوز نمی یابد
 و لطائف اولاد سیدان مختلط بودند در نظر بصیرت غیر از سیدان امر و دیگر فهم نمیشد چنانچه بحدود موقوف الشهور
 عرض کرده بود احوال از بدن ممتاز در نظر سید آیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد از بقا باز یک نوع است
 فنا بطائف و نمود و چنان معلوم شد که بے این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار میسر نیست و احوال چندی و تا
 که مقبوض است و محال مرسوم است تا چه ظاهر شود فنا محال توجیه بعالم نیامده است چون عرض احوال
 ضروری بود بچند کلمات نموده قبله گاه فقیر بر حضرت را بجا می بیند ^{و اسلام} الا ما شاء الله تعالی زیاده چه نویسد
 که داخل تکلفات رسمیه است ^{و اسلام} و العبدیه ^{و اسلام} عرض داشت سیوم به عرض داشت بر کمترین بندهگان
 محمد صاوق بموقف عرض میرساند که این توجیه نیست که مقبوض و غموم میسود و آخر الامر محض توجیه اقدس است ^{و اسلام}

درست اول
 در بیان احوال
 در بیان احوال

[illegible]

الحمد لله وكفى وسلاكم على عباده الذين اصطفى الانبغى مبارک طالبان حق را بکل قوت کلام و حدیث با علم تصوف چه بکلیت است از انباران
 مقبولان بارگاه یزدانی و محبوبان درگاه سبحانی و تحصیل در ائش مساعی جمیل بکار برده اند و در طے این مصنف جان شایر با نموده اند و بمطالعہ و تکریم کتب
 تصوف و اوقات عزیز زخوار صرف نموده اند علی الخصوص مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث متقین قلب عارفین عارف ربانی عالم قائل شانی الشہیر
 عند الاقاصی الادانی الشیخ احمد بن محمد نقشبندی قدس سرہ و در شرح روح و نور حضرت عیسیٰ عیسیٰ
 کذیرک الوصف المطرف خصائصه و ان یاک سالیفا و کل ما وصفه که هر یک از ان با کمال حیا و استیم و جوهریت شین و این از صنف
 میدان عبارت است از اصح و سبب ثکان ابا عالم پاک شیرین لکان مویت بحد رابلیت ثانی و شیفه کفایت خد راباده است کافی صد او لبیا و عظام از قوم مضای
 بهره یاب شدند و هزار اسماء عظام مطالعش فایز المرام شدند و لیکن لے اللہ شکی از فزادگری نماند که نفع را بجائے منح رسانیدند و فرق بیان بین و اولی اند
 بسیار از تصرفات مخزن و اکثرے از تحریفات رامعدن گشته بود و از دستبرد و مطلع چه غارتهاست که بر و تاخته و از لغزش قلمها کدام تصرفهاست که بر و سلم
 نیز فراتر بنا علیہ تبیہ تصحیح آن در سر این کین پنج در پنج بلکه از پنج از پنج بماند و تعالی پیدا شد و از وسیله نجات اخروی خود تصور کرده و تفحص و سبب و تفحص بلین
 شفا سے خطی کثیر التعداد و اطراف و جوانب فراهم آورده کمال حد و تمام جمیع جمله و حروف حشر را بار با مقابلہ نموده و قبل الصدوس توفیق با تمام خود و حسیه و حسیه و حسیه
 نیز بحلیه و محلی و متین گردانیده و در ناظرین نیکین بجایت اموزیل گردانیده و افضل خصلت و تعالی و تعالی است که دیگر صهارا هم بر تیره و با تمام خواهد پیانید
 اول آنکه تشرایب سمناس حدیده خطی بکرات و مرات مقابلہ نموده شد و دوم آنکه متن الوسع در مواق اختلاف نسخ و فوکلد شسته شد و سوم آنکه حتی الوسع
 تخریج اعدایش مندرجہ کتاب کرده شد چهارم آنکه مل الفاظ مشکله و ربط عبارات مبهمه بالترام نام نوشته شد پنجم آنکه فهرست جدید که از اجمال مکتوبات
 توان گفت یا حتی کرده شد ششم آنکه کاتیک عبارات عربی بوده اند تراجم آنها را بفارسی نوشته شد هفتم آنکه سبیل اللطاب بنسبہ اللطاف تخریج شد و بعضی
 جاها و اقل قلیل بر فقه توهمات باطله و خیالات فاسده حسب القوم بر و اشارت تعرض نموده آمد ششم آنکه غالباً تراجم عبارات عربی و آیات قرآنی
 بتعین سوره و جزو و احوال نبوی بجاشیه انگاشته شد ششم آنکه عبارات محسن بنی را مقرب گردانیدند و رعایت حرکات اضافیه و توصیفیه و حسیه و حسیه و حسیه
 نموده شد و هفتم آنکه بعضی از اکابر که اسمائے گرامی ایشان جا بجا کور است از کتب قوم تلاش نموده بجاشیه رج کرده شد علاوہ این دیگر خصوصیات
 که بملاحظہ ناظرین متعلق است مرعی داشته شد و الحمد لله علایک الحمد انکثیر اطیب مبارک علیک مبارک گافیه و صلی الله علی سیدنا
 محمد و آله و صحبه اجمعین و اخیر دعوتنا ان الحمد لله رب العالمین که حضرت که از او خبری ای این که بر بار آورده و بعضی از طلب نمایند
 امرت به چون فرید مسجد حاجی شیخ بدو حرم خاکسار احمد عفت قیمت حصیم منبج ذیل است

درجه	فاس کاغذ و سفید و لایتی سے	القاس
درجه	اول کاغذ سفید و مٹی عار	مشتاک فیس منی آید و پیکانک و غیرہ بدینہ خریدار
درجه	سوم کاغذ بادامی عیر	تفیل فرائش بدو بدو ی پی یا بصوت و صولی قیمت نقد خواهد شد

۲۹۷۵۴

CALL No. { ۱۹۱ } ACC. No. ۱۲۳۲۶

AUTHOR { ۲۵۵۲۱۵ } احمد سرمدی شیخ

TITLE مکتوبات امام ربانی

--	--	--	--



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

